

یادنامہ

شہیدان

رحیم نامور

www.iran-archive.com

چاپ دوم

شامل

یک «پی افروڈ»

یادنامه
شهیدان

رحیم نامور

www.iran-archive.com

چاپ جدید شامل يك « پی افزود »

سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)

خوانندگان گرامی!

نهضت ملی و ضد استعماری ملت ایران بطور اعم و حزب توده ایران، بعنوان پیشاهنگ این نهضت بطور اخص، در مبارزه بخسای آزادی و استقلال میهن ما و بهبود زندگی هموطنان زحمتکش ما - قربانیهای فراوان داده است. این مبارزه هنوز هم پایان نرسیده و راه دشوار آن تا نایل به هدف بدون تردید فداکاریهای جدید و بزرگی را میطلبد. انگیزه انتشار "یادنامه شهیدان" از یکطرف حفظ و تجلیل خاطر مردان قهرمانی است که جان خود را در راه آزادی و عدالت نثار کردند و از طرف دیگر گرفتن الهام از سر مشق آنها بجزیه در شرایط کنونی است که ابرهای تیره ترس و نومیدی و ارتداد بر آسمان میهن مساکینی میکند.

تردیدی نیست که "یادنامه شهیدان" دارای نقائص زیادی است. زیرا طی پورشها و تاراجهای بی دردی بایس بسیاری از مدارک و اسناد از بین رفته و گذشت زمان کفک از حافظه و شاید عینی را هم مشکل ساخته است. بهمین جهت از همه آزاد بخوانهان و میهن پرستان، از همه علاقمندان به نهضت ملی و ضد استعماری ملت ایران، از همه اعضا* و هواداران حزب توده ایران تمنا داریم که اولاً هراشتاه و نقصی را که در "یادنامه شهیدان" می بینند متذکر شوند. ثانیاً هرگونه اطلاعاتی درباره شهیدان نهضت و حزبدارند و یا میتوانند بدست آورند در اختیار ما بگذارند. امید است که بساعلاقه و کوشش همگانی بتوان "یادنامه شهیدان" را که سند افتخار و زنده بودن ملت ماست تکمیل کرد.

شعبه تبلیغات و تعلیمات حزب توده ایران

شهریور ۱۳۴۲

پرورش روح تکاپو و قهرمانی

پس از استقرار تسلط خلفای عرب در ایران، مردم ایران در همه زمینه‌ها، سیاست، فلسفه، دین، عرفان، ادب، در برابر مهاجمان غاصب ایستادگی جانانه و قهرمانانه ای نشان دادند که مایه فخر تاریخ کشور ماست.

ایرانیان از خاور تا باختر در رزیر بروجم خرم در بنان، جوانمردان، سرخ‌علمان، زنده‌یقسان، شهبان، قرمطیان، اسمعیلیان و انواع جریانات دیگر با سپاه جبار خلفا و چاکران خلفا در افتادند. نام قهرمانانی مانند بابک، ابومسلم، المنقح، بهافرید، اسحاق سبسی، یعقوب لیث، حسن صباح و دیگران بر ناصیه این عصر میدرخشد.

نه فقط فلسفه عقلی مشاء که ابن سینا بزرگترین مبلغ آن بود بلکه عرفان نوافلاطونی نیز رنگ مثبت و زنده ای داشت و مروجین آن مانند سهروردی‌ها و عین‌القشاه‌ها با خطراتند پیشه خود به پیشواز مرگ می‌رفتند.

ولی هجوم غز و سلجوق و مغول و سپس تیمور جغتایی از سوئی و شکست مکرر مبارزات خلقی در نبرد با خلفا و امیران و سلاطین و اشراف از سوی دیگر بتدریج آن موج طغیان را بسوی فروکش برد و فلسفه یاش و تسلیم و رضاجای روش نبرد و جهاد را گرفت.

شیوه زندگی و خوشباشی و دم‌راغیمت شدن و سرنویشت آدمی را امری مقدس دانستن و گوش وی را بی‌ثمر خواندن و خوار شمردن زندگی این جهان و دل بستن به پند ارها، موجب تنزل و پستی روح و ضعف و مرعوبیت آن شد و کار را بجائی کشاند که عبید زاکانی، آن طنز نویس چیره دست و بزرگوار مسافر رساله "اخلاق الاشراف" به کتاپه هرجه نیک و اولاست چیز "مذهب نسخ" و هرجه زشت و مسفله است چیز "مذهب مختار" خوانند.

طولانی بودن دوران رکود و حتی سیر قهرانی تاریخ، هجومها، خشونت رژیمهای مستبده، رخنه عقاید سخیف بتدریج اخلاقیات را ضایع ساخت و نوعی پوسیدگی و تجزیه روحی ایجاد کرد و چاپلوسی و درویشی و تصحیح و جاندوستی غلامانه و تسلیم بنیز و استنان بوسی مستکران و انتظار برد و وارو توقع عمل از دیگران و بی‌صبری و بی‌طاقتی و تنگی بافی و نداشتن هدف و نداشتن مثنی‌حبابی و امثال آنرا گناه به صفات سایر و رائج تبدیل ساخت.

تردید نیست که این روحیات و اندیشه‌ها در ادبیات و آثار فکری و فلسفی مارخنه یافتند و بنیه خود این آثار محبوب حربه نیرومندی برای رخنه آن روشهای پلید در روح مردم شد.

شادروان احمد کسروی در یک سلسله از مقالات خویش مسئله تأثیر مثنی‌سنن مذهبی و عرفانی را که در ادبیات مارخنه کرده است مطرح ساخته ولی شادروان کسروی در این طرح جایی نذیح است و جایی براد خطارفته است. او ذیحق است وقتی خطاب به نسل معاصر میگوید: این سنن در بنیه پارینه را دستبر زندگی امروزی خود ندانید. در عصر ما نمیتوان با فلسفه قضاوت و تسلیم و درویشی به عظمت و سعادت رسید. ولی او برخاسته هنگامیکه از روی توقعات عصر ما باره متفکران گذشته ما قضاوت

میکنند - در آن ایام شرایط عینی نجات انسان از قید بردگی معنوی و مادی فراهم نبود و باید از خیرات ها و سعدی ها و حافظ ها منون بود که گرچه بشکل انفرادی و انفعالی، بهر جهت درقبال ستم و خرافات و بسود عدالت و انساندوستی مقاومت میکردند - نباید و نمیتوان ارضیه گرانبهای آن راد مردان را با توقعات امروزی سنجید و آنها را طرد و رد کرد - باید آنها را در محیط زمانی و تاریخی خود اوزیایی نمود ولی اگر شاد روان کسروی در این مورد بیخفاست، آنکس که میخواهد همه جوانب ارضیه فکری گذشته را بدون هیچگونه نقادی سرمایه روحی و معنوی نسل معاصر قرار دهد و در اینکار متعدد نیز هست نه فقط خطا میکند بلکه مرتکب گناهی عظیم میشود.

تجدیدی نیست که یکی از دلایل متعدد آنکه علی رغم تلاش شصت ساله، هنوز در قید استعمار و استبداد اسیریم، از جمله همین مختصات منفی روحی و اخلاقی است که بصیرت سندن در جامعه ما استوار است و بسیاریند کسانی که بدون احساس قیاحت و شرم و یاد رک زبان آن، آن روشنها را بعنوان زبرگی و تدبیر حیاتی بیکار میبرند - " دنیا پسر از بزرگ ما چه دریا چه سراب "، " دم را باید غنیمت شمرد "، " این نیز بگذرد "، " چو فردا شود فکرت را کنیم "، " از هر طرف باد بپاید باد میدهیم "، " مانوگر خانیتم نسسه نوکسر باد سجان "، " دستی را که نمیتوانی قطع کنی ببوس "، " الضروما تفتح المحظورات "، " الفرار ما لا یطاق " من سنن المرسلین "، " التقیة دینی و دین آباپی "، " لاتلقوا باید یکم الی التهلکة " - اینها مشتریان خروار و نمونه ای از بسیاری است که از کودکی تلقین میشود و نوعی زندگی فرمومایه و موزیانه و خود پسندانه و خالی از شعور و قهرمانی راد را نسیاج جانها رخنه میدهد.

و حال آنکه در عصر ما هیچ پیروزی در مقیاس ملی و جهانی بدون داشتن روح سالم و نیرومند و عقل روشن و واقع بین میسر نیست - عصر ما عصر امید است - پیشرفت سریع قوای مولده، تکامل ذخیره کنند ه علم و فن و هنر، پیداری همگانی در پنج قاره، جنبش عظیم انقلابی و رهائی بخش، اعتسلا همه جانبه کشورهای سوسیالیستی و نواستقلال و غیره و غیره منابع این امید است.

عصر ما عصر تاریک قرون وسطائی نیست که در آن قوا و مناسبات تولید و دانش بشری منجمد بود و درد یوار سیاه زمان روزنه نجاتی نمی یافت و ارواح سرکش را به یأس و تسلیم امید داشت.

عصر ما عصر تحقق قهرمانی هاست - عصر قیامها، عصر پیشوایان انقلابی، عصر اندیشه های مثبت و عصر سازندگی است - در این عصر مردمی پیروز میشوند که قدرت و جسارت هجوم به درگذاشته و به رسوم کهن دارند، میتوانند به استقبال مشکلات بشتابند، صریح و آشکاره گو هستند، از جمع و مبهم بافی، از چا پلوسی و زبان بازی متفرند، پر طاقند، براه خود ایقان دارند، هدفی در برابر نهاده اند، مشکلات عظیم مبارزه را متحمل میشوند، در نبرد خود بی گیرند، داوطلب میدانند، منتظر و قایم نیستند، زیمبار زور نمیروند، به جانبازی قهرمانانه تن در میدهند، بمر دم تکیه میکنند، به آینده مینگرند.

تاریخ چنان ساخته شده است که برای پیشرفت آن قهرمانی ضرورت است زیرا همیشه پیروزی امر نوبا تلاشهای سخت همراه است - نه نیروهای کهن از سیطره و امتیاز خویش آسان دست بر میدارند و نه نظامات نوبا سانی استقراری می یابند - سنت و عادت دشمنان آنهاست - چه بسیار تقالی سخت لازم است تا حقی پیروز شود.

عصر ما عصر پیداری خلفهاست و پیداری خلفها و نشاط آنها بسوی آینده ای بهتر بسیار آرمانهایی و لایمی ملازم است که هیچ انسان شرافتمند شکر فضیلت و ضرورت آنها نیست - سرنگونی بساط استعمار و استثمار، برچیده شدن دستگاه استبداد و زیرکوشی، استقرار صلح و دوستی خلفها،

بسط فرهنگ و دانش و هنر، رهایی مردم از فقر، جهل، بیماری، ترس و شایرایی، چنین است
عده ترین آنها .

ولی نیل پایین آرمانهای جلیل کارآسانی نیست . برای اینکار خلق قبرمان و قبرمانان خلق
لازمند تا کوههای مشکلات را از سر راه بردارند ، بید ریخ جانبازی کنند ، جسور به مواضع دشمن هجوم
برند ، با سوختن همه هستی خود شعله نبرد و زندگی را برافروزند . سعادت امری ذهنی و انفسرادی
نیست ، امری عینی واجتماعی است . باید آنرا ساخت و آنهم در مقیاس همه ملت ، در مقیاس همه بشریت
و راه این سعادت نیز از سامان بی سعادت میگذرد .

در تاریخ اخیر ایرانیان از زمان انقلاب مشروطیت کسانی که بد نیال خیر عامه و بهر روزی جامعه
خود راند اگر ند کم نبودند . ملك التکلمین ها ، صیرا سرافیل ها ، خیابانی ها ، پسیان ها ، حیدر عسو

اغلی ها ، دکترا رانی ها ، محمد قاضی ها ، فریدون ابراهیمی ها ، خسرو روزبه ها ، صد ها و هزار ها
تن دیگر . مانده گاه خارا شینی از منن عالی قبرمانی در تاریخ خود داریم که باید موجب اعتلا جانهای
تازه ای بشود . مبارزه با فلسفه یا "س" ، بد بینی ، تردید ، تقدیر ، تسلیم و رضا ، درویشی و همه آنچه که
آدمی را از آزاد به اسیر ، از مبارزه غلام بدل میکند یک وظیفه مهم ملی است .

تاریخ عرصه عمل قبرمانان است و قبرمانان پیشگامان خلقتند و خلقها پیروند . آنکه
از بیم عذاب از نبرد گریخت به عذاب ابد دچار شد . در نبرد ، شادی است و افتخار و در تسلیم ، اندو
است و ننگ . آنجا که پای مردم ، پیکار و قبرمانی در میان است فلسفه های شك آلود ، سفسطه های
میهم ، آسهای درد آلود ، طنزها و ریشخند های موزیانه بخودی خود خورد میشود .

متفکران ، هنرمندان ، نویسندگان و همه کسانی که در پرورش روح جامعه ایران موثرند |
مردم را با روح قبرمانی ، جسارت ، طاقت در مشکلات ، هدف داشتن و آرمان پرستی بهرورید . سنت عالی
استاد وستی ایرانی باید با تکاپوی عمر ، با روح قدرت و جنبش در آمیزد تا اثر بخش شود .

احسان طبری

یاد نامه شهیدان

درآمد سخن

تاریخ طولانی میهن ما تاریخ سرزمینی است که آنرا بحق یکی از کانون های تمدن جهان کهن و یکی از شعبلد اران نامد ارفر هنگ د نیای باستان میتوان دانست . در میان کشورهای که از روزگاران قدیم نام و آوازه ای داشته اند ندرتاً کشوری رامی یابیم که د ارای اینهمه مفاخر جاوید ان تاریخی باشد . محضاً عظمت مقام تاریخی ایران تنهائونط بد ان نیست که در توسعه و پیسش سرد فرهنگ و تمدن د نیای باستان اثری ژرف و پهنابرد داشته و در هر يك از رسته های فرهنگ یادگارهایی اصیل و فنانایذ بر از خود برجای گذاشته است . میهن ما از لحاظ سنت د یرنای مبارزه در راه تحصیل آزادی و توامین استقلال ملی و ایجاد نهضت های انقلابی و نجات بخش و پروردن قهرمانان نامدار و فد اکار که با غرور و افتخار جان بر سر آرمانهای مقدس و انسانی خود گذاشته اند گوی سبقت را از همگان روده است . این یکی از بزرگترین افتخارات جاوید ان میهن گرامی مایاشد و همچون تاجی از زر ناب بر تارک تاریخ پرشکوه میهن مایدرخشد .

در طول سه هزار سال تاریخ مدون زاد و بوم ما د یره ای بر میهن مانگذشته است که اشعاری برجسته از این چنین مبارزات درخشان در صفحات تاریخ حیات کشور ایران نقش نموده و برجای نمانده باشد . میهن ما در سراسر تاریخ پر نشیب و فراز و سرشار از ماجراهای انقلابی خویش بر بیوسه بانیسروهای اهریمنی و دشمنان خونخوار و خونریز د اخلی و خارجی دست بگریبان بوده و دلیرانه نبرد کرده است . در هر زمان صد ها و هزار ها قهرمانان نامدار و پاکنام مانند شعللهایی که در ظلمتگه بدرخشند و نور بیاشند ، در تیرگیهای زندگی اسارت بار و پرازرنج مردم درخشیده اند ، روشنی داده اند ، سخته اند تا راه را بر روندگان د یگر طریقت روشن کنند و در برتو فد انکاری آنها مردمی که اسیر اهریمنان خارجی یا د اخلی شده اند ، از آنها الهام بگیرند ، نیرو کسب کنند ، و راه شرافتخندان ، انسانی و عادلانه آنها را دنبال نمایند . مرگ آنها بد یگران و بزندگی نسل های بعدی معنی و مفهوم داده ، و خون پاک آنها نهال آزادی را سرسبز و بارور و برکت خیز کرده است . هر تملی بحرصه رسیده برچم پرافتخار این نبرد سهمگین را برد و شگرفته ، جنگیده ، مجروح و خونین شده ، اما هرگز در برابر هیچ نیروی شیطنانی اعم از د اخلی و خارجی بزانو در نیامده ، و لوای پرافتخار مبارزه را از دست فرونگذاشته است . بلکه افتان و خیزان قد می جلوه برداشته ، اندکی از این راه د شوار راهموارساخته ، و قبل از اینکه نقش زمین گردد ، این برچم رمانند امانتی مقدس و معنویان یک میراث ارزنده و والا بدست نسل بعدی سپرده است .

بجرت میتوان ادعا کرد که کمتر هرانی در طول این روزگار در زمین توان یافت که مردم ایمن

سرزمین یاغیہ ستمگران و جباران داخلی ، و باہمتظور کوتاه کردن دست جہانگیران و اشغالکسران خارجی با جنگ و دندان نچنکیدہ و بہ منظور بہتین راہ استیلای ایلغارگران بیگانہ و یاقطع سلسلہٴ فرمانروایان خونخوار خودی عزیزترین گمان خود را قیامی ندادہ باشند .

انعکاس این تلاش دائمی برای تأمین و تحصیل استقلال ملی مانند کمربند زینتی مجموعہٴ تاریخ گذشتہٴ ما را در میان گرفته است . در ہر ورق از صفحات تاریخ دیروز یک مہینہ خود با سیل پیاسی نہختہا ، با طوفان انقلابات عظیم و بارستاخیزہائی مواجه میگردد ہم کہ نمایندہٴ روح ہر فتح و زندہٴ ملتی سخت کوش، آزادہ و تسلیم نشدنی میباشد . این قیامہا در وجود راد مردان و قہرمانانی نظیر استیاسن ، مانی ، مزدک ، بوسلم ، المقنع ، بابک ، مازیار ، قہرمانان سید اری ، نام آوران مشروطیت از قبیل ستارخان ، باقرخان ، حیدر عوالمی ، صہرا سراقیل و دیگران ، با مبارزان دلبند از جنگ جہانگیر اول از قبیل خیابانی ، کلنل محمد تقی خان ، میرزا کوچک خان ، و شہیدان نہشت معاصر از قبیل دکتر ارازی خسرو ریزہ ، و صدها راد مردان دیکر متجلی میگردد . ایشاہمہ ظہیر بزرگی و شرف و مردمی و یکہ تازان میدان جانبازی بودہ اند . نہ غیہ و استیلا ، اسکندر مقدونی ، نہ ایلغار عرب باد بہ نشین ، نہ حملہ و کشتار و حشاشانہٴ جنگجوی و تیمور ، نہ ہیمنہٴ حکومتہای مستبدہٴ قبل از مشروطیت ، نہ استبداد نظامی رضاشاہ ، نہ حکومت پلیسی و خونین محمد رضاشاہ و شکنجہٴ گاہہای قرون وسطائی او و نہ هیچ قدرت دیکری نتوانستہ است ملت ایران را از پای در آورد و از کوشش و تلاش برای درہم شکستن زنجیرہای تیرہ بختی و اسارت بازدارد . در حیوہٴ سلطہٴ تیروہای اہرمینی در لحظاتی کہ ہمہ کس چیز سکوت مرگ در این سرزمین آثاری از جوش و خروش زندگی نمیدید ، درد قیامی کہ ملت را پامال شدہ و برای ہمیشہ مغلوب و مقہور گمان میکردند ، ناہمان امواج بیابانی طغیانہا و طوفان انقلابی این انیائوس بظاہر آرام را متلاطم ساختہ و سکوت درد انگیز را مبدل بہ خروشی رعد آساز کردہ است . مردم ایران بیای خاصستہ اند ، قہرمانان از بین آنہا و از اعماق ظلمت زندگی اسارت بار اجتماع ما بیرون جہیدہ و ہر غریت ترس و یابی نہیب در ہاش زدہ ، یخ سکوت راد رہم شکستہ و در برانی تازہ از یک نبرد عادلانہ را آغاز کردہ اند .

خاطرہٴ این قہرمانان راہ آزادی ، این سیماہای تابناک مہین ما کہ انعکاس دہشتدہٴ آرزوہا و مطالبات عمومی خلق خود بودہ اند ، شور انگیزترین ہیجانہای مقدس انقلابی راد در دین ما برمی انگیزد . مادربراہ خویشتن انسانہای واقعی می بینیم . اعجوبہ ہائی کہ ابہت و سطوت د شمعین خو نخواستار تزلزلنی در ارکان آزادی ایشاوارد نیابرد . اگر دشمن درندہ موفق شد با خنجر غریب خیسانت گلوی آنہا را بدرد ، اما مرکز نتوانست بانگ سرودہای حماسہ آمیز راد رخنہٴ انتہایشکند و آنسرا بہ زنجیرہٴ استرحام عجز آمیز و پامس آورد بدل سازد . اگر جلادان نیروہای اہرمینی توانستند سینہٴ آکندہ از مہر و صفای روشن از فروغ ایمان آنہا را بشکافند ، اما مرکز موفق نشدند بہرہٴ غلبہ نباید بر آنہا دست یابند و شعلہٴ نوریان امید بقرای تابناک راد ردل و جان آنہا خاموش سازند .

ممکن نیست کسی منتسب بہ سرزمین پرافتخار و قہرمان پروری چون ایران ، این مہد آزادگان و آزاد مردان باشد و در ہر نقطہٴ جہان بسر برد از این انتساب در خود احساس یک دنیاباور و سرافراز می کند و ہر دم مرغ لاش درہوای مہین ستم دیدہٴ قہرمان پروری کہ اینک دوز بزرگچکہٴ دشمنان قدرہ بندرنج میرد بیرواز نیاید . این غرور مند مس ماراد رہر کجاکہ ہستم دہر ہر بیک وظیفہٴ خطیر قرار میدہد ؛ باہمان اندازہ و مسائلی کہ در دسترس داریم برای تحقق بخشیدن بہ آرمان انسانی و والای آنہا کہ این میراث عظیم و گرانہبار برای ما ہر جای گذاشتند ، کوشا باشیم - این راہی است کہ سرنوشت



ستارخان

www.iran-archive.com



حیدر عمواقلی

ما سرنوشت يك نسل رنج دیده ، خونین و مہجوح در برابر ما قرار داده است . باید این راه را بسا شایستگی طی کنیم .

یکی از مشورانیگزین ترین تجلیات این روح قہرمانی و آزادگی راد نہضت استقلال طلبانہ معاصر و نقطہ مرکزی آن راد رناریخ پر شیب و فراز و غرقہ در خون حزب تودہ ایران میتوان یافت .
حزب ماحزب شہیدان راہ آزادی و استقلال ایران ، خود را بحق وارث این سنت مقدس و حافظ این میراث بزرگ وارجمند و ادامه دہندہ این راہ حق طلبانہ ، عادلانہ و انسانی میدانسد .
حزب ماجانشین بلا فصل حزب کمونیست ایران و د نہال کنندہ نبرد انقلابی سہمگینی است کہ از پنجاه و چند سال قبل بین مردم حق طلب میهن ما و نیروهای ارتجاع سیاہ و مرکز ثقل این نیرو ہا یعنی در سار فاسد سلطنتی درگیر شدہ و هنوز بسر انجام منطقی خود نرسیدہ است . تشکیل حزب تودہ ایران بمنزلہ وارث بالامتدحتاق این سنن انقلابی کہن از واقعیتہای عینی و در د ناک زندگی خلفبای ایران سرچشمہ میگرفت و خود يك ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی بود . د پالکتیک تاریخ چنین اقتضاد است کہ لمہیب این شعلہ فروزان از اعماق تیرہ استبداد رضاخان و حکومت پلیسی او زبانه کشد .

نصل اول - حکومت مطلقہ رضاشاہی

نظام ارباب و وحشت

رضاخان پہلوی قطع نظر از ماہیت عینی رژیمي کہ در زمان او جانشین نظام بکلی عقب ماندہ و قرون وسطائی دوران قاجار گردید ، با پشتیبانی امریالیسم بریتانیا کہ پس از جنگ جہانگیر اول مالک رقاب عرصہ سیاست در مشرق زمین بود ، بناج و سخت سلطنت رسید . وی چندی پس از استقرار حکومت خود در زیر سرپوش فریبندہ استقرار امنیت ابتدا اتمام ہستہ های انقلابی راد اطراف و اکنساف ایران سرکوب و خلقہای ایران را بتدریج در مقابل قدرت مسلح خود خلع سلاح کرد . در جہان پنج سالہ اول سلطنت او احزاب و جمعیتہای دموکراتیک و ملی مورد تعقیب قرار گرفتند ، از ہم پاشیدہ شدند و رہبران آنها بہ تنگنای زند آنها روانہ گردیدند . قدرت پلیسی بطرف تمرکز و وحشت انگیزی رفت . ملی هنوز ہمہ اینہا کافی نبود . ہر زمان بیم آن میرفت کہ شعلہ سرکشی و طغیان علیہ سلطنت مطلقہ رضا شاہ از گوشہ ای ہر افروختہ گردد .

بمنظور مقابله با ہرگونہ حادثہ احتمالی و برقراری سکوت مطلق و بردہ وار در سراسر ایران در سال ۱۲۱۰ از طرف مشاورین رضاشاہ کہ از نشو و نغای ہرگونہ فکرمترقی و آزاد یخواہانہ در ایران در بیم مرگبار سر میرودند ، مواد قانونی بوی دیکتہ شد و شاہ آنرا بدست مجلس دست نشانده خویش بتصویب رسانید کہ دکرارانی بعد ہا بحق آنرا قانون سیاہ نامید .

قانون مزبور در خرداد ماہ ۱۲۱۰ از تصویب گماشتگان رضاشاہ گذشت . شاہ بدینوسیلہ بزرگترین قانون شکنی ہزاراد ریبرایہ ای از قانون می آراست . وی بمنظور استوارکردن پایہ های حکومت مطلقہ و مستبدانہ خویش خود را نیازمند آن میدید کہ آخرین ضرسہ ہارا بدست او این قانون یسہ نہضت نجات بخش ملی ایران وارد سازد ، آخرین ہستہ های مقاومت مردم را از بین ببرد و ہرگونہ امکان تجدید فعالیتہای سیاسی راد را بران منفی کند . خواست وی در این رہگذر با اساسی ترین و مہمترین نیازمند بہای سیاسی بریتانیا مطابقت کامل داشت . در قلمرو سیاست جہانی بریتانیا ایران میبایست یکی از حلقہ های زنجیر محاصرہ اتحاد شوروی را تشکیل دہد و راہ وصول باین منظور نیز عبارت بسود از

منکوب و مرکوب ساختن هنر نهضت آزاد یخواهانه و استقلال طلبانه در ایران از طریق برقراری دیکتاتوری نظامی پلیسی شدی که روح وجود آن ونگرمردم را هم زیر نظر بگیرد. این کاری بود که بیشتر و بهتر از هرکس از عهد رضاخان میرنچ برورد و دستگاه قزاقی تزاری ساخته صد اخته بود.

بد نبال تصویب این قانون دستبرد های تازه به مجامع دموکراتیک ملی و مسعت یافت. حلقه محاصره حلقه های ایران تنگتر شد. تمام مراکز کارگری یکسره تحت نظارت قرار گرفتند. بقایای جمعیت های سیاسی مورد تعقیب شدید تری واقع شدند. بتدریج ایران بیک محیط مختنق و بیک قبرستان خاموشان تبدیل میشد. عده بیشتری از افرادی که بعلمت افکار مترقی در مظان بدگمانی پلیس بودند روانه کسج زندانها گردیدند و بزندانها انبیا سیاسی سابق ملحق شدند. از بین آنها چندین تن در اثر سختی شرایط زندان و شکنجه های وارده و بی غذائی و نقد آن و مسائل درمان بهنگام بیماری تلف شدند و شهید استبداد رژیم رضاشاهی گردیدند. مسلما بیان نام و نشان همه آنها که بدفعات مختلف در گوشه و کنار ایران مورد تهاجم و حشیانه پلیس واقع گردید و در سایه حال های زندان جان داده اند، بعلمت شرایط خاصی که در آن زمان حکومت میکرد و انتشار هرگونه خبری رادراین زمینه غیر ممکن میساخت، برای ما میسر نیست. در اینجا تنها بجزگرمردی از شهید ای شناخته شده رژیم رضاشاهی اکتفا میشود.

سید محمد اترابی - از اهالی اردبیل، آموزگار بدستان که پس از گرفتاری بزندان قصر قاجار انتقال داده شد. وی پس از چندی بعلمت کمبود غذا و شرایط بد بگرتوان فرسای زندان بیمار گردید. اداره زندان از هرگونه اقدامی برای مداوای او خودداری کرد و سرانجام وی با فوجی ترین طوری بسردید و حیات گشت.

سید محمد تنها - وی کارگر چاپخانه و عضو کمیته ایالتی حزب کونیست در اصفهان بود. بعدا وارد کارخانه نساجی وطن شد. در سال ۱۳۱۰ به آبادان رفت و در شرکت نفت آبادان مشغول کار گردید. ولی خیلی زود اسیر ام پلیس شد. اورا به تهران بزدان قصر قاجار فرستادند. او نیز بعلمت بدی وضع سلول زندان و بی غذائی بیمار گردید. پلیس نه تنها خود برای مداوای او هیچ اقدامی نکرد بلکه هرگونه ملاقاتی را با وی ممنوع ساخت تا رفتای زندانیش نتوانند امر از مرگ برهانند. آنها پس از اندک مدتی خبر مرگ این عضو مبارز را شنیدند.

محمد حجازی - او نیز کارگر چاپخانه، عضو حزب کونیست ایران و رهبر اتحادیه های مطابع بود. مردی بود جسور و سرسخت و با ایمان. بهمین جهت از نخستین روزهای که بزندان افتاد در معرض سخت گیریها و محدودیتهای کشنده قرار گرفت. طولی نکشید که بیماروزمین گیر گردید. تلاش سایر زندانها برای رسانیدن او و غذا باو بجائی نرسید. ملاقات با وی ممنوع شد. پلیس بدینطریق با تعدد و حشیانه آورد رگام برگ افکند. این دستگاه جنایت بسیار کوشید که فاجعه مرگ او را پنهان نگهدارد. ولی این خبر مخفی نماند و بموقع خود انعکاس جهانی علیه رژیم خونین شاه پهلوی بسوجود آورد و گوشه ای از تهمتهای شهروانی رضاشاه را برای جهانیان فاش ساخت. بسیاری از طبیبان و معات مترقی علیه این جنایت صد ابا اعتراض بلند کردند.

علی شرقی معروف به وهاب زاده - وی کارگری بود از آزاد باچان. یکی از افراد فعال و فد انکار حزب کونیست ایران بود که در معادن نفت جنوب کار میکرد. در شرایط وحشت زای رژیم رضاشاهی نیز وی دست از مبارزه بسود همزنجیران زحمتکش خود نکشید. پلیس اورا هم بدام افکند و بزندان قصر اعزام

داشت. در آنجا همان شرایط توانفرسای عمومی اورانیز پس از اندک مدتی ازبای درآورد.
محمد باقر صادقی پیر - کارگری بود اهلی اردبیل. بحالت فعالیت‌های سیاسی به تنگنای زندان
 قصر کشیده شد و در آنجا چهار سرنوشت رقت باره دیگران کردید.

اینها کسانی هستند که بانام و نشان در زندان پلیس رضاشاهی در راه آرمان و ایمان خویش
 جان سپردند. غیر از اینها تعداد زیادی افراد و فعالین دیگر بدون نام و نشان در زندانهای مرکزی
 شهرستانها جان دادند. عده زیادی آنقدر در زندان ماندند تا شهریور ۱۳۲۰ فرارسید و از زندان
 آزاد شدند.

حلقه محاصره مردم و محافظان آزاد یخوای بدین نحو تشکرگردید. طولی نکشید که سراسر میهن
 مایک زندان بزرگ، بمب‌رسانی که سکوت مرگ در آن حکومت میکرد مهمل گردید.

فصل دوم - دکتر ارانی

حکومت رضاشاه موفق شد سازماهای متشکل
 انقلابی را از هم بپاشد، تشکیلات کارگری را برهم زند و
 آزاد مردان را به سلولهای تیره و ننگ زند آنها
 بکشاند. اما هرگز نتوانست شعله تابناک عشق مردم به
 آزادی را از تابش و نورغ بازدارد. در همان موقعی که شاه
 ود ستگاه حکومتی اوکار با پایان یافته و جهان را بر مراد
 خویش می‌انگاشتند، بار دیگر برچم مبارزه بدست یکی از
 فرزندان نامد ارایران، از هم شهریان ستارخان و
 حیدر عباوندلی - دکترفقی ارانی، برافراشته شد.



دکتر فقی ارانی

دکتر ارانی یکی از چهره های تابناک میهن ما
 و یکی از همبران شایسته مبارزات خلق ایران است.
 در روزهای تیره و تاری که اکثر صاحبان فریاد و
 استعداد در جستجوی تعبیرات تازه ای برای عرش
 تعلق به آستان دیکتاتور بود، مداحان فرومایه برای
 عرش سخیف ترین و نفرت آورترین ندیحه ها بساهم
 مسابقه داشتند، در لحظات وحشت زائی که فجاجع و
 جنایات رژیم دیکتاتوری شاه راد بر زیر پرده ای از دروغ،
 سفه‌منه، قلب‌حقابق و مداحیچ چاکرانسه
 می‌پوشانیدند، دکتر ارانی طبع فساد و آلودگی محیط و
 نظم و حیسانه اختناق و فشار بریای خاست و صدای

رسای اعتراض وی طبع جنایات رژیم رضاخانی سکوت وحشت زای آن دوران را درهم شکست.
 شخصیت علمی و اخلاقی ارانی او را در موقع معنای در تاریخ مبارزات قرن اخیر قرار میدهد. وی
 استاد علوم شیعی و نیز یک بود. با تبحری که در این رشته داشت اصول و موازین مارکسمتی را در تطبیق با
 این علوم مطرح میساخت. دکتر ارانی رامیتوان آنچنان کسی دانست که اصول مزبور را بصورت منظم و

مترکزی در مقیاس کشور اشاعه داد.

در يك دوره کوتاه حربه وی در این عرصه نبرد، مجله د نیابد. وی در جامه بحث فلسفی که هنوز برای سردمداران رژیم و سانسورچیان قابل فهم و درک نبود، از طرفی مانی مارکسیستی را ترویج میداد و از جانبی صد اعتراض علیه رژیم استبدادی رضاشاه بلند کرد. مجله د نیاطبعات توانست تا مدت مسدیدی بصرخود ادامه دهد. مندرجات آن مواضع ایدئولوژیک طبقه حاکمه را در هم میکوبید. نه اینتلیجنت سرزمین انگلستان که معلم مری د سگاه پلیسی رضاخانی بود و نه شاه و اطرافیان وی و سردمداران پلیس نمیتوانستند تا مدت زیادی پراهی که این مجله می پیمود در جهالت بمانند. دنیا توتیف شد.

ارانی آرام نماند و بغضالیت خود ادامه داد. اود رهبری حزب کمونیست ایران شرکت مؤثر داشت و بویژه نقش برجسته ای را در جلب روشنفکران به اندیشه های مارکسیستی ایفا نمود. در وحشت حکومت مطلقه رضاخان این کار منزله بازی کردن با جان بود. طولی نکشید که جنگل د سگاه پلیسی شاه در گریبان ارانی و یاران او فرو رفت و آنها را که بعدها بگروه پنجاه و سه نفر موسوم شدند بزند ان کشید. د کتر ارانی در درون زندان و در شرایط شکنجه گاههای مختاری نیز شایستگی اخلاقی و عقلی خود را در رهبری انقلاب بیعت رسانید. هول هرام و شکنجه د زخمیمان شاه نتوانست او را از اندیشه اد امه مبارزه بازدارد. در لحظاتی که نازیانه خاراگین د زخمیمان بریکر او فری می آمد و آنرا شرحه شرحه میکرد، او ای اندیشید که چگونه میتواند چراغ امید به آینده روشنی را که در برابر طوفان وحشت زای مظالم حکومت شاه قرار گرفته است در دل یاران خود زنده و تابناک نگه دارد. او از هر فرصتی بظنون نتیجه گیری هر چه بیشتر تمام این عده با مصالح امید و ایمان و نگه داشتن آنها در مواضع انقلابی خودشان استفاده میکرد. به آنها امید و گرمی و روح میداد و باروشن بینی د اهیانه سنجی بودن در ان اختناق رضاخانی را برای آنها روشن میساخت. بارها او را به سلول انفرادی افکندند و به زجر و شکنجه اورد اچندت. اما او هرگز از این راه پرافتخار سر نمیچید و از رهبری یاران خویش باز نایستاد.

شرح محاکمه و دفاع د کتر ارانی یکی از درخشنده ترین فصول کتاب زندگی برفروغ اوست. د کتر ارانی درد ادگاه د دون شان خود میدانست که موضع دفاعی بخود بگیرد. دفاع وی که بر محدود دفاع از عقیده و دفاع جمعی از همه همراهان اود بر میزد بشکل ادعائیه پرشوری علیه د سگاه حکومت شاه درآمد.

در جهان آنروز که فاشیسم د رتاخت و تان بود و د کشور ما استبداد سیاه و موحشی تسلط داشت، دفاع تهرمانانه ارانی یکی از درفش های خیره کننده روح آزادی پرست مردم ایران بود. دفاعی ارانی را میتوان در ردیف عالیترین مدافعات انقلابی آن دوران مانند دفاع گمورگی د بیستروف رهبر عقید ملت بلغارستان در ادگاه نازیهاد رلا بیوزیک دانست. در این دفاعیه ارانی صحت مشی کمونیستها و کهنوت تاریخی مخالفین آنها را اثبات کرد و د فضای مختنق حکومت رضاشاهی بانگ ایران انقلابی، بانگ رنجبران کشور بلند کرد.

بعلمت همین سرسختی و پایداری انحراف ناپذیر و این روحیه انقلابی و مبارزه جویی، وی خشم و کینه تمامی د سگاه حکومتی رضاشاه را علیه خود پرا نگیخت. بارها او را بآباد میبندید به جسد کشانیدند. عزیزنجیر شکنجه افکندند، کوشیدند تا با هر قساوتی که ممکن باشد او را بزانو در آورند یا از بین ببرند. اما وی تا آن حد بر فراز همه این تیهکارها قرار داشت که هیچ نقشه شیطانی نتوانست زانو

هفتش را بلرزاند . باینجهت در خیامان تصمیم گرفتند اورا از بیاضی در آورند و طومار زندگی افتخار آمیزش را در هم بینجند . با تعدی شیطانى اورا در سلولى که جایگاه يك بیمار تفوسى بود افکندند و چون وی بیلا باین بیماری خطرناک شد با سخت دلی حیوانی هر نوع مد او را از او دریغ داشتند و چراغ عمر شروع بخش ازانى را در روز ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ خاموش کردند .

فصل سوم - تشکیل حزب توده ایران

دشمن امید داشت که بامرک ارنی مشعل فرزان مبارزات ملی مردم بیکباره و افلا برای مدتی طولانی خاموش ماند . این پند ارا بلهانه در مراسم جریان تاریخ گریزگاه فکری فرمانروایان متکسرو حکومتهای فاسد و ضد ملی بوده است و در مراسم جریان تاریخ نیز بطلان ان به ثبوت رسیده است . مردم متشنه آزادی و استقلال بودند . آتش در زیر خاکستر شهبان بود . طوفان جنگ جهانیگیر دوم این خاکستر را برآکنده ساخت . رژیم پامی رضاشاهی در چار سراسمگی کرد بد . هر وی ویرانه های سازمان متلاشی شده سابق و بدست همزمان در کتر ارنی پایه حزب توده ایران گذاشته شد - حزبی که بقوارث سبت های مقدس مبارزات قرون گذشته ، وارث انقلاب نیمه تمام مشروطیست ، و وارث افتخارات حزب کونیت ایران بود ، حزبی که از همان نخستین گام هر سطر تاریخ زندگیش باخون

عده ای از زنده ترین فرزند ان بر خاشجو و مبارز میهن مانوشته شد .

بدست حزب توده ایران پایه انقلاب فکری عظیمی در ایران بنیاد گذاشته شد - آنچه ان انقلاب معنوی و ژرف و پهنابوری که سبب خروشان طوفانها و حوادث خونین پیمایی هم نتوانست آثار انرا از صفحه زندگی مردم ایران رها کند . بنحوی که تاریخ فعالیت بیست و دو ساله این حزب خود قسمتی ، و قسمت مهمی ، از تاریخ عمومی مبارزات حق طلبانه میهن ماراد را طول این مدت در بر میگردد . این پیروزی درخشان چه در عرصه سازمان دهی و چه در پهنه ایدئولوژیک آسان و ازان بدست نیامد . ارتجاع سیاه ایران که هم اکنون محمد رضاشاه در قلب ان قرار دارد با تمام امکانات وسیع خود کوشیده است تا بفریبلیغات يك جانبه ممتازترین خواص اساسی حزب توده ایران را تنفی کند . خاصیت میهن پرستی ، حقانیت آن و ایمان باین حقانیت را که اهرم فعالیت انقطاع ناپذیر بیست و دو ساله حزب توده ایران بوده است انکار نماید . اما هر ورق از تاریخ پر نشیب و فراز این حزب در سراسر دوران بیست و دو ساله عمر آن پاسخ شایسته ای باین هرزه درائی هاست .

بیست و دو سال است ظلم درد ست دشمن است و نه تنها ارتجاع ایران بلکه مجموعه دستگناه امپریالیستی و سازمانهای وسیع تبلیغاتی آن برای درهم شکستن حزب ما از ارتکاب هیچ جنسایستی خودداری نکرده اند . حزب ما بارها در جارد ستبردهای راهزنانه حکومت پلید شاه گردیده و در هر بار ده ها هزار زهبار از ان حزب ماجان بر کف در راه تأمین استقلال ملی و آزادی مردم میهن خسو پیش خون خود را نثار کرده اند . در حالیکه احزاب فرمایشی و دپلنسی از حزب "اراد ملی" سید ضیاالدین و حزب "عدالت" و حزب "دموکرات" قوام السلطنه گرفته تا احزاب درباری ملیون و مردم کسه یکی پس از دیگری بمیدان آمده و با وجود برخورد اری کامل از حمایت و پول دربار ، شمشیر سازمانهای انتظامی و پشتیبانی آشکار شهبان استعمارگران ، چون بین مردم همیچگونه پایگامی نداشتند . بسا کوچکترین باد مخالفی از میدان بد ریخته اند ، حزب توده ایران - حزب طبقات زحمتکش و مترقی جامعه مانند صخره صفا بر جای خود استوار ماند و علیرغم همه ضربه های مریکاری که بآن وارد آمده

همچنان موجودیت خود را حفظ کرده است .

این پیروزی را حزب توده ایران از طرفی مدیون حقانیت راه خود ، درستی جهان بینی بشری و ستانه ، و آن هدف والا و شرافتمندانه و انسانی است که هنگامی مادر راه تحقق بخشیدن به آن مبارزه میکنیم ، و از جانبی مدیون فداکاری قهرمانانه شهیدان* بیشعاری است که در طول این مدت نه تنها آزادی رباخون خود آبیاری کرده اند و مرگ هم با همه هیمنه رعب انگیز خویش خود را در برابر آنها فقیرو ناتوان دیده است .

تعداد این قهرمانان یکی دو تا ده تا و صد تا نیست که بتوان همه آنها را در این چنان نام برد . بخصوص که حزب مادر شرایط اختناق مدیوم و هجوم با حمله های بدون انقطاع که در هر دو دوره باعث از بین رفتن اسناد و مدارک مربوط به مبارزات آن دوره شده است تاکنون نتوانسته است فهرستی که بطور نسبی کامل باشد از این شهیدان تهیه کند . بجزئیات میتوان ادعا کرد که طی تاریخ چند قرن اخیر میهن ما هیچ حزب و جمعیت دیگری را نمیتوان سراغ گرفت که نتوانسته باشد در اندک مدت اینچنین در قلمب اجتماع نفوذ کند و اینچنین مورد خشم کین توزان و دشمنان مردم قرار گیرد .
مادر این چنان سعی میکنیم بطور عمده از گروههایی که در جریان عده ای از عده ترین حوادث این بیست و دو سال بشهادت رسیده اند یاد کنیم .

۱- قهرمانان قیام خراسان

نخستین گروه این قهرمانان در جریان قیام عده ای از افسران خراسان بشهادت رسیدند . در این فاجعه جانگداز اسکندانی و ۴ تن دیگر از افسران و دوسه مبارز بهنگام عبور از جلوس پاسگاه زاهد امری در کیند قاپوس مورد شلیک دستگاه ادم کشی حکومت جبار و فاسد مرکز قرار گرفته بشهادت رسیدند .

جریان واقعه از این قرار بود: عده ای از افسران میهن پرست و آزاد خواه که از فساد بی پایان دستگاه فرماندهی ارتش و شرایط اسارت آمر حاکم بر نظییه سازمانهای ارتشی بچنان آمده و طالب ایجاد تحولاتی در اوضاع میهن خود بودند ، چون برای ایجاد تغییرات اساسی و ژرفی بسود مردم راهی بجز قیام مسلحانه ننگر نمیگردند ، بابتکار خود در صدد قیام برآمدند . آنها با وسائل ناچیزی که در دسترس داشتند منظور خود را با گروهی از افسران مقیم تهران در میان نهادند و برای فعالیت آینه خود نقشه هائی طرح کردند .

در شب ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ کلیه کشیکهای شبانه واحد های مختلف پادگان مشهد طبق يك نقشه ماهرانه از افسران منصوب باین گروه تعیین گردیدند . در عرض یکسب تمام وسائل نظییه ارتشی راه ممکن بود وسیله تعقیب آنها قرار گیرد از کار انداختند . برای قطع ارتباط مشهد با مرکز تمام سیمهای تلفون را قطع کرده و سیمها را جمع کردند تا تعمیر آنها بزودی میسر نشود .

نقشه مورد توافق آنها گروهی که در تهران با آنها همداستان گردیده بودند آن بود که جمعا در گرگان بهم رسیده و از آنجا بسمت ترکمن صحرا حرکت کرده و آنجا راهب و عملیات انقلابی قرار دهند . آنها با دو کامیون حامل اسلحه و يك جیب بسوی مقصد حرکت کردند . در بین راه پادگان مراوه تپه را خلع سلاح کردند و سرانجام را مرخص نمودند . در این وقت گروه افسران تهران خود را به کیند قاپوس رسانده بودند ولی افسران پادگان مشهد بخيال اینکه آنها را در گرگان ملاقات خواهند کرد ، از کیند گذشته و خود را به گرگان رسانیدند . در گرگان اطلاع یافتند که گروه افسران تهران در کیند قاپوس بسر

میرند. یکی از افسران از کُرگان به گنبد مراجعت کرد و گروه تهران را با خود به نقطه ای در یکی از جنگلها اطراف کُرگان آورد. کاروان برای رسیدن به ترکمن صحرا میبایست از داخل شهر گنبد بگذرد. امداد رانجا مرگ در کمین آنها بود. شب قبل از تهران دستگیر کافی برای قلع و قمع این کاروان بیادگان گنبد رسیده بود. زانند ارم هارپلیس برای بدام افکندن آنها در عمارت شهربانی که بر سر راه آنها قرار داشته موضع گرفته بودند.

در روز ۲۷ مرداد درحد و ساعت چهار بعد از ظهر کاروان بمقابل کمینگاه رسید. این کاروان مرکب بود از یک جیب حامل اسکنده ای و ۴ افسرد یگرو و وسایز در جلو و دو کامیون حامل بقیه افسران و سربازان و مقد ارزبای اسلحه در دنبال.

فرماندهی نیروهای دولتی با ستوان یک شهربانی حسینی بود. در حد و صد نفر زانند ارم و پاسبان مسلح آماده شلیک بودند. سه مسلسل چی دستهای بر روی ماشه مسلل در انتظار افسران آتش بر میزدند. بعضی پیداشدن ماشینها ناگهان سه مسلسل و یکصد بیعت تفنگ بعد از آمدن سر نشینان جیب بلافاصله جان سپردند. جریان خون از اطراف جیب بیرون میزد و بروی زمین میریخت. سایر افسرانی که در درون کامیون بودند بلافاصله شروع به تیراندازی بخلاف عمارت شهربانی کردند. تیراندازی طرفین در حد و دو ساعت ادامه داشت. سرانجام افسران محل منجرا ترک گفته و متفرق گردیدند. بدین طریق نخستین دسته افسران آزاد یخواه در راه مبارزه بخاطر آزادی وطنه حکومت آساده و استبداد شریعت شهادت نوشیدند. این قتل عام مقدسه قربانیهای دیگری بود.

قربانیان این قیام عبارتند از:

- | | |
|--------------|-----------|
| ۱- اسکنده ای | سرگرد |
| ۲- شهبازی | ستوان یکم |
| ۳- نجفی | . |
| ۴- نجفی | . |
| ۵- مینایی | . |
| ۶- پهلوی | سرچوخه |
| ۷- قره وشی | سرباز |

باد نظر گرفتن شرایط محیط مستحق ارتشی ایران این قیام اهمیت خاصی کسب میکند. بیست سال در این محیط بمورد رژیم سلطنتی و شخص شاه شب و روز تبلیغات یکجانبه پلامعارض در تمام شئون ارتشی ادامه داشت. سردمداران رژیم در طی این مدت کوشیده بودند از افراد ارتشی پندگانی گوشه فرمان شاه بوجید آیرند. اصل اطاعت کبرکوران در همه جا حاکم مطلق بود. شاه بصمت فرمانده کل نیروهای مسلح در قلعه ارتش اختیارات بی حدی داشت. مجموعه آئین نامه های ارتشی از شاه يك مبدود مطلق میتراشید و میکوشید توده سربازان و افسران را منحصرأ به شخص شاه وابسته کند و از جریان دنیای خارج بکلی برکناروی اطلاع نکهد ارد و مجموعه مسائل ملی و میهنی را برای آنها مطلقا در وجود شاه تمرکز دهد. اما توالی حوادث نشان داد که همه این تلاشهای مذبحانه نتوانسته است ثمرات مطلوب را برای شاه و دربار سلطنتی بار آیرد. طیر غم تبلیغات وسیع و یکجانبه و متنادی باز شعله عشق به آزادی و استقلال ملی و بمصادات خلقهای ایران در درون سینه افسران شریف و فدآکار ایران مشتعل بوده است.

۲- فاجعه ۲۳ تیر ۱۳۲۵ در آبادان

در روز ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ فاجعه خونینی در مراکز نفت جنوب ایران بوقوع پیوست. توسعه روزافزون نهضت درد اخلاک کارگران نفت و تشکل انبوه این مردم زحمتکش و محروم در زیر رهبری حزب توده ایران هم طبقه فرمانروا و دربار سلطنتی و هم شرکت نفت و سایر محافظ انگلیسی و امپریالیستی را دچار خطرات عظیمی ساخته بود. از طرف بعضی رؤسا شرکت توطئه خونینی علیه مردم زحمتکش چیده شد. پلیس ایران و عده ای از رؤسا تهازل خوزستان که در زیر بال حمایت انگلستان قرار داشتند مانع اجرای این توطئه تبهکارانه گردیدند. این توطئه در روز ۲۳ تیر، هنگامی که کارگران علیه شرایط زندگی توانفرسای خود دست بظواهرات زده بودند بوقوع اجرا گذارده شد. نخست تنگداریان رؤسای قبائل مذکور سلحطه علیه کارگران دست بحمله زدند. بلافاصله تیروهای پلیس و توای دیگر مسلح به بهانه خوابانیدن غائله ای که خود بوجود آورده بودند وارد معرکه شدند و صفوف فشرده کارگران را مورد شلیک قرار دادند. در جریان این فاجعه بیش از نجاه نفر مقتول و عسده بیشتری زخمی و ناپدید گردیدند (۱).

۳- اصفهان

مقارن این حوادث خونین در اصفهان نیز جنایاتی بوقوع پیوست که ماهیت فاسد دستگاه فرمانروا را بیش از پیش روشن میساخت.

کارگران کارخانهجات نساجی و بافندگی بعنوان همدردی با کارگران نفت جنوب و نشسان دادن همبستگی همه زحمتکشان دست باعصاب زدند. همان دستهای جنایتکاری که در خوزستان نقشه های تبهکارانه شرکت نفت را علیه کارگران بوقوع اجرا گذارند در اصفهان نیز برای کسوف و بیدن زحمتکشان بکار افتادند.

صفوف کارگران مردم حمله پلیس و تیروهای مسلح فرار گرفتند. در این گیرودار عده ای زخمی شدند. یکی از کارگران کارخانه رحیم زاده بنام حیدر بشهدات رسید.

نامه ای از یکی از مطلعین حوادث اصفهان در اختیار ماست که ضمن آن چنین مینویسد:
 "در سال ۱۳۲۲ کارگران کارخانه پشم باف اصفهان علیه شرایط مرگبار زندگی خود و تظاهراتی براه انداختند. پلیس حمله کرد. عده ای مجروح شدند و کارگرموتورخانه بنام رحیم بدست جلا دهاکشته شد."

درجای دیگر این نامه پس از اشاره بحوادث سال ۲۵ مینا چنین مینویسد:
 "در همه این جریانها بسیاری از کارگران و دهقانان و زحمتکشان فاقد بسیاری از اعضا مهم بدن گردیده اند. . . . عبدالکریم انصاری کارگر کارخانه پشم باف در اثر ضربت مغز شد بیوانه شد. از زنده بودنش خبری ندانم. مستجاب آموزگار دبیرستان رافانند یک چشم کردند. خلاصه شهر پرده و کارخانه ای نیست که در اثر مبارزه تلفات رنگارنگی نداده باشد. بسیاری از زنیهای باردار در اثر ضربت و یاسکت (ناشی از ترس) جان داده اند و پانجه انداخته اند."

۴- مازندران

جنایاتی که در دفعات متعدد از طرف پلیس در مازندران بوقوع پیوست از لحاظ کیفیت امر و (۱) با کمالات ناشایسته ای هیچیک از این شهدا درد سترس ما نیست. هرگونه اطلاعی در این زمینه برسد میتواند در آینده در تنظیم فهرست کاملتر نام شهیدان کمک کند.

گاهی از جهت وسعت دایره تحریکات خونین ازنجایع آبادان واصفهان دست کم نداشتند و در هر بار عده ای از زنده ترین جوانان و مردان کارگر بااستفیماید ست پلیس و با بطور غیر مستقیم بدست اوباش و دود منشائی که از طرف پلیس تجهیز میشدند جان برسرآرمانهای انسانی خود گذاشتند و در خون خود درنغیندند.

در جریان یکی از اعتصابات کارخانه نساجی شاهی جوانی بنام حسین مقیمی بدست جلادان قربانی شد. در جالوس حادثه آفرینان پلیس نظاهرات سلامت جویانه کارگران را بخون کشیدند و عده ای را مجروح و کارگری را بنام محمد ظلیه ازبای درآوردند.
در سال ۱۳۲۴ عده ای از اوباش و ارادل از این قادیلاهی ها از طرف پلیس دستچین و تجهیز گردیده و با اسلحه ای که از سازمانهای پلیسی وارثی گرفتند شبانه بخانه های کارگران حمله برد و پنج نفر اطفال و عده بیشتری را مجروح ساختند. نام چهارتن از این شهیدان بشرح زیر مابا رسیده است :

اکبر قاپریکوی

علی حسین

علی قدیمی

غلام

تهران

در تهران روزنامه فروشی بنام علی شیبستری ضمن یکی از نظاهرات که مورد حمله پلیس قرار گرفت بدست اوباش و ارادل شربت مرگ چشید.

فصل چهارم - ظلیه انقلاب در آذربایجان و کردستان

جنگ جهانی دوم خاتمه یافته بود. دنیایم ازینک دوران فلاکت و مصیبت روبه آرامش میرفت. امامد رایران وضع از بدیه بدتر میگراشد. سیاسیون کوتاه فکر مایروح و فکریل خویشر در مقابل صدای اعتراض مردم گوش خود را بنیبه گذاشته بودند. شرایط اسارت بار زندگی مردم را در زیر ندهانه های چرخ ستم و محرومیت درهم میفشرد. امامد رکزدستان و آذربایجان وضع بوخامت میگراشد. این کانون مقدس انقلاب مشروطیت خود را برای قیام نوین آماده میساخت. خاطره تلخی که ارتجاع سیاه ایران از قیام آذربایجان در صد مشروطیت داشت آنرا به لجاجت بیشتری در برابر تقاضاهای مشروع این دو استان و امید داشت. مقاومت سلحانه آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۴ که منجر به پیروزی سریع در امر انقلاب گردید، انعکاس یک ضرورت تاریخی بود. فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان که جنبه مؤتلفی در برابر قوای ارتجاعی مرکز بوجود آورده بودند زمان کار استان آذربایجان و قسمتی از کردستان را بدست گرفتند. این قیام از شرایط خاص سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران بطور کلی و آذربایجان و کردستان بطور اخص سرچشمه میگرفت.

بمسال حکومت انقلابی فرقه در آذربایجان پیروزی عظیمی بود که نه تنها ارکان موجود دیت ارتجاع ایران و دستگاه سلطنت را میلز انید، بلکه امیرالیمینهای امریکائی و انگلیسی را نیز دچار غضب و وحشت مرکباری کرده بود. نهضت انقلابی آذربایجان بتدریج مبدل میشد بیک مرکز تفلس

آزادی و دموکراسی برای تمام مردم ایران . در آن مدت کوتاه عدّه کثیری از افسران ارتش که از فساد و انحطاط دستگاه ارتش تحت فرمان شاه بسته آمده بودند به آغوش آزادیچان پناه بردند و سه انقلابیون ملحق گردیدند . سازمان انقلابی آزادیچان اگر بحال خود باقی میماند گسترش مساهمیت انقلابی آن در سراسر ایران و ایجاد يك انقلاب سراسری برای برانگیزدن نظام فاسد موجود ناگزیر میبود .

با اینجهت تمام نیروهای سیاه داخلی و خارجی در برابرین انقلاب صف متحدی تشکیل دادند . عوامل جهانی دیگری نیز بنگاه آنها شتافت و انقلاب آزادیچان را درهم شکست . انتقامی که ارتجاع بچرم یکسال کوتاه شدن دستش از حاکمیت مطلقه در این دو استان از مردم کشید سخت و وحشت انگیز بود . در سراسر آذربایجان هیچ قصبه و دهی باقی نماند که پس از استقرار مجدد ارتجاع حد اقل يك تن از کسان خود را از دست نداده باشد . مجموع تلفات مردم این دو استان بدست نیروهای مسلح ارتجاع به بیست و پنج هزار نفر تخمین زده شده است . تهیقههرستی از این قربانیان از چیز آمان خارج است . تنهادر شهر تبریز در روزهای پراشوب بین ۲۱ آذر و ۲۵ آذر ۲۵ تا ۲۶ آذر ماه ۲۵ که شهر بااعمال عمده بدست اوپاش سپرده شده بود بیش از یکمده و پنجاه نفر از اهالی بدست تنگد اران مخصوص شواد انهای زبان دیده ، جاسوسان رکن دوم ، اوپاش و لراذل و چپاولچیانی که منتظر بازار آشفته بودند شربت مرگ چشیدند . باوجود این ماکوش میکنیم نام شهیدانی را که بهار سپیده است در اینجهت منظور تخلید نام گرامی آنها ذکر کنیم .

دکتر نصرت باقری را اچامرو اوپاش و ژاندرامهایش که تغذیر لباس داده بودند کشته و نعش او را بطناب بسته و در کوجه هاگردانیدند . شاعر آزادیچانی بنام محمد نیکام نیز بدست اوپاشان قتل رسید . شیخ محمد روحانی معروف را کماند و اوالفقاری در محض خود شکر کشته و جسد او را از نام بسزیر افکندند . حسینعلی امینی را که خود دهقانزاده ای بود و برای گسستن زنجیر اسارت دهقانان فعالیت کرده بود مالکین دستگیر کرده و با درد و شکنجه کشتند . علی باقری را اوپاش مسلح از بناها گهاش بیرون کشیده و قطعه قطعه کردند . حسین ملکی در مشکین شهر که مرکز فعالیت او بود بدست عشایر محلی بطرز فجیعی مقتول گردید . جعفر قره درویش را گرفته و آب جوش سماور روی سرش پاشکردند و با این شکنجه او را کشتند . حسین جلالی را تنگد اران مالکین دستگیر کرده و هرپایش را بیک کاری بستند و اسبهای گاری ها را در دوجبهت مخالف بحرکت در آورده و باین وسیله او را شسته کردند . علی که نسبت به سعیدی بوزند شاعر آزادیچانی مرتکب گردیدند نمونه يك جنایت شرم آراست که ماهیت فاسد سراسر نیروهای سیاه را بقدر کانی معرفی میکند . پس از اینکه او را گرفتند و سرش را بریدند ، عدّه ای اوپاش سر بریده او را در دستمالی نهاد و بخانه او رفتند و "مخفی گاه" او را از مادر رسالخورده و ناتوانش برسیدند . مادرش بهخت نزاران سوگند یاد کرد که از سرنوشت فرزند خود خبر نبرد . آنها بهحتوان اینکه وی دروغ میگوید از انواع اعاتت ها در مورد او خود داری نکردند . سرانجام از او چانی خواستند . چون زن بیدفاع از ادبای خان شد سر سعیدی را روی طاقچه اطاق گذاشتند و هنگامی که مادر سینهی جای درد دست وارد شد و شنام گویان سر را به او نشان دادند و فریاد بر آوردند : زنکه . . . تو که میگفتی علی در خانه نیست . پس این کیمت با تشریح حال مادری بپیر در چنین حالتی کار آسانی نیست . حسین نوری یکی د پزار زهرمانل فد انکار حزب ما و از شهید ای این نهشت بود . او در سراسر دوران زندگی نسبتا کوتاه خود ثابت کرد که مبارزی سرسخت و آشنی ناپذیرست . وقتی درد ام دشمن اسیر کردید او را با قبیح ترین طریزی که بتصور یکنجهد شهید کردند و در مورد جسد بیجان وی مرتکب آنچهان رذالتی گردیدند

که قلم از بیان آن شرم دارد.

اینها نمونه های کوچکی بود از هزارها افراد گمنامی که در گوشه و کنار آذربایجان بدست آدم کشانی که از طرف ارتش و پلیس مجهز گردیده و این نیروها را در پشت سر خود داشتند شسرتنگ مرگ چشیدند. ولی از کسانی که ضمن تشریفات و بدست مقامات ارتشی شهیده شده اند فهرستست نامی در دست میآید.

فهرست اعدام شدگان آذربایجان

محمد امین آزاد وطن	ستوان حسن سرایی
خلیل آذربادگان	سروان علی سغائی
سرهنگ محمد آگهی	علیق شیخ شادولی لو
فریدون ابراهیمی	میرایوب تنکیا
جعفر علی اجلائی	سروان رحمتی
شیخ پولاد احمدی	سرهنگ علی صبحی نوری
میرزا محمد علی ارشادی	سرتیب ابوالقاسم عظیمی
اله وردی ارغوانی	جهانبگلو علی بیگ - مزره
سرگرد نصاری	ستوان رحیم عمرانی
محمد حسین برهانی	سروان غفاریان
داداش تقی زاده	علی فطرت
سرهنگ غلامرضا جاویدان	سرگرد حسن ناسمی
سرهنگ آ جعفر سلطانی آزاد	عزیز زه نیه لو
سرگرد احمد جودت	سرتیب کبیری
ستوان آ حق پرست	حسین کوبالی
غلامرضا بیرنیا	جعفر محمد زاده شاعر بوده ای
میرزا اسمعیل ذبیحی	سرهنگ یوسف مرتضوی
سرگرد محمد علی رامتین	نوراله یقانی

غلاوه بر اینها سرهنگ آ قاضی اسداللهی جزو کسانی است که طی زد و خوردی در جبهه جنگ

شریت شهادت چشید.

مطمئنیم که خود شاهد بعضی از این قتل ها و اعدامها بوده است بیامینید:

" در ماه آذر ۲۵ در حدود ۱۵۰ نفر با اتفاق آزاد وطن در قوه پرتخانه های اطراف شهر رشایه صیحگان تیرباران شدند که بهرام و علاء الدین (اینها دو برادر بودند) وطنی حیدری و بیگلرل جزو تیرباران شدگان بودند. جسد آنها یک هفته در مقابل باد و برف زمستان باقی ماند و روزی که خانواده ما با خانواده حیدری برای دفن جنازه پسرشان رفتیم یک ران او را سگها خورده بودند. . . . یقی دیگر از تیربارانان حزب ما، ابراهیم مابوتچی است که از سلحشوران شهر ما بحساب است. او مدت ده روز با پانزده نفر فدائی دیگر در خانه خودش جنگید و بالاخره با آوردن تانک خانه او را بتوب بسته او رفتایش را کشند. . . ."

روشن‌حشیانه دولتیان منحصر به همین نحوه عمل نبود. در بسیاری موارد هنگامی که بعضی افسران که آنها را باید تنگ ارتش اصیل ایران دانست وارد قریه و دهی میشدند، دست بچنایاتی میزدند که حتی صور آن برای کسی که از شرف و انسانیّت بپوشی برده باشد دشوارست. سروان حمیسن رمزی نام یکی از این افراد است که در مردم کشی و فساد و از لحاظ داشتن خصایل حیوانی نمونه اینچنین افسران بود و سابق بسیار "درخشانی" (۱) در خصوص حیوانی با هر جریان آزاد یخواهانه و دو موکراتیک داشت. سال قبل از آن در زرباب بدستیر فرماند ار نظامی و با اتفاق سروان حسن لشگری شبانه کوی کارگران را محاصره کرد. عده ای از کارگران را به مسلسل بست و خانه های آنها را بدست تاراج سپرد. افرادی که وی مأمور این تبهکاری کرده بود از زمین رد لتین و وامانده ترین عناصر شکارچین شده بودند. آنها حتی بدختر بچه ها ترحم نکرد و گوشواره گوش آنها را بآنکه ای از گوش آنها کنده بودند. باینکه بر حسب ظاهر رزم آرا سرهنگ کیار برای رسیدگی بجرمان حادثه اعزام داشت ولی بیکزارش کمیسیون رسیدگی عملاً ترتیب اثری داده نشد و رمزی در ازای این "شبهات و فتح بزرگ" نشان طلا گرفت.

اینکه این تصرف فاسد در رازش عده ای تفنگدار و سرباز بعنوان فاتح وارد یکی از قسرها اطراف اردبیل گردیدند. فوراً امر با احتضار کدخدایان و بی مقدمه او را بزرچوب افکندند. کدخدا با عجز و الحاح از او طلب "بخشش" کرد. رمزی صراحتاً با او گفت باید شصت هزار تومان خونبهای خود را بپردازد. اگر هستی و دارائی تمام اهل قریه را رویهم میگذاشتند به نیمی از این مبلغ نمیرسید. چون کدخدا اظهار عجز کرد رمزی با خشم و کینه دست بردارد بزدن او ادامه دهند. سرانجام کدخدا برای اینکه خود را از شکنجه برهاند "راهی" در پیش پای رمزی گذاشت. پیشنهاد وی این بود که فعالیسن فرقه و حزب توده را دستگیر کنند و برای عبرت دیگران آنها را اعدام نمایند تا دیگران بترسند و آنچه از آنها خواسته میشود فراهم آورند. سپس براهنمایی کدخدا شش تن از جوانان ده را گرفتند. رمزی دستور داد همه آنها را بدون کوچکترین تشفیاتی به مسلسل بستند و بخاک و خون غلتانیدند. با اینستن "شاهکار" مردم وحشت زده حاضر شدند و در روند ار خود را در طریق اخلاص گذارده و نقدیم کمی کشیدند که مأمور "نجابت" آنها از "مخالفت فرقه" بود. با وجود اینکه حتی گاو و گوسفند آنها نیز بتاراج رفته معسدا از فروش مجموع آنها که بدست کدخدایان گرفت بیش از بیست هزار تومان برای رمزی تهیه شد و وی چون بدید که حتی یک کاسه مسین هم برای کسی باقی نمانده است "بزرگوارانه و کرممانه" بقیه را به کدخدایان بخشید!

در دیماه سال ۱۳۲۵ یکی دیگر از دهات اردبیل موسوم به سرمین دچار سرنویشت شو می نظیر این شد. بدستور ستوان یکی که نام او روشن نیست پنجاه نفر از دهقانان را بابتها هم عضویت در فرقه دو موکرات توقیف کرده و پیاده بسوی اردبیل بردند. درین راه بدستور همین ستوان یکم هفده نفر آنها را تیرباران کردند و سربهای آنها را به سیره خونخواران قرون وسطی به نیزه زدند. سرهنگ امین چون از جریان مطلع گردید در صد رسیدگی برآمد ولی چون این عناصر در هر مقام و هر کجا که باشند مورد حمایت مقامات بالای ارتش و شخص بزرگ ارتشداران فرمانده قرار دارند، قبل از اینکه امین بتواند از تحقیقات خود به نتیجه ای برسد او را تعویض کرده و سپهبد شاهبختی شخصاً برونده امر بابت دست گرفت و جریان را بکلی لوٹ کرد.

علاوه بر این در سرمین اردبیل حادثه ای وقوع یافت که آنرا میتوان جزو داستانهای جناسی

بشمار آمد. در این قریه زنی از ایل شاهسون موسوم به سیریه در مقابل مهاجمین بد فاع برد اخست. جزئیات امر و تعداد همراهان وی بدرستی دانسته نیست. ولی آنچه فاش شده اینست که سه مهاجمین نتوانستند از راه زور و فشار بروی دست یابند. باین جهت یک نفر روحانی نما که یا خودش در اصل توطئه هندست جنایتکاران بوده و یا او نیز قریب آنها را خورده است با قرآن مهربانانه به نزد وی رفت حاکی از اینکه اگر مقاومت خود داری کند در امان خواهد بود. او نیز قریب این نیرنگ را خورده و تسلیم شد ولی بلافاصله توقیف گردید و دستوراتی صادر شد.

از آخرین سخنان برخی از این شهیدان اطلاعاتی بدست ما رسید. است که معترف قدرت و استحکام آنها بدرستی راهی است که تاپای چوبه دار پیبوند.

سیریه، همین زن شیردل، موقعی که او را برای اعدام میبردند گفت: "شما بر ما بیرون نشدید. تاریخ عهد شکنان را با ننگ و خیانت یاد خواهد کرد. مرگ من شما را از انتقام پس دادن نجات نخواهد داد. فرزند این رشید آذربایجان انتقام خون مرا خواهند گرفت. خون نهایی ریخته شده قهرمانان درخت آزادی را آبیاری میکند."

در لحظات آخر عمر فریدون ابراهیمی چند خبرنگار امریکائی خواستند با او مصاحبه ای بعمل آورند. وی حاضر بچنین مصاحبه ای نشد و گفت: "من با دشمنان نهضت آزادی کاری ندارم و نمیخواهم آنها را ملاقات کنم."

سپهنگ جاویدان بدژرخیمان خود گفت: "امروز شما صدای مرا خاموش میکنید. اما در هر گوشه جهان صدای مردمی که در راه آزادی خود مبارزه میکنند پیوسته رساتر میشود. شما هرگز قادر نخواهید بود این صدای رسا را خاموش کنید. داداش تقی زاده گفت:

"من فرزند خلف آذربایجان هستم و در راه آزادی وطن خود با کف و ریش بطنم میروم. بگذر کسی گمان نبرد که با مرگ من ورفقایم آزادی خفته خواهد شد. هیچ شکی نیست که محاکمه کنندگان و اعدام کنندگان ما در برابر محکمه تاریخ جوابگو خواهند بود. در مورد تلی صبحی حادثه جالبی رخ داد. وی در لحظه اعدام گفت: "این بنا از اساس متزلزل است و قابل بقا نیست. این رژیم ظلم و ستم وازگون میشود."

وقتی حلقه طناب را بر گردن او محکم کردند و او را بالا کشیدند ناگهان طناب پاره شد. این مرد شیردل که حتی مرگ را در برابر خود بزانود راورد بالحنی نیشدار بدژرخیمان گفت: "شما حرفهای مرا باور نکردید. اما می بینید که حتی طناب شما هم پیوسته است."

جریان حکومت و اعدام سه نفر دیگر که در مه پاد صورت گرفت جداگانه نقل میکنیم. نمونه ای از میزبان فساد سلاحخانه هائی را که عنوان "دادگاه نظامی" دارند بدست داد. باشیم. این یک نمونه استثنائی نیست. منتها بعضی که در خارج از بحث کنونی مآثر ارد جریان این یکی روشن و آفتابی شده است. این سه تن عبارت بودند از:

سروان خاکزادی

سروان علی منگاشی

سروان ظهیری

یکی از افرادی که شخصا در جریان امر وارد بود است اطلاعات دقیق و موثق خود را شرح ذیل در اختیار ما گذاشته است :



سروان علی سخانی

در مهیاد بر طبق پیشنهاد سر لشکر همایونی فرمانده لشکر چهارم برای محاکمه این سه نفر دادگاهی برپاست سرهنگ آیرم ود ادستانی سرهنگ آبد الحسین کشاورز فرمانده پادگان سردشت تشکیل گردید. روز قبل از شروع "محاکمه" سر لشکر همایونی بوسیله تلفون بسا سرهنگ آیرم تعاس گرفت و بوی ابلاغ کرد که "شهبین بجرم خیانت به میهن باید اعدام شوند".

سرهنگ آیرم با وجود وحدت فکری اصولی با همایونی معین حاضر نشد این سفارش فرمانده لشکر را بپذیرد و تذکر داد که مداخله در امر ادگاه در شان فرمانده لشکر نیست. سر لشکر همایونی بانا تهدید بیشتری اظهار داشت که "این نظر شخص اعلیحضرت همایونی و ستاد ارتش است و من این مطلب را بعنوان وظیفه نظامی گری رسماً ابلاغ میکنم". معین با سرهنگ آیرم حاضر نشد زیرا صدور حکم فرمایشی بود و مجاز نبودن این نوع مداخلات را بار دیگر تذکر داد و گفت دادگاه باید

بر طبق استنباطات قانونی خود قضاوت کند نه بر حسب دستور که باو میرسد. و ضمناً تهدید کرد "مادام که من رئیس دادگاه هستم از هر نوع اعمال فشاری نسبت باعضا" دادگاه جلوگیری خواهم کرد".

سر لشکر همایونی بمنظور اتمام سرهنگ آیرم فیوضی رئیس ستاد لشکر را نزد وی فرستاد ولی وی همچنان تسلیم ناپذیر بماند. چون همایونی حال را بدین متوال دید بدون رعایت هیچیک از قواعد قانونی دادگاه را منحل کرد، سرهنگ فیوضی را بجای سرهنگ آیرم منسوب نمود و در عین حال چون متوجه شده بود که دادستان نیز با اعمال فشار بدادگاه موافق نیست سرهنگ سوار مظفری را بجای وی گذاشت و در ترکیب اعضا دادگاه نیز تغییراتی داد. معین همین دادگاه گسوسو بفرمان نیز هیچ مجوزی برای صدور مجازات اعدام، حتی بر طبق قوانین جابرائله موجود نیافت. این سه نفر در مدافعات خود بدفاع از حقوق اساسی خلقهای ایران پرداختند و بیانات انبساط ادگاه را با همه ماهیت ارتجاعی تحت تأثیر قرارداد. باینجهت دادگاه باگتیر آرا سروان خاتزادی را بدو سال زندان، سروان سخانی را بدو سال و سروان ظهیری را بدو پانزده سال زندان محکوم ساخت. راهی دادگاه طبق مقررات معمول به شهبین ابلاغ کردید. عصر همانروز چون کسی را ندیدند از طرف همایونی ستاد ارتش مخبره شد. مقرر ساعت یازده شب سر لشکر همایونی اعضا دادگاه را بدقت خود احضار و تلگراف تهدید آمیز رزم آرا را که در آن به "فرمان مطاع طوکسانه" استناد شده بود قرائت کرد. آنگاه صورت جلسه معمول و راهی معمولی را که قبلاً سرهنگ فیوضی بدستور تهیه کرده و بجای صورت جلسه و حکم اصلی قرار داده بود بآنها نشان داد و تکلیف

کردار می معمول را که متهمین را محکوم باعد ام میساخت امضا کنند.
 سرگرد سوار صلح جو صد ابا اعتراض بلند کرد و سایر اعضا د ادگاه را نیز بقاوت دعوت
 نمود، و چون مورد پرخاش همایونی واقع شد در صد و خروج از دفتر وی برآمد. همایونی بالحن تمسخر -
 آمیزی گفت "جناب سرگرد یک امضا که اینهمه داد و فریاد ندارد من بجای شما امضا میکنم" و با
 این حرف بقط خود حکم را بنام صلح جو امضا کرد. اعضا د پگرد ادگاه که مقاومت را بی نتیجه و خود
 را در معرض خطر میدیدند را می و صورت جلسه معمول را امضا کردند و ساعت چهار بعد از نیمه شب
 همان شب این سه نفر را نیز اعدام کردند.

سرگرد جواد قیروز بخت که زیر فشار و تهدید پدر را می را امضا کرده بود بطوری تحت تسلیم
 عذاب وجدان قرار گرفت که در روز تمام از اطاق خود خارج نکرد و در لحظه ای از گریه دست آرام
 نمیداد!

شهید ای حزب د موکرات کردستان

قاضی محمد رحیر خلق کرد، برادرش صدر قاضی نماینده مهلباد و تمام کسانی کسه در
 انقلاب د موکراتیک کردستان شرکت داشتند پس از شکست نهضت ترجیح دادند در ایران بمانند و
 در نیک و بد سرنوشت مردم شریک باشند.

پس از استقرار ارتش مرکزی در مهلباد تمام آنها بزند ان افتادند. روشی که ارتش و
 دستجات تجویزنده از طرف ارتش در کردستان در قبال خلق کرد در پیش گرفتند، از لحاظ ماهیت
 باروش اینها گرانه آنها در آردن رایجان تفاوت داشت. فقط چون در اینجا هنوز نیروهای سلجسی
 در برابر خود داشتند برای اجتناب از تحریک آنها بکشترهای بی نظم و عنان گسیخته دست نزدند.

قاضی محمد، صدر قاضی و سیف قاضی با اتفاق نده ای از یاران آنها بدست ارتشپسان
 افتادند. همی و اموال آنها از راههای گوناگون بخارت رفت. سران ارتش فقط یابین عنوان که از
 اعدام قاضیها جلوگیری کنند بیش از یکصد و پنجاه هزار تومان از خانوادة آنها اخذی کردند.

قاضی محمد و یارانش جمعا در حدود سه ماه در زندان بسربردند. در این مدت آنها را
 بطور مخفیانه چهار بار بعنوان بازرسی از مهلباد به تهران برده و معاودت دادند. چه در تهران و
 چه در مهلباد دستگاه درباری تمام نفوذ شیطانی خود را بکار برد شاید آنها را از نهضت خلق روگردان
 ساخته و بدربار جلب کند. ما مومین امریکائی که سراسر جریان ضد انقلاب را در دست داشتند چندین
 بار با آنها ملاقات کرده و کوشیدند تا آنها را در حلقه سیاست عمومی امریکا در شرق میانه وارد سازند. اما
 همه این تلاشها در برابر اراده استوار و ایمان محکم آنها بدروستی راهی که در پیش داشتند بسی نمر
 ماند. سرهنگ امیر بیروز رئیس زائد امری مهلباد چندین سال پس از سرکوب انقلاب آذربایجان
 و کردستان ضمن مقاله ای در مجله اطلاعات ماهیانه شماره ۵۰ شه ای از جریان اعدام قاضی هارا
 نقل میکند. طبق این نوشته ده روز قبل از اعدام آنها چند تن از کارمندان اداره اطلاعات سفارت
 امریکا با اتفاق سرهنگ یارسی تبار بدین قاضیها بزند ان رفتند و بار د بگردت خود را تکرار نموده و
 کوشیدند که در صورت سرپیچی حکم اعدام آنها صادر خواهد شد و آنها اعدام خواهند گردید.
 قاضی محمد در جواب این دعوت با صراحت خاص خود جواب داد: "من اهل ریاد و در نیک نیستم و
 حقایق راهم انطور که هست میبینم و خوب میدانم شما از ما چه میخواهید. راه و سلك من روشن است.
 من بمر دم خیانت نمیکم و از راهی که در پیش دارم روی نمی پیچم."

این باید آری قهرمانانه ، شاه و عاقلین امریکائی را که امید داشتند از نفوذ و نیکبختی قاضی بمنزله سرپوشی برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند ، دچار خشم شدید می کرد . دادگاهها شتاب زده " محاکمات " خود را با پایان رسانیدن و آتهارا بدست درخیمان شاه سپردند .

سالها پس از این فاجعه برخی مطبوعات مترقی جهان دربارهٔ این " محاکمات " در ستبه حقایق را منتشر ساختند . روزنامهٔ " آزادی " ارکان حزب کمونیست عراق خلاصه ای از چگونگی جریان این " محاکمات " منتشر ساخت و نوشت : " شاه وطن فروش ایران طبق صوابد پد آلن (سفیر امریکادار ایران) این باصطلاح " محاکمات " را شباهشکام انجام میداد تا کسی از جریان امر اطلاع نیابد . در این محاکمات مخفی مرتیب همایون ، سرهنگ پارسی تبار ، آیرم ، فیروزی بگلری ، هورهرام و مظفری بسمت وکلای تسخیری قاضی هاتعمین گردیدند . محمد شریفی وکیل قاضی محمد بود . او بعد ها در سال ۱۶۵۶ در حدود نه سال پس از اعدام قاضی محمد از وی بعنوان مردی بزرگ ، خسر مند و دانش پژوه یاد کرده و مرگ ویرا از ضایعات شمرده بود . قاضی در جریان باصطلاح " محاکمه " بسا بی باکی و صراحت و بسمت وکیل مدافع همهٔ مردم ایران دستگاه حکومتی را بخیان متهم کرد و در واقع آنرا بمحاکمه کشید .

بهنگام اعدام قاضی هاعلاوه بر دادستان و دادگاه و برخی افسران ایرانی عده ای افسران امریکائی جریان اعدام را نظارت میکردند . یکی از افسران حاضر در میدان اعدام بعد هانقل کرد که چون قاضی را بپای کرسی اعدام آوردند خواستند بادستمال چشمان او را بپندند ولی قاضی ننگ داشت و فریاد کرد " خیانتکاران و وطن فروشان باید چشمهای خود را ببندند " من که خود مرا در پیشگاه مردم شرمسار نمی بینم . من میخواهم در آخرین لحظهٔ زندگانیم شیخ زادگاهم را از میان ظلمت شب ببینم . من فرزند صادق خلق هستم . خائنین باید چشمهای خود را ببندند .

صد قاضی در حالی که بسوی چوچهٔ دار میرفت با فریاد " زند باد آزادی - مرگ پسر شاه خائن " مرگ خود را بی باکانه استقبال کرد .

قاضی هارا اعدام کردند . اما نام آنها همیشه در دل رهروان راه آزادی زنده است . آرامگاه آنها اینک بمدل بیزارتگاه اهل دل شده و مردم از سراسر آذربایجان و کردستان ، مهد انقلاب نیمه تمام سال ۱۳۲۴ ، برای زیارت آرامگاه آنها به مهیا می آیند .

بامرگ این قهرمانان صفحهٔ دیگری از تاریخ مبارزات مردم ایران علیه حکومت خود مسری و استبداد و سلطهٔ بیگانگان تاراجگر که سراسر آن با خون نوشته شده بود بسته شد و ارتجاع باردیگر بر میهن ماسلط گردید .

در همین ایام در بسیاری از نقاط د بکر هجوم و خشیانته نیروهای مسلح علیه سازمانهای حزب تودهٔ ایران توسعه یافت و عدهٔ زیادی کشته شدند که نام معدودی از آنها بعلما رسیده است . در جالوس در اثر هجوم ژاندمها به کلبههای حزب و اتحادیه عده ای مجروح گردیدند و کارگری بنام محمد معروف به تلمبه درحالی که " زنده باد حزب تودهٔ ایران " می گفت هدف گلوله واقع گردید و شهادت رسید .

در زیارت عدهٔ زیادی زخمی و توقیف شدند . ژاندمها کارگری را بنام علی دولتو بدرختسی بستند و درحالی که وی سرود حزبی میخواند تیر بارانش کردند .

با تمام کوششی که بعمل آید ، متأسفانه بعضی فنی گران
عکسهای برخی از شهیدان نهضت موقتیکه از ریاجنگ
و کردستان که دردست پیدا میکنند ، از همسایه
علاقتمندان خواهشمندیم که اثر عکسهای مناسبی از
شهیدانی نهضت موقتیکه از ریاجان و کردستان
در اختیار دارند و یا میتوانند آنرا بدست آورند ، برای
استفاده آن دردسترس مآقرارد کنند .

www.iranpress.com

فصل پنجم - ۱۲۲۷ - غیرقانونی شدن حزب توده ایران

تعداد قربانیان حزب مابهمین جا ختم نشد. ماطوفانهای وحشت زائی پشت سرگذاشته بودیم ولی هنوز طوفانهای سهمگین تری در پیش داشتیم که میبایستی از سرگذاشتیم. بواقع در سراسر تاریخ بیست و دو ساله عمر حزب توده ایران هیچ سالی بر آن نگذشته است که عدّه زیادی از پرچمداران حزب مابهنوی از آنجا، یاد راز توطئه مابوسیله ترورهای فردی و جمعی از پاهای در تیا مده و بخاک و خون نخلتید ه باشند. حادثه ای که در روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه صورت پذیر گردید در ایران دشوار تازه ای را برای حزب مابوجود آورد. در این روز هنگامی که شاه برای افتتاح جشن در دانشگاه وارد آن محوطه گردید جوانی موسوم به فخرآرایی چند تیر ظرف او شلیک نمود. شاه از ایمن واقعه جان در برد ولی فخرآرایی خنرب گلوله سرتیپ صفاری رئیس شهپائی کشته شد و بدینطریق اسرار مهمی از این واقعه را همسراه خود بگور برد. ظل اصلی این واقعه هر چه بود دشمن که در پیسی فرصت میکردید، این حادثه را بهانه سرکوب نهختد مودکراتیک مردم ایران و در راه س آن حزب توده ایران قرار داد.

در آن روزها مبارزات مردم میهن ما برای کوتاه کردن دست انگلستان از منابع نفتی کشور تازه آغاز شده بود و رو به توسعه میرفت. مرکز ثقل مقاومت در برابر دشمن مشترک در راه امریالیستها حزب توده ایران نمایند ه و مدافع منابع طبقات زحمتکش کشور بود. بهر زواری ملی هنوز سازمانی نداشتند. دشمنان در سیمای حزب توده ایران یک مبارز سر سخت، مصمم، تسلیم ناپذیر و مجازم میدیدند که بسا هیچ افسانه و افسونی رام نمیشود و بخواب نمیرود. کویدن حزب توده ایران و برهم زدن سازمان سی نظیر آن راه سرکوب مجموعه نهختد و "حل مسئله نفت" را بر طبق تمایلات امریالیسم انگلستان هموار میساخت. این توطئه حتی در صورت شکست و ناکاهی هم بهانه کافی بدست دشمنان خلق میداد. این دشمنان که تمام وسایط تبلیغاتی را باضافه قدرت مسلح در اختیار داشتند حزب توده ایران را که کار انقلابی مکی بر ترورهای انفرادی را محکوم میکنند باین عمل تروریستی مشهم نمودند و بوسیله این اتهام حزب ما را غیرقانونی اعلام کردند.

حکومت اختناق و وحشتی که بدنیال این توطئه در سراسر ایران مستقر شد دست بانجسام فجاج و جنایات وسیعی زد. تمام سازمانهای منسوب بحزب توده ایران "غیرقانونی" اعلام شدند. در هر گوشه ایران صد ها نفر بجرم عضویت در حزبی که حتی قوانین جابریانه موجود تا آن لحظه آنرا ناقص و نسی شناخته بودند به سیاهچالهای زندان کشانید ه شدند. عدّه بیشتری در صلاح خانه هائی که دادگاه نقلای نام داشتند بجهانک کشیده شدند. در این دادگاهها ستاد ارتش بنمایندهای از طرف شاه فرمانفرمای مطلق، مدعی، قاضی و دادستان بود. برای نشان دادن ماهیت غیرقانونی این دادگاهها همیشه رکافی است بگوئیم یکی از اعضای آن موسوم ب سرهنگ بزرگمهر چون حاضر نشدند ذیل احکام فرمایشی صادره از ستاد ارتش را امضا کنند، مورد بازخواست شد بد قرار گرفت و از ارتش اخراج شد.

در طول عرض کشور هیچ شهروقتبه ای نماند که مورد تجاوز و تاخت و تاز نیروهای مسلح و پلیس واقع نشود. ده هاتن از قهرمانان گنام حزب مادر جریان این فاجعه بدون سرصود آفرینی شدند که متأسفانه نامی از آنها مابمانرسیده است. با این مقدمه هول انگیز بود که حکومت کودنای نیم بند پس از بهمن زمینه را برای حل مسئله نفت هموار تصور کرد و در حالی که خود را با معارض میدید موافقتنامه تنگین گس - گلشائیان را بجمعش نقدیم کرد.

در اوایل سال ۲۹ و اوایل سال ۳۰ حادثه فاجعه‌ای در آبادان رخ داد که منجر به مرگ سه تن از دانش‌آموزان آموزشگاه صنعتی نفت گردید. دانش‌آموزان این آموزشگاه به علت سوء رفتار شرکت و شرایط در شورا و کشنده زندگی و به امید بهبود وضع اسارت بار تحصیلی خود بعنوان اعتراض علیه شرکت نفت دست به اعتصاب زدند. مانند همیشه قوای مسلح ما هم سرکوبی آنها شد. صفوف آنها مورد حمله قرار گرفت. عسده کثیری مجروح و سه تن دانش‌آموز به شهسادت رسیدند. یکی از آنها کمالی نام داشت. نام دو تن دیگر متأسفانه بر ما معلوم نیست.

فاجعه ۲۳ تیر ۱۳۳۰



کمالی

پنج سال از وقوع فاجعه ۳۱ تیر آسیا دان میگذشت. شرکت نفت پیوسته عقب نشینی میکرد. دولت مصدق هر روز قدمی در راه ملی کردن صنایع نفت بطرف جلو برمیداشت. قانون ملی کردن صنایع نفت و قانون اجرای این قانون از تصویب مجلس گذشته بود. در بار بمنزله تکیه گاه عهد و اصلی نیروهای استعماری سرریه لاک خود فرو برده بود ولی در باطن از هیچگونه تحریک خونینی علیه دولت مصدق خودداری نداشت.

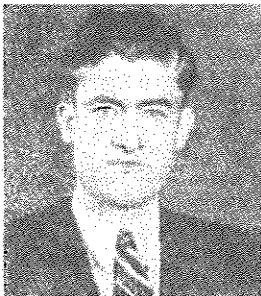
جمعیت ملی مبارزه با استعمار بنا به پنجمین سال فاجعه آبادان و بیاد شهید ای گننام این فاجعه در صد انجام نظامی علیه شرکت نفت بود. این روز مصادف بود با ورود هریمن نماینده مخصوص ترومن با ایران. نیروهای سیاه ارتجاع ایران بمنزله آخرین پناهگاه خویش مخفیانه در زیر حمایت دربار گرد می آمدند. ملکه مادر و اشرف پهلوی سررشته اصلی تحریکات را در دست داشتند. این مرکز فساد و تبه کاری در صد اجرای توطئه وسیعتری برآمد. در ایجاد و اجرای این ماجرای جانسوز محافل و دستگاه متعدد دست اندازگار بودند. رهبری توطئه با دربار سلطنتی و کارگزارانی آن در حیطه عمل و اجرا بعد ستاد ارتش بود. در این ماجرا وابستگان مستقیم دربار، در دست منسوب به ارفع، عوامل امپریالیسم امریکانه در داخل جبهه ملی سرگرم خرابکاری بودند و بقائمی و خلیل ملکی در رأس آنها قرار داشتند، هر یک نقش جنایتکارانه ای ایفا کردند. هدف این فاجعه از طرفی کمیند حزب ما و از جانبی متزلیل ساختن دولت و کتر مصدق بود. عاملین توطئه میخواهند بین حزب تود ایران و دولت کتر مصدق در گریه‌های تازه ای بوجود آورند و ایجاد وابستگی کنیم. توسعه بازم بیشتر تفرقه و نشستی که در آن زمان هنوز بنحو وسیعی وجود داشت هم بدست کتر مصدق حزب تود ایران رایجند و هم با استفاده از قرار گرفتن حزب در برابر مصدق و موجبات سقوط دولت او و تشکیل یک دولت ضد ملی بدست نشانده را به منظور حل مسئله نفت بسود امپریالیست‌ها فراهم سازند. در این فاجعه که بشکل گلوله باران کردن صفوف نظامی‌ها صورت گرفت طبق آمار که بعد هایدست آمد و با تحقیقات کمیسون مخصوص بازرسی که دکتر مصدق بمنظور روشن کردن جنگونی امر تشکیل داده بود تعلیق میگردد، سی و سه نفر کشته و بیش از پنجاه نفر

زخمی و عده کثیری ناپدید شدند - کشتگان کسانی بودند که جنازه آنها بیدست اقوام و کسان آنهاست
 افتاد و بوسیله آنها قون گردیدند - از ناپدید شدن در آن زمان اثری بدست نیامد - چندی بعد برای
 نخستین بار از طرف چند تن از سرمازانی که ما هم اجزای این جنایت بزرگ شده بودند پاره از روی راز
 مخوفی برداشته شد - این هنگامی بود که از یک نقطه عباس آباد واقع در شمال تهران مقصد ارزسادی
 استخوان انسانی در کوه ایلیدست آمد و همزمان با آن افشا شد که در روز ۲۳ تیرماه کثیری افراد زخمی
 و نیمه جان را از تنگناه رسیده و بوسیله کامیونهای ارتشی باین نقطه آوردند و زنده بگم کرده اند!
 کشتار فروردین ماه سال ۱۳۳۱

در تمام بدتی که دولت مصدق بر سر کار بود در بارود ستگاه پلیس و ستاد ارتش بمنظور ایجاد
 در گویهای پیاپی بین حزب توده ایران، که متشکلترین و بزرگترین نیروی اجتماعی و سیاسی آنروز بود
 یاد دولت مصدق، از هیچ نوع تحرکی و لوهرتفد ر خونین، خودداری نمیکردند -
 در هشتم فروردین ماه ۱۳۳۱ بدنبال میتینگی که از طرف کانون جوانان دموکرات داده شد
 فرصتی بدست پلیس افتاد - پلیس با خونخواری خاص خود دموستراسیون جوانان را بخون کشید - آنها را
 تادرون کلپ کانون تعقیب کرد و در درون خانه آنها هشت جوان را بخون آغشته ساخت - جایگاهی که تا
 آنروز نشید صلح بدوستی و آزادی و شادی از آن برمیخاست مبدل به تنگناهی شد که نوای عزاداماتم از آن
 بلند گردید - از شهیدان جوان این واقعه خونین تنها نام قازار سرکسیان بر ما معلوم است - از نام سایر
 شهیدان متأسفانه چیزی در دست نداریم و هراطلائی که برسد موجب سبکزاری خواهد بود -

جنایت ۲۹ خرداد ماه ۱۳۳۱

در جریان کشاکش بین دولت مصدق و دربار
 و هنگامی که هیئت هشت نفری گزارش خود را در بساطه
 فعالیت ضد ملی در بارواژوم محدود ساختن داپره
 تحریکات آن تهیه کردند در سراسر ایران بسود این
 گزارش از طرف جمعیتها و سازمانهای دموکراتیک و حزب
 توده ایران تظاهرات وسیعی بعمل آمد - در همه جا
 پلیس تظاهرات کنندگان را مورد حمله قرار میداد - ولسی در
 بابل و لنکرود دست بدجنایت خونینی زد - این جنایت
 بخصوص با کارگردانی یکی از برادران شاه که شرکت موثر
 در تهیه همه مقدمات کار داشت صورت پذیر شد - این
 هنگامی بود که فرانسویون نهضت ملی بمنظور مقابله با
 تحریکات دربار و مقامات ارتشی که بنحو جنسون آمیزی
 کارها را قلع میکردند در صدد دادن میتینگی برآمد - برای
 اجرای این میتینگ روز جمعه ۲۹ خرداد تعیین گردید -
 در این روز از طرف اعضای فرانسویون نطقهایی ایراد شد و
 گوشه هاشی از تحریکات خرابکارانه دربار بطور ضمنی با
 مردم در میان گذاشته شد - شعبه های جمعیت ملیسی
 مبارزه با استعمار در تمام شهرستانها و از انجمله در بابل
 و لنکرود در همان روز و به همسان مناسبست در صدد



قازار سرکسیان

تشکیل میتینگ برآمدند.

در آن هنگام شاه در امر سر میبرد. روز قبل از اجرای میتینگ نمایندۀ جمعیت ملی تلگرافی از روی نقشۀ خونینی که از طرف رئیس شهر بانی، فرماند ارومیه بعضی ما مومین گارد شاهنشاهی علیه میتینگ دهندگان طرح شده بود پرده برداشت و از دولت تقاضا کرد جلو این تحریکات را بگیرد.

روز جمعه هنگامی که جمعیت بمخواست میتینگ خود را افتتاح کند حلقه پلیس و قوای مسلح آغاز کردید. در اثر تیراندازی آنها چهار تن کشته و عدۀ کثیری زخمی گردیدند. برای نفسان دادند چگونگی این فاجعه و میزان آساوت ما مومین پلیس و نوکران دربار سلطنتی بمندرجات روزنامه ای مانند کیهان مراجعه کنیم.

روز بعد از وقوع فاجعه روزنامه مومین چنین نوشت :

"بعد از ظهر پنجشنبه عدۀ ای از عناصر افراتی عضو جمعیت مبارزه با استعمار با پخشش اعلامیه مردم را دعوت کردند که ساعت ۹ صبح روز جمعه در میدان ایستگاه بابل برای تأیید گزارش هیئت هشت نفری اجتماع کنند. ما مومین پلیس مدخله کردند. ولی دسته های افراتی شروع به دادن شعار و اجرای میتینگ کردند. در اثر تیراندازی عدۀ ای مورد اصابت قرار گرفته بسه زمین افتادند. در این موقع بلوا و اختشاش شهر را تهدید میکرد. قوای ژاندارمری وارنش بکنک پلیس آمدند و پس از یکساعت زرد و خورده تظاهر کنندگان را متفرق کردند و عدۀ ای از جلود اران این تظاهرات را دستگیر نمود و بزندان فرستادند. ۴۰۰ جمعی از کسان مقتولین در شهر اجتماع نمود و خواهان اجساد کشتگان خود هستند. ولی مقامات نظامی برای جلوگیری از بلوا و تشنج از تحویل اجساد خودداری مینمایند. ۴۰۰ اجساد کشتگان هنوز در بیمارستان است. زیرا تا این ساعت بازیرس در شهر حضور نداشته و نتوانسته اند آنها را مدفون سازند. اکنون اجساد متعفن شده و هنوز مدفون نمانده است. خانواده های مقتولین همچنان تقاضای تحویل اجساد را دارند ولی فرمانداری برای اینکه تشنج ایجاد نشود از تحویل آنها خودداری میکنند."

نگارنده با تفاق رئیس جمعیت ملی مبارزه با استعمار منظور کسب اطلاع از چگونگی امر بیابلی رفتیم. در آنجهت توانستم به مجموعه اسناد و مدارک مربوط باین فاجعه که شامل تحقیقات اولیه، بعضی گزارشها و نامه های محرمانه بود دست یافته آنها را مطالعه کنم. از مطالعه این پرونده هسا حقایق مخوفی روشن گردید. این مدارک نشان میداد که علاوه بر حضور شاه در امر، در روز قتل از وقوع فاجعه غلامرضایاد شاه بیابلی آمده و شب قبل جلسه محرمانه ای با حضور فرماند ارومیه، رئیس شهر بانی و افسری از کارد شاهنشاهی تشکیل گردید و در آن شب بین آنها و شاه راجع باقدا امانی که در قبال تظاهر کنندگان میباشد بعمل آید بوسیله بی سیم رابطه مستقیم برقرار بود. است. و نیز کشف شد که در رسیدگی به پرونده امر و در امر نقل و انتقال بازرسها اعمال نقوذ های آشکاری بکار برده است. همچنین این حقیقت دردناک کشف شد که ما مومین پلیس در کلیۀ این مراحل تمام اصول انسانی را زیر پا گذاشته و از ارتکاب هیچ جنایتی فروگذار نکردند. شب ۳۱ خرداد هنگامی که عدۀ ای از کسان مقتولین برای تحویل گرفتن جنازه شهیدان به بیمارستان رفته بودند مواجه با تیراندازی مسامومین شدند و سه تن دیگر از آنها بخون خود در غنچه و بد رو زدگی گفتند. ما مومین دولت با تمام قوا کوشیدند که اخبار این جنایت در مطبوعات منعکس نگردد.

در لنگرود نیز توسطه ای نظیر آن رخ داده بود که متاسفانه بجزئیات آن دسترسی نداریم. و نیز با سامی این شهیدان که بجرم تجمع بمظنون یشتیبانی از دولت وقت مدخله دستگامهای

خوینوار تحت فرمان شاه قرار گرفتند و سترسی نیست .

فاجعه سیام تیر ۱۳۳۱

در روز سیام تیر سال ۱۳۳۱ یکی از دردناکترین صفحات تاریخ حماسه آمیز بهرمانی مردم سپهر ماد برآه نامین آزادی با استقلال ملی در برابر جهانپان کوشده شد .
روز چهاردهم آن ماه در کترصد قی پس از بازگشت پیرزندان از لاهه از مجلس را می اعتماد گرفت . دشمن که نتوانسته بود در آن مرکز زمینه شکست نهیخت نجات بخش ایران را فراهم سازد ، به دست دربار سلطنتی که عده ترین نماینده آن علیه آزادی و استقلال ملی مردم ایران میباشد توطئه ای علیه نهیخت و علیه دولت در کترصد قی تدارک دید . روز ۲۵ تیرماه ناگهان خبر استعفای در کترصد قی مانند بمب در سراسر ایران ترکید و شور و هیجان خشم آلودی بوجود آورد . وی در استعفا نامه خود به شاه چنین نوشته بود :

" پشاه مبارک علیه حضرت هما یون شاهنشاهی . چون در نتیجه تجربیاتی که درد و لیسست سابق بدست آمده بهیشرت نارد را ینموقع حماسی ایجاب میکند که پست وزارت جنگ را فدای شخصاً عهد و در اشد و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشده البته بهتر است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که تماماً مورد اعتماد باشد و بتواند منیبات شاهانه را اجرا کند . با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده بیروزمانده خاتمه داد . "

فدوی در کترصد قی

فضیه از چه قرار بود ؟ در کترصد قی از آغاز زمانداری خود سعی داشت که در مبارزه ضد استعماری مردم ایران با دربار سلطنتی و شاه تمام بید انگند . او بناه راجدا از تیریهای استعماری در نظر میگرفت و امید وار بود که با اتخاذ روش ترمش و احتیاط آمیز بتواند حد اقل او را در جریان ميسارزات بی ضرر نگه دارد . اما شاه به توقعیت خود و وابستگی تام و تمام خود به دشمنهای استعماری بیش از هر کسی واقف بود و میدانست نامین حکومت مطلقه ای که وی شیفته آنست بدون پشتیبانی امیرالیهستها امکان پذیر نیست و عمر سلطنت مطلقه وی بهمر این قدر تنهاسته است . با ینجهت علیرغم تمام ملایمت های در کترصد قی ، شاه با همه نیروی خود برای ساقط کردن دولت وی تلاش میکرد .

با ینگاه حکم واطمینان بخش شاه ارتش بود . او فرماتدهی تل قوآراد است . به علاوه در روزگار دولت های قبل از تصد قی وی بطور عموم در هر کابینه وزیر جنگ را شخصاً تعیین میکرد تا این مرکز قدرت از تحت تسلط وی خارج نگردد . این مسئله که در شرایط حکومتها و دولت های دست نشانده و وابسته با امیرالیهسیم یکی از مسائل عادی شمرده میشد برای سیر تکاملی نهیخت نجات بخش در ایران مشکلات فراوانی ایجاد میکرد . در کترصد قی در دوره اول نخست بیری خویش نتایج عملی و خدمات بار سیداره شاه را بروای مسلح بچشم دیده بود . نامه وی پشاه بخوبی نشان میدهد که وی خود و نهیخت استعماری خلق را از آسیب تجربیات شاه درد اخل ارتش در امان نمیدانست . با ینجهت بود که خود خواستار تصد قی وزارت جنگ گردید و در اثر مخالفت شاه تا کثیر درصد استعفا برآید . در ماههای بعد در کترصد قی کوشه ای از حوادث تیرماه را فاش ساخت و در توضیح علل استعفای خود گفت :

" روز ۱۶ تیر که نظر خود را به مرض ملوثانه رسانیدم فرمودند که نخست اول من چند آن خود م را ببندم و هر دم بعد شط این نثار را بقبل کشید . بعد از مد اکرات زیاد چنین قرار شد که اگر تا ساعت هشست خبری از علیه حضرت (در ایروما وقت با وزارت جنگ در کترصد قی) نرسد استعفای خود را بفرستم و الا بکار خون ادامه دهم . ساعت هشست رسید . چون از علیه حضرت خبری نشد استعفای خود را با یاد کرد علیه

فرستاد و بر طبق اطلاعات بعدی همانروز با قوام داخل مذاکره شدند که نتیجه آن منجر بحوادث سیاسی تیرگردید *

آنچه که بعد هاروشن گردید نشان داد شاه در همان لحظه که یاد کتر مصدق مشغول مذاکره بود و در پی برده مقدمات توطئه را علیه او تارک میدید و بدینگونه منتظر وصول استعفانامه دکتور مصدق شد از طرفی با قوام قول و قرارهای لازم را گذاشته با زنجانی توسط امام جمعه رئیس وقت مجلس به وکلای گوش بر فرمان خود در مجلس دستور داد به بید که آماده باشند تا محض ارجاع قضیه بمجلس بقوام را می اعتماد بدهند. بالنتیجه صبح روز بعد گماشتگان درباری مجلس بدین حضور وکلای جبهه ملی جلسه ای تشکیل دادند. در این جلسه حسین علاء یزید رها وقت چنین گفت: - چون دکتور مصدق میخواست وزارت جنگ را شخصاً بعهده بگیرد و اعلیحضرت همایونی که بعادت فرمادند هی کل قوا عنایت خاصی به قشون دارند میخواهند آن وزارت تحت نظر خود ایشان باشد، دکتور مصدق باین امر رضایت داد و استعفا کرد. اینک اعلیحضرت منتظر را می تمایل مجلس هستند *

حاضرین طبق دستور قبلی شاه بقوام را می اعتماد دادند و بلافاصله خبر این حادثه در داخل و خارج کشور سرعت منتشر گردید. امپریالیستها و دربار سلطنتی خود را پیروز میدانند. اما خیلی زود معلوم شد که هنوز آغاز کار است. مردم در قبال این توطئه بنبرد برخاستند. آثار خشم و خروش مردم همه جا چشم میخورد، بازارها بسته میشد، از شهرستانها خبرهایی از قیام عمومی مردم میرسید و در نوسای یک طوفان عظیم از ترانه های افق سیاسی بدیدار میگردد. روز ۱۷ تیرماه فرمان نخست وزیر قوام صادر گردید و بر شدت همچنان واضطراب عمومی افزود. قوام السلطنه در اعلامیه غلاظت و شداد خود د ب مردم چنین اخطار میکرد: « در مه عصیان سیری شده و روز طاعت از او امر و نواهی دولت فرار میسند، کشمیشان را سیاسی دگر آمد *

روز ۲۸ تیر ظاهرات دانشه داری آغاز گردید و در همه جا پلیس باروحیه خود خواریگی بمقابله با مردم دست زد. روز بعد نمایندگان جبهه ملی بامید نرم کردن شاه بدربار سلطنتی رفتند. اما شاه که سرمست باد پیروزی بعد آنروز متحکمانه تراز هروقت با آنها برخورد کرد. دکتور قاشی که تا آنروز هنوز بیده ری از جبهه برنگرفته بود و ظاهراً در صف ملیون فعالیت میبرد خلاصه ای از جریان این برخورد را بشرح زیر در روزنامه شاهد منتشر ساخت:

* دکتور شایگان اولین کسی بود که آغاز سخن کرد و متذکر شد که چنین نهضتی که درد موه فلسی ایران بوجود آمده است اهمیت آن بیش از استقلال هند وستان ارزبر دارد و نباید روش اعلیحضرت طوری باشد که مردم متحرکند خدای نخواسته ایشان از صراط مستقیم منحرف شده باشند. سپس نمایندگان دیگر از هیجان مردم و اهمیت نهضت سخن راندند، و اینکه روش فعلی ما «مورین انتظامی» و «خوبی» بیار خواهد آورد. شاه گفتند مطابق را می اکثریت باید رفتار شود و شما نمیتوانید در مجلس استناد کنید و گرنه روش مردم صحیح نیست و ما «مورین» موظفند با همین شدت رفتار کنند *

در همان روز اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار بیسی بر حمایت از دولت هند فی و دعوت به تشکیل جبهه واحد برای غلبه باد سانس دربار و امپریالیستها انتشار یافت و بدین نحو صفحه تازه ای در تاریخ مبارزات مردم ایران گشوده شد. بدین ترتیب مقدمات نبرد تاریخی روز سیام تیر فراهم گردید. روز سیام تیر ریز قدرت نمایی هردو طرف بود. ریز نبرد مرگ و زندگی بود. نیروهای خلسنی بته ریج وارد میدان میشدند. شرایط عینی همکاری تید، ای و افراد جبهه ملی را بدین زمین تهمید قبلی دوش بدوش هم پیش میراند. هدف مشترکی دست آنها دارد دست هم میگذاشت. این نخستین

پارسیه که این دو شیراز معاضدت هم برخوردار میشدند و راه خود را بسوی پیروزی میبشودند .
طرفه دیگر قوای مسلح " انتظامی " قرارداد است . این توپخانه بعد زیادی تقویت شد ، بعد ندر
شهر رژه میدادند . همه نیروهای سپاه ، باستان امیرالیستها ، درازها ، برتجین و سایر پیمان
شخصت نجات بخش ملی نیز خود را برای نبرد تعیین کنند و تجهیز میکردند . تانکهای شرم ، آنتبارنه
دسته های سیاره و پیاده در سراسر شهر گردش در آمدند . دسته ها ، فوج ها ، هنگها ، مسلح و متصل
سرنیزه خود را بر خ مردم میکشیدند . اما نیروهای طرفه ارتش دست مضم بودند بهر قیمت نده از این گروه
آتشین آزمایش پیروز و سربلند بیرون بیایند . آنها میدانستند که در این روز یا میبایست سرنوشت درخت
آینده را بادست توانای خود ترمیم کنند ، یا دستی شوم و آلوده و غرقه بخون سرنوشت شومتری را برای
آنها تدارک خواهد دید .

در حدود ساعت نه صبح روز ۲۰ تیر تصادم آغاز گردید ، غرش گلوله در فضای شهر تهران طنین
افتاد . برخوردارها ابرازکننده ، محدود و کوچک بود اما بابت ریح شدت میافتد و متعزز میشد . با وجود این
در حد ۱۲ کیلوم آرامش نسبی ، آرامش قبل از طوفان برقرار گردید . هنوز بدو تلفات از بیست
نفر تجاوز نمیکرد . اما طولی نکشید که غرش طوفان انقلاب سراسر شهر را بر حرکت در آمد . اینک در پیکر از
غالب نقاط تهران صدای تیراندازی میگوش میرسد . معرکه نبرد پیوسته داغ تر و خونین تر میشد و بد ریح
خشم و غضب مردم متوجه دربار سلطنتی ، این ثانون مفسد و توطئه ضد ملی میگردد و شاه آشکارا هدف
تظاهرات کنندگان قرار میگرفت .

شاید بتوان با نقل بعضی گزارشهای رسمی که از طرف فرستنده های سپاه نظامی بفرمانده
نظامی مخابره گردیده است منظره روشنتری از حوادث خونین روز سی ام تیر ترسیم کرد .

از گزارش فرستنده سپاه سی و یکم بفرمانده اری نظامی :
" جلوه خانه صلح دو کامیون نظامی هست . در اسلایبول میرو مرموع شده . در مخابرات و
عدو کشی جمع شده اند و تظاهرات میکنند . من در میدان بهارستان هستم . هنوز آثار گازهای آشت آور
باقی است . جنازه یافتن کارگر خدشانی را که سرنیزه به شکم خورد و مرد و بعد از دست بردم گرفته اند
... در خیابان انبیا طان جمعیت زیاد است . در این خیابان یک تانک را آتش زده اند ."
از طرف افسری بنام سرگرد پیروی فرمانده گردان ششم هنگ پهلوی مستقر در چهارراه مخابرات
بوسیله فرستنده سپاه دیگری بفرمانده اری نظامی چنین گزارش داده شد : " جمعیتی در حد پنج هزار
نفر در مخابرات و له جمع شده اند و قصد هجوم دارند . آیا تیمار فرمانده ارتظامی اجازه میفرماید برای
تفرقه جمعیت تیراندازی بشود ؟ "

جواب : " بهر وسیله ممکن باشد سردم را متفرق کنید .
گزارش دیگری از فرستنده " خ " می .
" عدو کشی از حسن آباد بسوی توپخانه در حرکتند . جمعی دیگری از بازار رو به پوخسانه
می آیند . آفسری از ارتش با کتری سه نفر را مقتول کرده است .
از گزارش سرگرد پیروی :

" در چهارراه مخابرات و له والا حضرت شاهپیر علی رضا بایک جیب نظامی دیده شده است .
در این گزارش از جنایاتی که بدست علی رضا انجام گرفت اسمی برد نشده بود . اما عدو زیادی از او در
حالت تیراندازی دیده شد . از جمله کسانی که هدف گلوله شخص علی رضا قرار گرفتند زنی بود که بمحتراسات
گلوله آزادی درآمد و خون او سنگفرش خیابان رانگین ساخت .

شد بدترین و خونین ترین نبرد در میدان سپه درگیر میشدند. عمده ترین واحدهای قسوی انتظامی در این نقطه متمرکز گردیده بود. مردم نیز در این مرکز صفوف خود را می‌آراستند. وضع بین طرفین غیرمتعادل بود. خمپاره انداز، عریایه جنگی، تانک، مسلسل‌های سنگین و سیلک، سربازان چشم‌پیکوش بسته و سرا با مسلح در یکطرف، در سمت دیگر له‌های آکنده از درد ورنج و خشم، اراده آهنین و تزلزل‌ناپذیر، تصمیم‌بیاره تا بعد مرگ در راه آزادی و استقلال ملی. سدی از آتش و آهن مذاب در جلو راه مردم. دویاری از گوت و عصب‌برسر راه اسلحه‌های آتشین. سرب‌مذاب گوشه‌ها را می‌شکافت و استخوان‌ها را می‌شکست. غرش بدون انقطاع مسلسل، نعره و فریاد مردم، ناله مجروحین همه در هم می‌پیچید و فضای شهر را با همه‌رعب انگیزی می‌آبناشت. مردم قدم بقدم به جلو می‌چزدند. خیابان اکباتان و قسمتی از خیابان سعدی چند بار بین نیروهای بدون سلاح انقلابی و قوای مسلح دست بدست گردید. تلفات در این ناحیه اینک بدو همانفرمیرسد.

در میدان مخابرات اوله حادثه‌ای رخ داد که سیاهی نبرد را تغییر داد. مردم پس از چند بار هجوم و عقب‌نشینی بالاخره قسمتی از این میدان را به تصرف درآوردند. امانتیه قدرت نمائی بیک تانک رسید. این ماشین هیولا و محصل دماغ بشری مانند حیوانات اعصارگنده و نگران و نعره زنان بسمت جلو می‌چزدند. از دهانه آن خدای آذاتش بخارج امتداد می‌یافت. مردم تلیرغم خطر مرگ خود را آساده می‌ساختند که این تانک را آتش بزنند. در همین لحظه حادثه ناگهانی بوقوع پیوست. افسری با درجه سرگردی که سمت فرماندهی تانک را داشت از درون تانک خود را بوسط میدان افکند. پایک تکسان پاکوهای خود را کند و شروع بسخن کرد. محتوی اظهارات وی چنین بود: مردم ما سربازیم. ما مدافع حیات و حیثیت شاه هستیم. با فرمان داد ه اند که خطا، برادران عزیز خود ما را که برای تحصیل آزادی و استقلال ملی قیام کرده اید بخون بکشیم. ما ز بیار تانک برادر کشی نمیرویم. ما مرگ را با اجزای چنین اواهر ستکارانه ترجیح میدهم. زنده باد ملت.

این حادثه ناگهانی بخصی قوای انتظامی را تا چند لحظه بکلی کج و مبهوت کرده بود. پیش از اینکه بخود آیند و بداند در برامون آنها چه میگذرد، سیل جوشان جمعیت بطرف جلو بحرکت درآمد. مردم این افسر را بروی دوش خود بلند کردند. فریاد ملو از مسرت آنها در فضا طنین انداز گردید. بیچاره از دهان هزاران نفر این کلمات بیرون آمد: زنده باد ارتش ملی قهرمان ما! افتخار افسران وطن پرست و ملت و ست! پیروز باد ملت! پیروز باد دکترومدق! (۱)

ستاد ارتش و دربار سلطنتی خیلی زود از این حادثه مطلع شدند. بیم آن میرفت که دامنه نافرمانی افسران گسترش یابد و عصیان نسبت بخاتین به نسبت ارتش را فراگیرد. اینک روشن شده بود که با فشاری بیشتر تاچ و تخت شاه را بخاطر می‌افکند و این کانون فسد و توطئه‌های ضد ملی را واژگون میسازد. برای رفع این "خطر" تنها یک راه بنظر میرسد: عقب‌نشستن و در انتظار فرصت مناسب تسرو طرح توطئه‌های نوبنو کمین کردن. آنروز هنوز خون شهیدان می‌جوشید، هنوز آخرین اشعه زرتار آفتاب بر ابرهای کرانه افق میدرخشید که قوام استعفاد، نیروهای مسلح میدانها را تخلیه کردند و تشیده پیروزی و افتخار در سرا سر شهر طنین افکند.

اما آنروز برخی از ما موران شاه در شهرستانها دست بچنایات نفرت انگیزی زدند. در شهرسرا اهواز حتی پس از انتشار استعفای قوام السلطنه از طرف افرادیو، افسری از فرمانداری نظامی بکتابم لیکوھی در درون تانکی نشسته و در ریانه و دکا بین سرباز بعدان آمده بود. مردم در میدان شهر اجتماعسی

(۱) این افسر ازاد پخواه و مبین پرست سرانجام راه واقعی خود را یافت و پس از این واقعه بعضی وقت سازمان افسری حزب توده ایران درآمد.

داشتند ، پس از نزد وجود روزانه اینک خویشتن را پیروز میدیدند . این اجتماع مانند همه جای ایران بصورت مجلس جشنی درآمد بود . هنگامی که صدای چرخ تانک در میدان طنابین افکند احدی نمیتوانست گمان برد که کسی جرات کند در چنین حالتی مردم را بگلگوله بیند . همه کس گمان میکرد تانک از یکطرف شهر بطرف دیگر نقل مکان میکند . اما بمجرد اینکه تانک و کامیونهای ملو از سر بازار مسلح در برابر جمعیت رسیدند ناگهان تانک شروع باتش فشانی کرد و سر بازار بد ستوریلکوهی مسلسلها را بروی جمعیت پدید فاع گشودند . این چنانیت بروایتی بقیمت جان بیش از پانصد نفر زن و مرد و کیدک تمام شد . دشمنان خوشخوار عدۀ کشیری از آنها راد زدید و پرود کارون ریخت . در کرمانشاه نیز فرمانده سياهكار لشكر كه يكي از اقوام شاه بود دست بچنانیت مشابهی زد و صد ها نفر از اهالی را بيشهادت رسانيد .

علیرغم همه این خونریزها ، در شامگاه آنروز توسطه سپهگارانۀ شاه علیه نجات بخش ملی ایران نقش بر آب شده بود . مردم ميبين ما يادان قربانيهای فراوان سگۀ فتح و ظفر بنام خود زدند . عدۀ ای از شهیدان روز سی ام تیر در نقطه ای در این بابویه در کنار ميم بخاك سپرده شده اند . مزار آنها زیارتگاه اهل دل است . آنها همان نظیر که در اوایسین روز عمر خود دوش بدوش هم جان خود را وثیقه پیروزی مردم بر اهریمن خونخوار قرار دادند ، پس از مرگ تیر در کنار هم تنگ شدند .

در پایان این مبحث بی مناسبت نخواهد بود که بمنظور باز هم بیشتر نشان ساختن طبیعت عدۀ وحيله گر شاه بخاطر پیروزم که چند روز پس از افجعه خونین سی ام تیر و آتيزام قوای دربار ، و زیر دربار شاه حسین علاء از طرف مخدوم خود " مراتب تا ممرات " شاه را نسبت بشهادت قهرمانان روز سی ام تیر طی نامه ای رسماً ابراز داشت و بیازماندگان آنها تسلیت اگفت . وشاه نیز با شرح زیوراتون ملی شناسختن قیام نجات بخش روز سی ام تیر را تا میید کرد :

" با تأییدات خداوند متعال ما پهلوی شاهنشاه ایران نظر باصل بیست و هفتم مهم قائلان و اساسی مقررید اریم :

ماده اول - قانون مربوط به شناسائی قیام سی ام تیر ۱۳۳۱ بنام قیام مقدس ملی که در جلسه شانزدهم مرداد ۱۳۳۱ بتصویب مجلس سنا و شورای ملی رسید و منضم با این دستخط است بموقع اجرا گذارده شود آری ، خود میکشی حافظ را خود تعزیه میداری . این را کسی نوشته بود که روز ۲۸ تیر در جواب د کترشایگان گفته بود : روش مردم صحیح نیست و ما مؤمنین موظفند با همین شدت رفتار کنند . این روش حيله گرانه و مزورانه از طرف کسی که اصول سیاست و پایه نظرمآکیا و لیستی خود را در عبارات ذیل خلاصه میکند عجیب نیست : « هر وقت طوفان بسیار شد باید خود شد و صبر کرد تا طوفان بگذرد . »

باکمال تأسف نام هیچیک از این شهیدان قهرمان در اختیار ما نیست . بسیار با خواهد بود که برای ثبت در تاریخ و تجلیل خاطرۀ تابناک این فرزندان دلاور ملت ایران ، کسانی که در این زمینه اطلاعاتی دارند ، آنرا در اختیار ما بگذارند .

کودتای ۲۸ مرداد آنچنان رژیم اختناق و وحشتی در میهن ما بوجود آورد که از لحاظ شدت، وسعت دامنهٔ عملیات شمرکز و تنبهارانه در تاریخ یکصد و پنجاه سالهٔ اخیر ایران نظیر و مانند نداشته است. این کودتای نقطهٔ توافق امپریالیست‌ها و پارسلطنتی و سیاه‌ترین قشرهای ارتجاعی ایران بود. این دو مرکز خارجی و داخلی در طول حکومت ۲۸ ماههٔ دکتر مصدق دچار شکستهای فاحشی شده بودند. امپریالیسم بریتانیا کجیننه‌های باد آورد منابع ذخائر نفت را از دست داده بود. آمریکا از سر مشقی که نوعهٔ ایران می‌توانست بکشورهای استعمار زده بدهد در نگرانی مرگباری بسر میرد و سودای سرکوسی نهضت نجات بخش ایران را از یرگه در سر می‌پخت. شاه بسیاری از مواضعی را که غاصبانه بدست آورده بود یکی پس از دیگری از دست داده و عقب‌نشسته بود. بدتر از همه آنکه سرانجام پنحو ناگرسیزی متحمل تنگ و سرشکستی فرار از برابرمردم شده و از اینرو کینهٔ تسکین‌ناپذیری نسبت بمردم در دل او انبوه شده بود و اینک در التهاب عطش انتقامی سبکین میسوخت و بایبصری میخواست لکنگ فرار را با خون بیگناهان بشوید و ضعف و عجز خویش را در زمین پوشش خویشی و خون‌خواری پنهان مسازد. ارتجاع ایران که از لحاظ سیاست خارجی متکی به امپریالیست‌ها و از لحاظ داخلی متکی بد پارسلطنتی بود، این دو تکیه‌گاه را در حال زلزله و تلاشی، وامتیازات وسیع خود را در معرض خطر یافته بود. تمام این نیروها اینک میخواستند حساب خود را یکسره کنند چنانکه موجبی برای نگرانیهای آینده آنها باقی نماند. آنها خود را در حالتی می‌یافتند که ایجاب میکرد با وحشی‌گری بی‌سابقه، با سنگدل‌نوعه و ارا، تمام مظاهر نهضت نجات بخش ملی را مورد شدت‌ترین حملات قرار دهند بنحوی که نیروهای انقلابی نامدنی طولانی هرگونه امکان تجدید قوای از دست بدهند.

تنها این نبود. امپریالیست‌ها برای اینکه وضع خود را در ایران از هر حیث ثابت کنند لازم میدیدند که با سرعت هرچه تمامتر مسائل بسیاری را، و در درجهٔ اول مسئلهٔ نفت را حل و فصل کنند. شاه نیز بدستی‌نجات وضع خود را منوط و مشروط بحل این مسئله میدید و باینجهت حل مسئلهٔ نفت در سرفصل برنامهٔ کار حکومت کودتا قرار گرفت. این نیروها میخواستند تا تاثیر مگر کم است هر قدر نتوانند نان بپزند.

"حل مسئلهٔ نفت" بر حسب دلخواه امپریالیست‌ها مستلزم تفریق قانون ملی کردن نفت و قانون اجرای این قانون بود. مبادرت باین خیانت عظیمی در عین حال مفهومی پایمال کردن تمام آن سلسلهٔ پیروزی‌نهایی بود که بقیمت جان صد ها و هزاران نفر از نخبه‌میهن پرستان و آزاد بخوانان بدست آمده بود. شاه و حامیان وی در برابر مجموع نیروهای دموکراتیک و ملی قرار داشتند. در عین حال آنها میدانستند که بزرگترین خازره آنها در انجام این خیانت حزب تودهٔ ایرانست که چه از لحاظ قدرت تشکیلاتی و چه از حیث دانشن یک جهان بینی شرقی و چه از نظر استحکام مبادی عقاید سیاسی پدیدده بکلی نوینی در تاریخ ایران میباشد. باینجهت بپوش بی‌امان و شبانه روزی نیروهای پلیس و مسلح حکومت کودتا علیه حزب تودهٔ ایران و کلیهٔ سازمانهای دموکراتیک با حدت و وحشیانه و مرگباری که نظیرش تا انزمان دیده نشده بود آغاز کردید. هزاران تن از نخبه‌مردان و زنان قداکار و مبارز حزب مسا به سیاهچالهای زندان کشانیده شدند و در برشکنجهٔ جلادان حکومت کودتا افتادند.

نخستین جنایت رژیم کید تا

رژیمی که با توطئه مستقیماً مهابلیست‌هاوی کار آمد، بعد از نهنهت ملی و ضد استعماری ملت ایران را سرکوب کند، برای استقرار خود قبل از هر چیز به ایجاد رعب و وحشت احتیاج داشت. بدین جهت توقیف هزاران نفر از مبارزان راه آزادی و استقلال ایران و تارومار سازمانهای ملی بد موگرائیسک کافی نبود. جلادان خون میطلبیدند. اقدام سه نفر از ملوانان ناوبری دریایی جنوب نخستین جنایت رژیم کید تا بود که این عطف جلادان را تسکین داد.

در اواخر شهریور ماه ۱۳۳۲ (مناصفانه روز دقیق آن بدست نیامد) روزنامه های دولتی از کشف يك "توطئه در نیروی دریایی جنوب" خبر دادند. طبق این خبر سه نفر از ملوانان ناوبری یکی از آنان انوشه نام داشت. نام و نفر دیگر متاسفانه بدست نیامد (قصد اثر زدن نام افراد استند که موفق نشدند و در حین فرار دستگیر کردند. بعد از دولت کید تا اعلام کرد که این ملوانان عضو حزب توده ایران بود و اندک و کشف این توطئه خبر از قصد خرابکاری این حزب میدهد. بدینسان معلوم شد که دولت کید تا نه فقط قصدش ایجاد رعب برای انجام خیانت است، بلکه میخواهد حزب توده ایران را متهم بخرابکاری کند تا بهانه برای جنایتهای بعدی خود بردارد. این حزب داشته باشد. ولی با اینکه سه ملوان ناوبری را شتجه دادند تا از آنها اعتراف بگیرند که عضو حزب توده ایران بوده اند، این سه ناوبری شرافتمند و شجاع بقیه جان خود حاضر نشدند چنین دروغی بگویند. سرانجام سه ناوبری طی محاکمه کوتاهی بمرگ محکوم و در اوائل مهرماه (مناصفانه روز دقیق آن بدست نیامد) تیپاران شدند. از آنجا که دادگاه نظامی سری بود، هنوز هم معلوم نشده است که انگیزه این ملوانان چه بوده است و یا اینکه اصولاً دولت کید تا برای ایجاد رعب و ایجاد اتهام ب حزب توده ایران صحنه سازی کرده و این سه ملوان بیگناه را قربانی نموده است. ولی بهرحال خاطره انوشه و یارانش در نزد مردم میهن ما گرامی است، زیرا صرف نظر از مقاومت قهرمانانه آنان در برابر شکنجه، هنگام تیپاران نیز این قهرمانان مردانه جان دادند. انوشه حتی نگذاشت چشمانش را ببندد. مرگ قهرمانان تا انوشه و یارانش که از میان مردم، از میان کسارگران خوزستان برخاسته بودند، بار دیگر نشان داد که ملت ما زنده است.

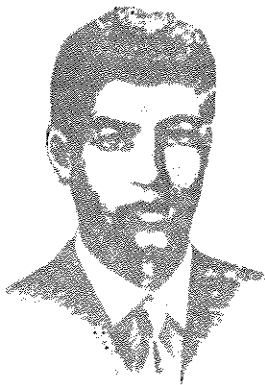
تظاهرات ۲۱ آبان ۱۳۳۲

علیرغم محیط ترور و وحشی که پس از کید تا ۲۸ مرداد بوجود آمد، بدین مردم و تیپوهای ملی مقاومت و مخالفت خود را حتی بصورت تظاهرات آشکار بر ضد حکومت کید تا در ۲۱ آبان ۱۳۳۲ رخ داد. در این تظاهرات همه تیپوهای ملی و در برآین آنها حزب توده ایران وجهه ملی متفشارت داشتند. بازار بسته شد مردم در خیابانهای مختلف شهر با شعارهای ضد حکومت کید تا تظاهرات کردند. حکومت کید تا بنا بر ماهیت خود با گلوله مردم پساخ داد. بسیاری از مردم زخمی و چند نفر هم کشته شدند. از متولین فقط نام یک نفر با معلوم است:

آیدین سروبیان وی در یکی از کوچه های فرعی خیابان شاهرزاد مقابل خیابان ویلا هدف چند تیپو مسلسل قرار گرفت و در نتیجه شدت خونریزی صبح ۲۳ آبان درگذشت. او بدین سروبیان لارگر قناد و از فعالین اتحادیه لارگران قناد و عضوی سابقه حزب توده ایران بود. شهادت او هم چهره جنایتکار رژیم کید تا روشن تر ساخت و هم نشان داد که اعضای حزب توده ایران در دفاع از آزادی همه جا در پیشانی مردم قرار دارند.

فاجعه دانشگاه

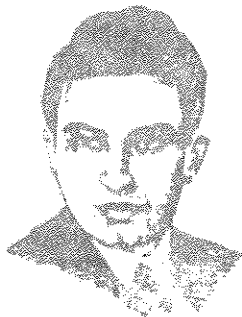
در آذرماه سال ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران فاجعه خونینی به وقوع پیوست که داغ تنگ دیگری بر جبین حکومت نود نازد. دربار سلطنتی و جموعه نیروهای ارتجاعی ایران و اربابان امپریالیست آنها در جریان مبارزات گذشته بارها ضرب شست دانشگاه و دانشجویان را چشیده و بیدند و کینه عمیقی نسبت به آنها در دل میپروراندند. با وجود استقرار حکومت کودتادانشگاه هنوز بسبب شرایط خاص خود آرام نشده بود. شاه بدین منظر که از هرگونه جنبشی از طرف دانشجویان جلوگیری شود دستم اشتغال نظامی دانشگاه را صادر کرده بود. ساخت دانشگاه هدل بهجولانگاه دستجات مسلح شد. دانشجویان میخواستند این لکه تنگ را از امن دانشگاه بزدایند، میخواستند این مهد دانش از نیروهای مسلح تخلیه شود. این خواستی منطقی، عادلانه و شرافتمندانه بود. این وارثین سنتهای انقلابی که در سراسر



تند چی



شریعت رشوی



بزرگ نیا

نمیتواند

جریان مبارزات ضد استعماری دوش بدوش سایر قشرها و طبقات ضد استعمار تیرد کرده بودند، نمیتوان محیط فعالیت خود وساحت فرهنگ و دانش را در اشغال چکمه پوشان تهیه مغز در براری ببینند. روز ۱۶ آذر مهمل بیروز نظام هر همه نیروهای ضد دیکتاتوری شده بود. طرفداران جبهه ملی و اعضا حزب توده ایران، آنها که صدق راهبر خویش میشناختند و آنها که به ایدئولوژی حزب مایمان داشتند، همه دست در دست هم برای مقابله با نیروهای اهریمنی شاه در این اجتماع شرکت جستند. ولی شاه جبار، ایسن بزرگ آد نشان و بزرگ تبهکاران، تقاضای مشروع و بحق دانشجویان را بجزایان کلوله پاسخ گفت. بتفنگ از شاه بد ستوری اجتماع دانشجویان را مورد شلیک قرار دادند. در این روز دوش از اعضا حزب توده ایران یعنی بزرگ نیاید قند چی شریعت شهادت چشیدند و عدله زیادی زخمی شدند. در این روز علاوه بر دانشجویان از اعضای حزب توده ایران شریعت رضوی عضو جبهه ملی با کلوله جلادان شاه از پای درآمد و جان بر سرآرمان آزاد پخواهانه و میهن پرستانه خود گذاشت. جلادان بین توده ای و اعضا جبهه ملی سرق نمیکند اشخند. همانگونه که خون فاطمی شهید باخون عدله ای از شریفترین قهرمانان حزب مادر میسدان اعلام بهم آمیخت، خون پاک این سه نوسهال برومند نیز در مساحت دانشگاه بهم آغشته شد. مایساد این شهید را نیز مانند شهید ای حزب خود گرامی میداریم.

شاه نه تنها با شقاوت حیوانی د ستر کشتار دانشجویان را صادر کرد بلکه قاتلین آنها را مشمول عنايات شاهانه خود قرار داد. در روز ۲۰ آذر دهخستماه ای بشماره ۲۱۲۲ از جریق لشکر آزادی صادر کردید که ضمن آن ستوان یک سطر سلیمانی با اتفاق پانزده درجه دروسه باز از افراد دست جانیان که پیش از دیکران دست بخون دانشجویان آغشته بودند بیاس این کشتار وحشیانه مورد تشویق و اتساع گردید و دریافت مدال و یاداش نقدی ناپی شدند.

جنایت در جریان انتخابات شیروانی دمه هجدهم

حکومت کودتا پس از انحلال مجلس هفدهم، در شرایط ترور و اختناق، انتخابات دمه هجدهم مجلس شورای ملی و همچنین انتخابات مجلس سناریا را انداخت. شاه میخواست مجلس دست نشاندگی بوجود آورد که خیانتهای ابراهیم صویب برساند. تردیدی نبود که در چنین شرایطی از آزادی انتخابات اثری نمیتوانست وجود داشته باشد. ولی حزب ما تصمیم گرفت که علیرغم ترور، ماهیت انتخابات قلابی شاه را بهمه جبهاتیان بشناساند. در جریان انتخابات که مردم زیر فشار و جانیان نظامیان و جانیان بیدار باز هم عدله ای از مبارزان حزب ما که همه جاد ریشا پیش مردم برده از ماهیت قلابی انتخابات بر میداشند، بدست در خیانت شاه از پای راندند. غلامرضا بیوکی یکی از این شهیدان بود. بیوکی عضو سازمان جوانان

توده ایران بود. وی با شهید جوان انقلابی، هنگامیکه در تظاهرات اول ماه مه ۱۳۳۱ بزدان افتاد برای دلداري مادرش که از دوری فرزند بی تابی میکرد، طی نامه ای چنین نوشت به خوشحالم که در راه میهنم جان بسپارم. من خواهان ایرانی آزاد و آبادم. در زندگی باید راه نیل سعادت را فرا گرفت. من مرگ را با چهره باز استقبال میکنم بوجدانم کاملاً آرام است. ماد عزیزم! مبادا برای من غصه بخیزی. همواره در نظرداشته باش که پسر با افتخار میبرد. من دوطالبانه و از مصمم قلب بسرای مرگ حاضر شده ام. چه مرگی بفرستد و شرافتمندانه تر از این برای من که در راه حفظ استقلال ملی وطنم جان دهم. من میبرم ولی زیر بار تنگ و سارت وطنم نخواهم رفت.

بیوکی به پیمان ارجمند خود وفادار ماند.

در شنجه گاهها

شنجه گاهها انعکاس خارجی طغیان يك دستگاه سراپا فاسد و جباری بود علیه تمام ظاهر قانونی و انسانی ، و بر پایه نقش تمام آن اصولی قرار داشت که حقوق مدنی و سیاسی ملت را به مفهوم آن آن در بر میگرد . اینها مراکز برخوردی بودند بین تمام آن سلسله صفات و خصایص والای انسانی که از يك فرد بشری قهرمانی جاوید ان و افسانه ای میسازد . و او را بروج افتخار و عظمت اخلاقی و روحی قرار میدهند . در یکطرف ، و آن رشته از صفات و حالات منحنی و فاسد شده ، که فرد دیگری را به حقیقت پستی و فسوسا یکی چاره ناپذیری میکشاند و از او حیوانی درند ، فاقد احساسات بشری ، بی تأثیر و بی معنی حقیقی مسئله میسازد ، از سوی دیگر تمام وحشت و مخافت نظام فاسد و تبهکار حکومت کید تا در وجود د خمه های بخوف و شنجه گاههای آن خلاصه میشد .

در این پیغوله هاد رخشانترین سیاههای انسانهای عصر ماد رمعرض آزمایش سخت و هولناک قرار گرفتند و از این کمره آزمایش سرا فراز و سربلند بیرون آمدند . اینها که نمایندگان پرافتخار آرمانهای انسانی ملت خود و مدافع صمیمی شرف و حیثیت خلقهای میهن خود بودند ، یاد استباهی که فشار زنجیر و دستبند آنها را سیاه کرده بود بر سپینه نگهبانان خونخوار جهان جور و فساد که تا ندانند آن مسلح بیدستد و تازیانه های خاردار بر دست داشتند و مأمور بودند تا این قهرمانان را برزانو در آرند ، دست زدند . از شرانت تمام انسانی و از حقوق محسوب شده میباشند مردم متعکس میهن خویش بدفاع برخاستند . بسیاری از آنها برخی شناخته شده و عددی خیلی بیشتری ناشناس ماندند . در سرا سر ایران قربانی این طریقه اهریمنی شدند . آنها که شناخته شدند عبارتند از :

<u>زاخاریان</u>	<u>محمد کوچک شوشتری</u>	<u>پارطان سالخانیان</u>
<u>ستارن یک منزوی</u>	<u>حسین حریری</u>	<u>ابوالفضل فرعی</u>

ایشان با هر دو شنجه و شکنجه توان فرما شهید گردیدند . امام رهبر لحظه ، در هیچ حالت زبان آنها برای کشیدن رازهای جنشان باز نشد . آنها تا آخرین لحظه عمر پرنیج و درد خویش ایمان خویش را به حقیقت راه خود و خلقهای میهن خود استوار نگه داشتند . کوچک شوشتری و سالخانیان از فعالترین سازمان جوانان توده ایران پس از ۱۴ روز شکنجه بدون انقطاع شهید شدند . زاخاریان عضو کمیته ایالتی تهران پس از شکنجه های توان فرما بوسیله گلوله یکی از زخمیها بیهوش شد . منزوی را که از ایران خارج شده بود ، در سربود دستگیر کردند . و به ایران بازگردانند و تحت شکنجه قرار دادند . سر آخر امرا و اربانه از حقیقی آویختند و مانند راجوب و جمالی بر شکمش تاختند که روده هایش از گلولش بیرون آمد . و این طرز تبعیض جان داد . معذرا امرا نقد بر همان حالت گذاشتند تا جسدش بوی تعفن گرفت . فقط آنها بودند که دستور فن اوصاف رشده .

ابوالفضل فرعی هر روزی سال خورد و در زیر شکنجه بتلی مسخ شده بود . جسم نیمه جان و مکه شد تا رابها شناود ، اثر تحویل داد و پس از چند روز در اثر جراحات علاج ناپذیر جان سپرد . حسین حریری دانشجوی دانشکده فنی و عضو کمیته شهرستان تهران سازمان جوانان توده ایران نیز با احتمال قریب بیترین زیر شکنجه شهید شده است ، که متأسفانه از چگونگی آن اطلاع دقیقی در دست نیست .

در شهرستانها تنها برای وحشیگری در مورد بسیاری از فعالین حزب اعمال گردید که تبهی اطلاعات دقیقی از نام و نشان شهیدان در شرایط حکومت کید تا غیر مبراست . در اینجا تنها میتوانیم از

از يك كارگر حليبي سازمان حسين نام ببريم كه در زندان مشهود مورد شکنجه های توانفرسا واقع شد و سرانجام در اثر استعمال باتون روده هایش مجروح گردید و بارنج و درد جان سپرد.

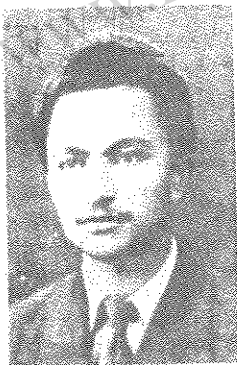
تورشدگان

دامنه عمل جنايتكارانه حکومت نكود تنها با اين حد و حد و حد و حد نميشود. در مواردی جنسی در دست به ترور افراد ميبرد. بدست تروريستهای دربار و مقامات انتظامی چندین نفر در روز روشن و در برابر چشم ديگران به شهادت رسيدند. از بين اين دسته از شهيدان نام افراد ذيل بدست آمده است:

آراما تيسيك جوان ارضی عضو سازمان جوانان جهانگير باغ انبان عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان در قتل اين دو نفر تروريستهای گروه دانشکهای ارضی که با مقامات پلیسی همکساری



زاهد ساریان

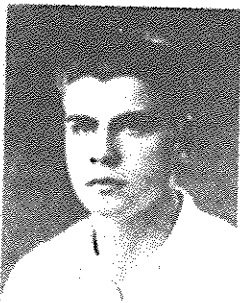


محمد کویچک شونشری



و ارطان سالاخانیان

نزد يك داشتند يدون بد اخله نبيد ند . حتى برخي از مطلقين اظهار مي داشتند كه كسي كه از جيب فرماند اري نظامي بسوي او نيراند ازي كسره ه از همين گروه بيده است .



جبهانخبريانغ انبان

علاوه بر اين د و نقره ، يك جوان كفساش ارضي نيز در محل كار خود بد ست پاساني در جلو چشمهاي وحشت زده د يگر كارگران مقتول كرد يد كه مناسفانه نام وي در دست نيست . تا آنجا كه اطلاع در دست است جريان اين ترور تا جوا نمرده انه از اين قرار ميده كه پاسبان محل سبب سابقه اطالعي كه از عضويت وي در حزب بود د ايران داشت هر چند روز يكبار سر وقت اوميرفت و يا ارتاب و تهيد يد بلخي از او ننگه ميگرد . امروز وقتي از روارد كرد يد همسه احساس كرد ند كه اين بار موضوع ننگه در كار نيست بلكه ماجراي ديگري در پيشو است . معيذا احد اكثر نگر ميگرد ند اين بار جوان مزبور توقيف خواهده شد . پاسبان باوي به لحن شوخي شروع بصحبت كرد . نگاه اسلحه كمرى خود را ميرون كشيد و بعنوان اينكه شوخي ميكند بطرف او نشانه رفت . نازكران او

را از اين شوخي مرگبار مت كرد ند ولي هنوز حرف در دهان آنها بيد كه انگشت پاسبان ماشه رانفشار داد و جوان در خون خود در غلتيد و پس از چند دقيقه جان سپرد . پاسبان را "المر" توقيف كرد ند و ولي بوسيله ارتاب و تهيد يد از خانواده دقتول "رنايت" گرفتند و طولى نكشيد كه اين پاسبان نه تنها آزاد شد بلكه باخذ يك درجه ارتقا رتبه از طرف دستگاه آدم كشي پليس نائل گرد يد . (۱)

(۱) اين شيوه تا جوا نمرده انه شهادت رمورد اعضاي حزب ماعمال نشد . د كتر حسين فاجامى وزير خارجه د كتر متدق در جلو فرماند اري نظامي بد ست يكي از سرد مت هائى اماش كه براى همين كار نگاه شده بود مجروح گرد يد .

عبد العلى لطفى وزير اد كستري متدق در درون خانه خود شى ميرد حمله يده اي از ارا نذل و اماش ترار گرفت . در حاليكه نير وهاي انتظامي تمام حوالى خانه ايراز نيز نظاره اشند كه كسي از همسا يگان بكمك آنها نشناهند . آنها لطفى راشد يد ا مجروح كرد ند پنحوي كه يكنت چشمش كير شد و سپس هستي ارا بخارت برد ند . خود لطفى ديگر از بستو بر نخاست و پس از چند روز بدريد زندگي گفت .

و نيز بايد بياد آورد كه سرگرد سحابي رئيس شهرياتي گرمان - يكي از طرفداران د كتر متدق - در روز وقوع كود تا در رانتر نريك سر لشكر امان پير غلام حلقه بگوش شاه بد ست اماش و ارا نذل پنحوي كه قلم از بيان آن شرم د ارد شهيد شد . عملي كه اماش با جسد بچگان وي انجام داد ند منسد ننگ حكومت كود تا ست . ياد اين شهيد ا براى ما مانند شهيداي حزب ما اثرامى و بيزنيا ست .

کشتارهای دسته جمعی

یکی از ناجوانمردانه ترین و خونخوارانه ترین طرز عمل پلیس حکومت کود تا مبادرت به کشتارهای دسته جمعی در مورد زندانیان سیاسی بود. حکومت کود تا هرگاه فرصتی یافت مبادت ایادی و اعمال خود و قاتلین و دزدان و افرادی که باعث فساد اخلاق فاحش خود بزند ان افتاده بودند وسیله تحریک و جنبالی درد اخل زندانها فراهم ساخت و عده ای را بخون کشید.

نمونه برجسته این شیوه ناجوانمردانه و خونخوارانه فاجعه زندان رشت است. این فاجعه در شب ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۲ بوقوع پیوست و در نتیجه توطئه ای که علیه زندانیان سیاسی عضو حزب توده ایران طرح ریزی گردید یازده نفر از زندانیان شهید شدند و عده بیشتری زخمی گردیدند.

از این عده نام شش نفر رسیده است:

محمد تقی اقدام دست عضو کمیته ایالتی سازمان جوانان شهرستان رشت.

علی یلندی عضو کمیته ایالتی سازمان جوانان شهرستان رشت.

هرمز نیک راه

سیرتلی محمد پیر

محمد تقی محبوب کار

پرویز فخرانی دانش آموز، عضو سازمان جوانان

فصل هفتم - شهیدان سازمان افسری حزب توده ایران

یکی از نتایجهای ایستادگی و مبارزه و وحشت برای حکومت کود تا و استعمارگران خالق این حکومت در مورد حزب توده ایران وجود سازمان مخفی نظامی حزب توده ایران بود. کود تا چنان بطور کلی از وجود چنین سازمانی اطلاع نداشتند و به اهمیت آن از نظر شرایط خاص ارتش واقف نبودند. اما از چگونگی آن اطلاعی نداشتند. برای این دستگاه این توهم که در برزاقوعیت هم نبوده و وجود داشت که با وجود چنین سازمانی هرگونه کوشش و تلاش برای نقی قوانین مربوط بخلی شدن نفت و واگذاری مجدد منابع نفت ایران بتاراجگران خارجی ممکن است بناگامی و شکست منجر گردد و چنین شکستی مفهومی خواهد و ناخواه سرنگون شدن حکومت کود تا و زوال دستگاه فاسد سلطنت خواهد بود.

بعلاوه حکومت کود تا چنین سازمانی را به نظر ستون فقرات حزب توده ایران میدانست و فکر میکرد که با کشف و درهم شکستن آن امان بیشتری برای درهم شکستن سازمان حزبی ما خواهد داشت. امیرالیهستهای تأجیخش نیز کمترازشاه از ناحیه این سازمان ناشناخته در نگرانی سرنمیردند. بسیاری کشف این سازمان در دستگاه مشترک جاسوسی اینتلجنت سرویس انگلستان، اداره اطلاعات آمریکا و

ستاد ارتش ایران بکار افتاد. سرانجام این سازمان کشف شد و در اثر آن در حدود هفتصد نفر از افسران و درجه داران به بند کشید و شدند. این عده نه خبیثه افسران ایران و از شریقترین، در سنگارترین و وطن پرست ترین کادر افسری ایران بودند. کشف سازمانی بدین وسعت درد اخل در دستگاه بالمنصبه ضعیف ارتشی مانند ارتش ایران نه تنها بهت و حیرت فراوانی در همه محافل اخلی و خارجی ایجاد کرد، بلکه حتی برای خود افراد حزب توده ایران غیر قابل تصور بود. این حادثه نشان داد که ایدئولوژی نجات بخش حزب ما چگونه تا مغز نیروهای مسلح ایران نیز رخنه کرده است و تا عمیر معجز آسای آن تا بدان حد بوده است که این گروه عظیم از افسران را بساطقه شهر میهن پرستی و عواطف شریف و انسانی آنها بدین راه مقدس کشانید و بخود جلب کرده است. برای شاه و حامیان وی بر ملا شدن ایمن واقعیت از اینرو حیرت انگیز و سرگشجه آور بود که میدیدند کاز تبلیغات متعدد ای یکجانبه ای که بیوسته درد اخل در دستگاه ارتش جریان داشته، از خرج صد ها ملیون دلار بمنظور فریب و اغفال افسران و منصرف کردن آنها از افکار میهن پرستانه و انقلابی، از مجموعه مقررات خشن شدادی خویش که میخواست از کادر افسری آد مکنهای ذلیل و زبون بسازد که وظیفه ای جز اطاعت فرامین شاه برای خود نشاناسند، بهره ای نبرده اند. بان جهات بود که سراسر دستگاه اهریمنی شکنجه و قشار باشدت بیشتری بگردش در آمد و چون زجر و آزار مید ان وسیعتری برای تظا هر خود یافت.

باز داشت شدگان عموماً از بهترین و شایسته ترین افسران، و در کار دانی و فضیلت نمونه شمرده میشدند. اینها عظم پر شرف و پاک و مردمی بودند. دوست و دشمن تقوای این زنده فرزندان خلف ارتش ایران راستود و اند و میستایند. حتی شاه نیز با همه درنده خوئی خویش نتوانست این واقعیت را انکار کند و در یکی از بیانات خود درد انشکده افسری در مورد افسران سازمان حزب توده ایران گفت که تا کنون شنیده نشده است یکی از آنها در تصاد و دزدی و لودگی رایج محیط کار خویش آلوده دامن شده باشد. منتها اشکال شاه گوی آن بود که چرا این سازمان فد اکار را برای مبارزه علیه ظلم و قضا و تباهی به خود او که سرچشمه همه تباهی ها و وسایها کار بیاست مراجعه نکرد و بودند.

در این دوران بود که یک رشته احکام اعد ام های دسته جمعی افسران از طرف دستگاههای ارتشی و صلاح خانه های که عنوان "دادگاه ارتشی" بخود داده بودند با تائید و ابرام شبانه روزی شخص شاه صادر گردید.

در تابستان سال ۱۳۳۳ که مجلس هیجدهم در شرایط اختناق کامل مرکب از مشی دستچین شدگان در پارلیمنس تشکیل شد لایحه واگذاری مجدد منابع نفت ایران تحت ماده واحده ای از طرف نخستین حکومت کودتایوسیله امینی وزیر دارائی این دولت تقدیم مجلس شد. باینکه احتمال نسیرفت در آن شرایط و از بین آنچنان مجسمیان بی شخصیت و دست نشانده کسی جرئت مخالفت با این لایحه را بخود بدهد، معهد حکومت کودتا خود را تا خود راناکز بر میدید از مجسمیان و از مردم زهر چشم بگیمسرد و خونریزیهای وحشیانه را وثیقه اجرای بیچون و چرای تمایلات مشترک شاه و امیرالیهستها قرار دهد. روی این حساب بود که نخستین دسته افسران با اتفاق یک تن غیر نظامی که افسران در خانه او جلسات خود را تشکیل میدادند بمنظور ایجاد رعب و مخافت در روز ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳ شرح زیر بشهادت رسیده (۱).

(۱) برای کسب اطلاعات بیشتری از ماهیت دادگاههای نظامی، جریان محاکمات، و چگونگی شکنجه ها رجوع شود به "رژیم ترور و اختناق"



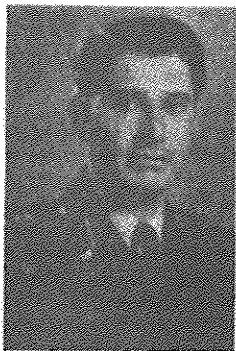
سرشنگ ۲ تازی



سرشنگ ۲ بهری



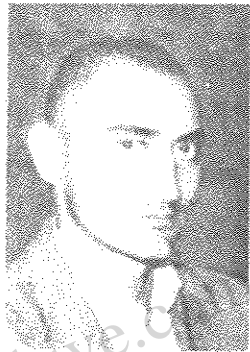
سرگرد وزیریان



سروان مدنی



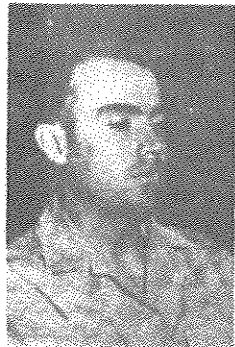
سرهنك ۲ جلالی



سركرده كالی



سروان كالالی



سروان كشمیری



واعظ قاشمی

دستہ سوم - تاریخ ۱۷ ایان ۱۳۳۳

سرہنگ ۲	امیر	<u>افشار پکشلو</u>
سرہنگ	محمد	<u>جلالی</u>
سرہنگ ۲	کاظم	<u>جمشیدی</u>
ستوان یکم	محمد باقر	<u>والہ</u>
سرگرد	جعفر	<u>وکیلوی</u>

علاوہ برایشہا سرگرد بہرامی کہ بہنگام دستگیری ہمزمان خود درمرخصی بود، ہی خبر از جریان پشہران بازگشت و پس ازاطلاع از ایسن فاجعہ بقدری تحت تاثیر تا المات روحی قرارگرفت کہ نتوانست بارزندگی رابیش ازان بدوش بکشد و بوسیله اسلحہ کمری عبادرت بانتحارکردہ

ستوان یکم	عباس	<u>افراختہ</u>
سرہنگ	نعت الہ	<u>میامک</u>
سروران شہربانی	نورالہ	<u>شفا</u>
سرہنگ ۲	نعمت الہ	<u>عزیزی</u>
سرگرد زائد ارمری	نصرالہ	<u>عطار</u>
مہندس وشاعر	مرتضی	<u>کیوان</u>
سرہنگ ۲	محمد علی	<u>میشری</u>
نظام الدین سروان شہربانی	نظام الدین	<u>مدنی</u>
محمد علی سروان شہربانی	محمد علی	<u>واعظ قاشمی</u>
سرگرد حقوق دان	ہوشنگ	<u>بزیریان</u>

دستہ دوم - تاریخ ۸ ایان ۱۳۳۳

سرگرد		<u>بہنیا</u>
سروان		<u>بیانی</u>
سروان		<u>کالای</u>
سروان		<u>کلہری</u>
سرگرد		<u>محبوبی</u>
سروان		<u>مہدیان</u>

دستہ چہارم - تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۳۴

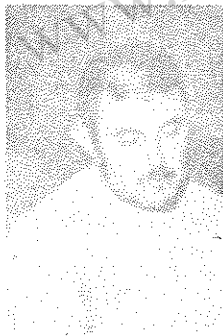
سرگرد	رحیم	<u>بہزاد</u>
سرگرد	ارسطو	<u>سروشیان</u>
سروان	اسمعیل	<u>محقق زادہ</u>
ستوان یکم	منوچہر	<u>مختاری</u>
ستوان یکم	حسین	<u>مروان</u>
ستوان ۳	اسد الہ	<u>نعمیری</u>



سرگرد محیی



سرگرد بهنیا



سروان بنیاتی

اینها جز "تایناکترین سیماهای حزب ما ، سیماهای روشن انسانهای عصر ما بودند . اینها با قهرمانی های حماسه آسای خود چه در دوران پرخاشگری که در زیر ضربه های شکنجه بصر میریدند ، چه روزهایی که در سالن خانه هائی بنام دادگاه کهن نظامی به محاکمه کشیده شدند ، و چه در لحظاتی که بسوی مرگ میرفتند سکه شرف و مرد می بنام خود زدند و نمونه هائی از ایمان تزلزل ناپذیر به آینده تابناک همه بشریت بدست دادند . آنها نه تنها در برابر عفریت مرگ زانو نلرزانیدند ، بلکه حتی بر مرگ هم ظیبه کردند و داغ رسوائی بر چپین رژیمی زدند که هنوز هم تلاش میکند با جاری ساختن سیل خسون پایه های قدرت مطلقه خود را استوار کند . آوای دسته جمعی آنها در هر بار که با سرائیدن مسرود حزب خویش بیای چوبه اعدا می رفتند سکوت وحشت زای محیط اختناق و ارباب رادار هم میشکست و محمد رضا شاه را بر سر پر خود میلرزانید و دچار خشم و وحشت

مرگبار میکرد. آنها جلوسات محاکمه خود را اغلب بدل بحاکمه رژیم کودتا میکردند و مدافعات آنها صورت ادعائیه ای علیه این رژیم بخود میگرفت.

دژخیمان کوشیدند تا با آزار و شکنجه، وعد و وعید، و هزاران لطائف الحیل این قهرمانان را وسیله اتهام حزب، وسیله اتهام آیدئولوژی آن، وسیله اتهام اتحاد شوروی قرار دهند. بسیار آسان بود که آنها بابت پازدن بشرف انسانی خویش جان خود را بازنخرند و بعد هائیز از برتو توجهات دژخیمان مردم برقاه و آسایش و ناز و نعمت برسند. اما آنها نشان دادند که از انصافهای قسماش دیکری هستند، در دام افسون افسونگران نی افتند و خد متکذاران با وفا و صمیمی مردم و مدافعیان سرسخت و نفوذ ناپذیر حقوق ملی آنها باقی میمانند.

برای مثال آنچه راکه در مورد سرهنگ سیامک انجام گردید بشنژ آوریم. دستگاه جاسوسی مشترک بمنظور اجرای بعضی تحریکات بین العلی-خیلی تلاش کرد که در جریان دادرسی اول سازمان افسری را یک سازمان جاسوسی بشناسند و در این زمینه اعتراضاتی از افسران و منجمله سیامک بگیرد، و دیگر اینکه پای دولت اتحاد شوروی را بمیان بکشد. بسیار کوشید تا با وعد و وعیدهای گوناگون سرهنگ سیامک را وادارد که خود را یک جاسوس، و جاسوس دولت اتحاد شوروی معرفی کند و در ادگاه چنین تهمت را بجان بخرد و اعتراف کند که وی اجباراً زاند امری را بد دولت اتحاد شوروی تسلیم میکرد. است. انجام این عمل ننگین راوشیقه جان او قرار دادند. به او وعده های فراوان دادند. اما این مرد شریف سالخورده که روحی جوان و غلبه ناپذیر داشت با بیاناتی بمضمون ذیل تمام رشته های دشمنان بی آزر و جعلی و پرونده ساز را نقش بر آب کرد. آنچه وی در دادگاه گفت باین مضمون بود:

حق اینست که من به تعبیری تن بجاسوسی داده ام. بلی، من هرروز صبح تمام اخبار و اطلاعات زاند امری را تنظیم میکردم و تحویل یک افسر خارجی میدادم و از این حیث خود را مقصر میدانم. اما این افسر افسر شوروی نبود، بلکه یک افسر امریکائی و ما هم سازمان جاسوسی وزارت خارجه امریکا بود که بشام مستشار در راس زاند امری میهن من قرار داشت و من این عمل ننگین را بموجب دستور شخص بزرگ ارتشاران فرمانده انجام میدادم. و این در واقع ملت محبوب من است که باید از او بعلت اجرای امر شاه طلب بخشایش کنم (۱).

سیامک در نامه خود به خانواده اش بنویسد: « آنچه حقیقت دارد و شما باید بدانید اینست

(۱) جالب توجه است که دادستان ارتش در اثربشانی خانئانه بارئیس و قضاوت دادگاه مربوطه با شیوه ناجوانمردانه و با فرمایگی نفرت آور همیشه خود کوشید تا در اطلاعیه ای که بجراید وقت داد و واقعیات را تحریف کند و این شهرمان نامد ارفند اکابر آلوده دامن نشان دهد. وی در ایسن اطلاعیه مدعی شد که سرهنگ سیامک بجاسوسی خود (برای شوروی) اعتراف و از عمل خود اظهار ندامت نموده است. آرموده اطلاعیه را در حالی منتشر ساخت که بپیکر شهید سرهنگ سیامک در قتلگاه در خون خود غوطه ور شده بود و در آنزمان کسی به پرونده دادگاه دسترسی نداشت و اگر هم داشت امکان افشای چگونگی امر نبود. تنهاند تیپس از اعدا افسران بود که واقعیت این گوشه از دفاعیات سیامک بشرح فوق روشن شد. دستگاه جاسوسی ارتش که حاکم بر تمامی دستگاههای ارتشی است و تحت نظر شاه قرار دارد، این شیوه منقور جعل و تزویر و تحریف و قسب حقایق را در مورد تمام افسران شهید یگان برده و « کتاب سیاه » خود انعکاسی است از ایسن سیاهکاری بیشرمانه و ناجوانمردانه.

که من به کشورم خیانت نکردم - خائن نبودم و جاسوس هم نکردم - ام - سر بلند باشید که در راه آرمان
و عقید - ام که اصلاح کشور و سعادت مردم ایران است فدایشوم -

همین سر باز نامد از راه آزادی و استقلال ملی و مدافع صمیمی مباح خلق در لحظاتی که خود را
اماد و رفتن بجای چوبه اعدا میساخت بدو زخمیان و قاتلین خود گفت : « اگر بهشتی درد نیار وجود
داشته باشد راه آن همان است که ما میخواستیم طی کنیم »

به سرگرد وکیل ، این مبارز تسلیم نشدنی اطلاع دادند که حکم اعدا ام اوصاف را گردیده است ولی
اوپتواند از شاه تقاضای بخشایش کند - اما او با غرور و سر بلندی جواب داد : « من جانم را در راه میهن
خود فدای میکنم - چطور ممکن است از شاه که او را خائن به میهن گرامیم میدانم تقاضای عفو کنم ؟ »
در همان شبهای تیره و تاری که شامگاه عمری بسر میرسید و در انتظار یک مرگ بسر میبرد
اشعار زیر که چید و « خلاصه عواطف و احساسات میهنی و آکنده از یک تسمکین ناپذیر و بی نسبت به
دستگاه فاسد و فساد پرور در بار منزلت مشقت محکمی بردگان دشمنان خلق بود انشاد کرد و بسرد پیوار
زند آن خود نوشت :

اگر ای مردک نامرد بشلاق محکمت بشکنی بر لب من قصه گویای امید
اگر ای شاه همه روسپهان یار منکی دفتر شعر مرآتاند مد صبح سپید

باز رسیده دیوار نویسدنم براه

مرگ بر شاه بر این عامل رسوای سیاه

اگر ای شاه بیای بزیم از چوبه دار یابتازی بسرم همچو دد آد مخوار
یا کتی طعمه سرنیزه تنم را صد بار یاکه چون شمع بسوزانیم اندر شب تار
باز خاکستر من طعمه زند بر ره باد که بر این شاه فرومایه دون نفرت باد

اگر ای شاه من و همسر زیبای مرا در سحر هدی کنی چند گل سرب مذاب
باسم اسب بکوی بسرو سینه ما باشوی مست ز خون من و او جای شراب

صبح فردا بسرم باز بخواند بسرو د

که به هشیاری حزب پدرم باد درود

زند آن تیپ زهی - مهرماه ۱۳۳۲

و کلبی در نامه خود به همسرش مینویسد : « از همه آنها که دوستشان میداشتم ، از ملت عزیزم که
برای او تیرباران میشوند خد ا حافظی میکنم - - - من بیگناه کشته میشوم ، گناه من نیست که بخاطر ملت و
میهنم کار میکردم - من از مرگ نترسیدم و تا آخرین دقیقه به پیشواز مرگ رفتم »

و کلبی یک روز قبل از اعدا ام از جانب همه انسرانی که بانتظار شهادت بودند بدوستان خود نوشت
« این خد ا حافظی د سته جمعی شهیدان ملت در واپسین روز زندگی خود مان است - نخست درود
اتشمن مارا بیذ برید ، دیگر آنکه بد اندید تا آخرین دم بخلق وفادار ماندیم »

سرهنگ عزیزی هنگامی که بچوبه اعدا ام بسته میشد ، در حالی که چشم بچشم در زخمیان دوخته
بود بحزب خود درود میفرستاد تا به آنها بقبولاند که با همه مخالفت و نااهاری خود چقدر رست و حقیرند -

سرگرد بهزاد در آستانه مرگ روی یک برگ کاغذ سیگار چنین نوشت :

« یک ساعت دیگر من ، مختاری ، نصیری ، مرزوان ، محقق زاده و سروشیان تیرباران خواهیم

شد. پیروز باد ملت ایران. در این لحظات آخر قبل از اعلام بعثت ایران، بحزب محبوبم، بزن عزیز و کاوه نازنینم می‌اندیشم. افتخار دارم که بخاطر ملت ایران و در راه پرافتخار حزب توده ایران و دفاع از حزب محبوبم محکوم و تیرباران شدم.

وی در نامه ای خطاب بهمسرش چنین نوشته بود: «من بسیار بزندگی علاقمندم... اینرا هم درک میکنی که من نمیتوانم بخاطر زندگی تو، تو و زندگی خودم راننگین کنم... کاوه مامانی را از طرف من ببوس. امیدوارم لیاقت نامی را که بر او گذارده شده بعد هاداشته باشد.»

سرهنگ مشیری در نامه بهمسر خود در آستانه مرگ نوشت: «من جز سعادت و خوشبختی ملت عزیز ایران هیچ سودا و آرزویی در سر نداشتم و در این راه کشته میشوم. این مرگ مرگ شرافتمندانه است.»

سروان مدنی که چهارکودک خردسال را پس از خود برجای میگذاشت و سرهنگ جلالی کسه فرزند آن وی در آن وقت کودکی خردسال بودند، در لحظات آخر سر نوشت حزب خود و ملت خود می‌اندیشیدند و بسروید جزئی مترنم بودند. مری ضمن نامه ای بهمسرش چنین نوشت:

"میلد ارم بچه های عزیزم پس از اینکه بزرگ شد ند بد اندید پدیشان شرافتمند بود و شرافتمند از دی نیارفت. مری وطن پرست بود و هیچ بوطن خود خیانت نکرد... همانطور که ناشی بودی از طرف من باحادی اچجاف نشد و همه مراد وست داشته اند. میل د ارم بچه هایم نیز چنین باشند."

هنگامی که آرمود جلاد به سروشیان تهدیدکنان گفت "ترامیکشیم" وی بدون اینکه سرعوب این پیک شوم مرگ بشود بوی جواب داد:

"آشتباه میکنید. ازهر قطره خون من صد هاسروشیان میروید."
میرزبان با آرامش و اطمینان خاطری که ناشی از آرامش وجدان و انعکاس دهندۀ آن روحیه انقلابی بود که حتی ماقوم مرگ فرار د برد یوارزند آن چنین نوشت:

"امشب آخرین شب زندگی من است. قلبم را امتحان کرده ام آرام است. امیدوارم همه زندانیان سیاسی مانند من باشند."

جعشید ی بخانواده خود موگه اتوصیه کرد:

"غصه نخورید. من برای زندگی مردم میمیرم."

افراخته بهمسرش نوشت:

"همای من، بعد از مرگ من نباید اشک بریزی... بدانکه بیستاه کشته میشوم و تنهاگناه من اینست که وطنم را دیوانه وارد وست دارم."

نامه واعظ قاضی خطاب به همسرش یکی از گویاترین اسناد حکومت رژیم اختناق و ترور شاه است. در این نامه چنین میخوانیم:

"مرا بجرم حقیقت و پاکد امی و بیگناه بقتل میرسانند. تو میدانی که من چیزی اندوخته نکردم تا تو و فرزند ام بتوانید زندگی کنید. من نمیتوانستم جز این بکنم. نمیتوانستم دزدی و بی ناموسی و هزاران جنایات دیگر انجام دهم تا تو و فرزند ام بخورید و عیش کنید. تو و فرزند ام مثل سایر مردم رنجید سده قربانی میشوید... من در راه حق و حقیقت شهید میشوم. حتی در آخرین مرحله زندگی هم مرا زدی دار

تو و نور چشمانم محروم گردند. پاکد امی و صد اقت و خد مت بود که شمارا شهید ست نمود. چنین است یاد امی عیبت حاکمه بد رستی ورامشی."

مختاری در نامه خود به بعضی دوستانش نوشت:

"روز پنجم یا ششم شهریور ۱۳۳۲ بود که اولین بازجویی من در حمام باشلاق انجام گرفت. شلاق پاره شد. سروان عید پشردن و دست و شانه ام میزد. بعد از آن سه روز بعد یکبار دیگر شلاق خوردم. در موقع بازپرسی گیر آژموده افتادم، بانگ و فحش و تهدید بقتل. در حدود ۵۰ روز در زهری بودم. بعد از مرایک سلول نیمه تاریک افرادی بردند. در حدود دو هفته انجام بودم. محقق زاده مردانه در برابرشکنجه مقاومت کرد، روحیه اش عالی بود. درد ادگانه بدوی از آزادی و تساع کردم و دفاع خود را با جمله زیرین تمام کردم: "آرزو دارم روی استخوانهای من هموطنانی شاد و وارسته و آزاد پایکوبی کنند و ختم از تیرباران نمیرسم، باینکه بزندگی و زیبایی آن بسیار علاقه مند، اما این علاقه آنچنان لکه ابر تاریکی را تشکیل نمیدهد که آفتاب درخشان حقیقت زحمتکش را بنیسم. اکنون که دریای میدان اعدام قرارداد تمهاتشها بمرم می اندیشم. از زندگی کوتاه و برماجری خود بهیچوجه نادم نیستم زیرا باندازه یک ایرانی و ایفای خود را انجام داده ام. اندیشه همین موضوع است که به من در این روزهای دشوار نیرو میدهد و مرا شاد و سرسخت نگه میدارد. بادلی شاد و پرامید گلوله را در دل خود جای خواهم داد و تا آخرین لحظه که گلوله ها علیه ما خواهد شکاند افتخار میسوسم که ما را بخلق چون پتک سنگینی بر مغز دشمنان میکوشد. تردید ندارم که خلق تهران و در ریشپایش آن طبقه کارگر ما فاشیسم را زنده بگردد خواهد کرد و بر روی لاشه آن بنای زندگی شاد و آسوده خود را بر خواهد افراشت. با هرگز من فقط وظایف من است که پایان میدهد. موفق و پیروز باشید با"

بررسی کیوان، این سیماى تابناک و تهران تسليم نشدنى حزب ما مرك قریب الوقوع خسود و همزنجیران خود را پیش بینی کرده و در این زمینه قریب بدین مشمون گفته بود: در بیرون خبرهائى هست. لایحه نفت باید بتصویب برسد. این لایحه قربانبهاى لازم دارد. من هیچ از مگر قریب الوقوع خود متاسف نیستم. زندگی مادر برآزادی و استقلال همین عزیز ما هیچ ارزش ندارد. همین مرد پاکباز و آزاده درد و گوشه زندان یاشکه ای ذنال یا چیزی دیگر این دشمن را نوشته بو:

درد شلاق تازیانه چند روزی بیش نیست راز در خلق ای باشی همیشه زنده ای
 درد گوشه دیگر:

درد شلاق دو روز است و سپس شرف ماست که میماند و پس سرگرد و زیربان در لحظه آخر حیات به درخیمان که میخواستند چشمان او را ببندند گفت: "چشمان مرا ببندید با می خواهم درد ممرک از زمین دستهای دشمن را ببینم". اعدام دسته اول در حضور معدودی خبرنگاران جراید انجام شد. غرور افتخار آمیز این مرد را در راستای مرگ، ایمان استوار آناهیا به آرمانهای انسانی خود و حزب خود، اعتماد بی لزلزل ناپذیر آنها به آیند روشن همه بشریت، بی اعتنائی شگفت انگیز آنها بمرگ، و اندیشه ارات کوتاه آنها در واپسین دم زندگی خواه و ناخواه و ظیرقم سانسور شدیدی بنحوی از انجا و پذیرش غیر قابل احترازی در مطبوعات انتشار یافت. مسلعا این مطالبات برای اینکه در معرض فشار قرار نگیرند و اقمیت هارا بالحنی شامت امیز نسبت به شهیدان منتشر میساختند. مثلا همنامی که قاضی عسکریاتفاق آژموده جلاذ برای اجرای مراسم مذهبی بسر وقت شهیدان دسته اول رفتند، سرهنگ سیالک در جواب قاضی عسکر گفته بود: "اکسر بهشتی درد نیافت شود راه آن همان است که مادر پیش داشتیم". بین بیان از استحکام ایمان شهیدان، بحقیقت راه و روش آنها حکایت میکرد. ولی آژموده میکوشید تا از آن دلیلی برای اثبات بسی

ایمانی آنها بجهود ا و این موضوع در مطبوعات انعکاس ریافت و مردم آنچه باید از آن بقمهند فهمیدند . بعضی از روزنامه ها بالحن طنزآمیز از سرسختی شهیدان سخن گفته و دلیل انرا خوانندگان دسته جمعی سرود حزبی در لحظه اعدام ذکر کردند و مردم در خلال این سطور سیمای تابناک قهرمانان جاوید ان خود را بازشناختند .

انتشار این واقعهها بطریق صورت نامناسبی که مطبوعات از ترس سانسور فرمانداری نظامی پان دادند ، مهرنگی بود که برجبین ناپاک حکومت کودتازده میشد . شاه و عمال وی دریافتند که فضا حتی عظیم بیار آمد و به غفلت تیری از صفت رها گردید . است . بهمین جهت بهنگام اعدام دو مین دستبه شهیدان بهیچیک از خبرنگاران اجازه ورود به میدان اعدام داده نشد . جریان اعدام در راز چشم همه مردم انجام یافت . ولی بار دیگر خواه و ناخواه حقایقی از برده بیرون افتاد . روزنامه اطلاعات بالحنی عصبانی و ناراضی قهرمانان حزب مارا بیاد شمامت گرفت که جز در آخرین لحظه زندگی هم دست از لجاجت برنداشته و در حالی که با سرود حزبی مترنم بوده اند ، بطرف میدان رفته اند :

دلها از غم گشته خونشان
خیزند از جای شمشکان
باید اکنون در نیرد مسا
دشمن گردد د محوی نشان

انتشار این خبر بار دیگر شوری در مردم پدید آورد . صدای تنگ و نفرت نسبت برزم خونین شاه از رود یوار بلند شد . بهمین جهت در مورد پیران سکوت کامل ، سکوت مرگ اختیار شد . جریان اعدام آنها نیز مانند محاکمات آنها بکلی در خفا و در راز چشم مردم صورت گرفت . حتی يك کلمه از آخرین بیانات آنها در مطبوعات منعکس نشد . تنها پس از اجرای امر اعدام دشمن اعلامیه ای از طرف دادستانی ارتش اسامی اعدام شدگان با تهاجم "تذیت با سلطنت مشروطه" انتشار یافت .

دشمن حتی از مرده این قهرمانان شهید برجبان خویش بپرزید . فرمانداری نظامی مانند همیشه از هرگونه برگزاری مجلس ختم و اجتماع بر مزار آنان جلوگیری کرد . کینجوشیانه دستگاه حاکمه در مورد این شهیدان بقدری آتشین بود که تا مدتها اجازه نمیداد سنگ قبری با ذکر مشخصات آنها بر گور سرد آنها نصب شود .

ایشه خونریزی و درندگی و نامردی چشمه های خون را بجوش می آورد و حس کینه و نفرت مردم را برمی انگیزد . اما لهیب آتش سوزانی که از کانون بیدادگری جباران و دشمنان خلق زیبانه میکشید ، این خونبار در گمهای خشکانید .

دست آهنگین پلیس بر زبانهها نقل های گران زده بود . قدغن شده بود که کسی بر مزار کمشده شهید خود نکرید و نامی از او بر زبان نیارد . با همه این احوال دلها همچنان بیاد قهرمانان جانبازی که حتی در دم مرگ نیز یاد مبین و هم میبشان را از لوح خاطر نرزد و به و بنام آنها ، و در هوای آزادی و سعادت آنها پای کوبان و سرود خوانان بسوی چوبه های اعدام رهسپار شده بودند می تپید . اگر کسی را برای آن نبود که اشکارا بر مرگ این ارزنده ترین فرزند ان شایسته مین خود توجه ای بر ساریسد و دیگران را بر مرگ آنها تسلیمت نکوید ، اما مردم برای ابراز علائق ناگسستی خویش با برادران شهید خود و نیازمندگان و همزمان آنها راههای دیگری بر میگزیدند . اگر باساحت میسر نبود بزبان تشیل ، و اگر بی برده امکان نداشت بزبان رمز ، عواطف و احساسات نهانی خود را بیان میکردند .

دشمن تیره روان تصویر میکرد مردم را از نیای در آورده و از هرگونه تکلپو باز داشته است . ظلمت بود . ترس بود . مرگ بود . دست آهنگین حکومت کودتای بر میگزید نجات بخش خلش ایران و حزب قهرمان پرور مافرواده بود . استخوانهای سینه هاد زیر فشار آلات جهنمی شکنجه

شده میشد. سوزش تازیانه های خارد ارمانند نشتر جسم هارا میشکافت. در زخمیان دربی اجسرای اوامر چنگیز عصرا دسته دسته قهرمانان چانبازا بسوی چوبه های اعدام میردند. امامردم دیگر در صلیب هاود ارهائی که پیکر شیدترین فرزند ان آنها را در بر میگرفت موجب برای تنگ و سرشکستگی نمی دیدند. آنها با چشم براتحسین باین فوق انسانهاکه در راه یک تلاش بزرگ بخاطر هرفی انسانی و بزرگتر پاسره های پرغرور بسوی چوبه های اعدام میرفتند، مینگریستند و در وجود آنها فتنه خاری جاوید ان می جستند.

در همان روزها که لخته های خون شهیدان زمینهای تیره مید ان اعدام را در زمین پوشی سرخ رنگ مستور میساخت و صدای صغیر گلوله در فضا طنین انداز بود، ناگهان آهنگ دیگری صدای صغیر رعب انگیز گلوله راتحت الشماع قرار داد. ترانه ای ساده و عامیانه که منعکس کننده آلام و رنجهای بی پایان مردم سنگش و درعین سوز و گداز بسی شیرانگیز و همچنان خیز بود در سراسر فضای میهن ما طنین افکند:

لالا لالا گل پیونه	بابات رفته دلم خونته	بابات امشب نمی آید	آرتن بردنر شاید
بخواب آروم چراغ من	گل شب بوی باغ من	بابات شب رفته از خونته	که خورشید و چنبونه
* * * * *			
لالا لالا گل انجیر	بابات د اره بیاش زنجیر	بیاش زنجیر صد خروار	چشاش خواب و دلش پید
بخواب آروم گل خورشید	بابات حال تو رو برسد	بهش گفتم که شیری تو	جای او رو بگیر ی تو
* * * * *			
لالا لالا گل امید	باباتو برده اند تعید	دلی مانند کوه د اره	بچه اش صد تا نمود اره
بخواب فرد اسحر میشه	شب از عالم بدر میشه	خراب میشه در زدن	بابات خونته میاد خند
* * * * *			
لالا لالا گل آهن	باباتو دشمناکشن	نشون دشمن اونته	د ساشون غرقه در خونته
بخواب آروم تو یوستر	مثل آتیش تو خاکستر	که فرد اشعله ور میشی	تو خونخواه پدر میشی

این ترانه که یک دنیا شور و احساس و کینه و امید در خود نهفته داشت، انعکاس دهنده درد و حرمان زن شوهر از دست داده ای بود که در درازی شهبای سرد و خاموش زمستان، در کنج محنتگه خویش، درواز چشم غمازان و خبرچینان فریاد میزد، این زمزمه جانسوز آرام آرام در گوش کودکان خسرد سال و بیوزمان خویش فرو میخواند و راز سرنوشت شومی را که دست جنایتکار شاه و حکومت ناسسد و جابرش برای او ترسیم کرده بود پایاره دل خویش در میان میگذاشت.

این ترانه وصف الحال زنان هزاران خانواده بپیشان شده و داغ دیده و در معرض دستبرد های شهبانه قرار گرفته بود که رنجها و درد های پایان ناپذیر خود را در آن منعکس میدیدند. این نسوای آشنائی بود که یاد لهای داغ از هزاران زن اعم از شهری و روستائی و کارگر و باسواد پی سواد بیوسدی ناکسستی داشت. بالاتر از آن، این ترانه عکس العمل کویای ملتی بود در برابر زیمی که کوشیده بسود قتل بر زبانها بزند و آتراواد آره سکوتی برده وار کند. ناپنده کین ها، تاثرات و همچنانهای شراکم شده در عقی روح و فکر مردم و همین احساسات انتقام جویانه مردمی خونین و زخمی شده ولی مفاوم و انتقام جوی بود که هرگز حاضر نبود و نیست که در حال زانو زدن تسلیم اراده اهریمنان میشد.

در اندک مدتی این ترانه بمنزله رمز مصیبت عظیم و مشترک طبقات رنج دیده ، و خاندانهای مصیبت زده و نادورترین نقاط ایران از سینه ای بسینه ای نقل میشد و هر مادرداغدیند اگر اندک سوادکی داشت نسخه آنرا مانند حرز جواد در بغل پنهان میکرد ، در زیر سر فرزند خود در گهواره مینهاد و هر شب با حضور دل و جان آنرا برای کودک خود زمزمه میکرد .

چندی بعد تصنیف معروف "مرابیوس" بمنزله مرثیه حماسه آمیز بزرگ شهیدان راه آزادی و استقلال میهن مازنازند خاص و عام شد . نخستین باری که این تصنیف خوانده شد مردم در آینه صافی آن سیمای درخشان قهرمانان شهید خود را باز شناختند . شهیدانی که بد نیال سر نوشت خویش و در مخالفت راهی که برگزیده اند دل بدست طوفان میسازند ، با قایقرانان هم پیمان میشوند ، از سر جان برمی خیزند تا طوفان را از سر بگذرانند ، و از دست ختر محبوب خود طلب میکنند که دل در غم آنها خون نکند ، و روشنی آخرین شب تاریخ را از برق نگاه و درخشش اشک بیگانه اومیچویند و بگوش وی سرود واپسین میخوانند که از این لحظه ببعد راهی دیگر و شهری دیگر بر سر ، و عهدی خونین با صبحی روشنتر دارند . این تصنیف را برخی یکی از شهدا " حزب مانسبت داده اند . کسانی نیز بد لایلی این انتمساب وارد میکنند . مهم این نیست که نام و عنوان سازنده اصلی آن چه کسی بوده است . این ترانه از ژرفنای روح پراز خصیان کسی سر داده شده که با تمام فکر و روح و احساس خود همه سلولهای دماغ خود پشتر در حماسه غم انگیز گرفتاری و مرگ شهیدان زندگی کرده ، شریک تلخ این مرگبار ابجان چشیده و عماره انسانی ترین و عالی ترین عواطف خویش را نسبت با این کوشندگان تا کام در قالب این تصنیف ریخته و عظمت تلاش این قهرمانان را برای ایجاد دنیای آزاد از آفات قزور ترس و جهل و بیماری تجسم داده و بزرگ فحیح ولی افتخار آمیز آنها مرثیه سروده است . عهد این تصنیف يك مرثیه درد آلود خشک و خالی و مولود يك روح زبون و سرفکنده و ما یوسر نیست . انعکاس خشم و دلتلی زخم خورده است که غیر شرم سوزش جانگزیای شکنجه ها و صلیب ها چشم پراز امید خود راه آینده دخته و انگشت بسوی انستق دردست دراز کرده ، و تخرقرد ای روشن رانوید میدهد . حماسه جاوید آن و آکنده از سوز و کد از ملتسی است که گرچه بارها در طول تاریخ در اثر هجوم مستمران دچار شکست شده ، اما هرگز ما یوسر نگردیده و قبل از اینکه ازبای درآید برچم مبارزه را بدست آیندگان خود داده و بدین نام زندگی را با همه زشتیها و پلید بیبایش يك ند م بسوی تکامل برده است .

با همه اینها عطش سوزان شاه برای کشتن و دریدن فرونشسته بود . روز دوم اردیبهشت ۱۳۲۷ دوشن د پگراز قهرمانان حزب ما بچویه اعدا م بسته شدند :

آرمن او انسیان

هوشنگ پور رضوانی

آرمن در برابر چویه اعدا م در جواب دادستان گفت :
 "من کارگری هستم که جزو و بازوی خود سرمایه ای نداشتم . و اکنون سعادت تمنم که با همین سرمایه شرافتمندانه در راه مردم بگور میروم ."
 جقدر شرم آور ، تمهکارانه و ناجوانردانه است که دشمن ، دشمنی که همه چیز خود را در برتسو الطاف و توجهات قدرتهای تاراجگر امپریالیستی بدست آورده است ، حزب توده ایران مرپی اینهمه قهرمانان ناند ارفود اکثر و وطن پرست را " بی وطن " و " اجنبی پرست " بخواند !
 دشمن در غمناک چشم ناپاک خود را بر روی این قهرمانیهای حماسه آمیز و این قهرمانان تمامد ار

می‌یست، میکوشید مردم از آخرین بیانات آنها، و بالاترین آرمانهای انسانی آنها، عواطف پاک و میهن پرستانه آنها، اطلاع و در تارتیکی بیابند. و در نقطه مقابل از ضعفها، تسلیم ها، ارتدادها و عقب نشینیهایی که در زیر پرشربات تازیانه و درد جانگناه شکنجه های شیطانی عارض شده و صورت گرفته بود، بحد اکثر استفاده میکرد. دستگاه تبلیغاتی دشمن از ظرفی بیرونی همه این قهرمانیها که برجسته ترین نقاط درخشان تاریخ حزب انقلابی توده ایران را تشکیل میدهد باسفلگی و نامردی تمام مسسرسوش میگذشت، و آشپزبان توطئه سکوت برگردار میکرد و از طرف دیگر آنچه را که نشانی از ضعف و زبون و عقب نشینی داشت زیر ذره بین میگذشت، بزرگ میکرد و در اطراف آن داد و فریاد برآورد می‌انداخت.

دشمن که بکف شکنجه گاههای شیطانی-ثوینس و نیروهای مسلح خود توانسته بود سازمان حزب را درهم بپاشد، معبد انزوا و معنوی آن در بین طبقات مختلف مردم تا به سرحد مرگ میترسید و از تمام کید و مکر شیطانی دستگاه مشترک جاسوسی مدد میگرفت تا این نفوذ را در هم بشکند.

دشمن همه چیز در اختیار داشت: رادیو، مطبوعات که بقدر کافی مغرب و تسلیم شده بودند، شنبه گاه، درخیمان، ماهمورش و حتی خود دست یگاز زدند. تمام امکانات دفاع و توضیح از حزب توده ایران سلب گردید و روزی رسید که با این تبلیغات یکطرفه امکان آن فراهم گردید که تخم عجز و ناامیدی و سرخوردگی در آذهان عمومی افشاندند. ضعف داشت آموخ یاران نیمه راهی که در رهبری حزب قرار داشتند. باین وضع کمک کرد و میدان داد. بدبینی، بدگمانی، بداندیشی بین افراد حزب و بین مردم رخنه کرد و دشمن ناخودآرامی یافت که نه تنها از لحاظ مازمانی، بلکه در زمینه روحی و معنوی نیز حیثیت و اعتبار بزرگترین، انقلابی ترین و اصولی ترین حزب میهن ما را از این راه متزلزل سازد.

یک شاعر حماسی ایرانی در قطعه ای تحت عنوان آرش کمانگیر که انعامه ای حماسی از ایسران باستان است چه خوب آن روزگار تیره و تاریک را مجسم میکند:

روزگاری بود - روزگار تلخ و تازی بود

بخت ما چون روی بد خواهان ما تیره

دشمنان بر جان ما چیره

شهر سیلی خورده هذیان داشت

بر زبان بس داستانهای پریشان داشت

زندگی سرد و سپه چون سنگ

روز بد نامی، روزگار تنگ

نجرت اندر بند های بندگی بیچان

عشق در بیماری دل مردگی بیچان

توس بود و بالهای مرگ

کس نمی جنبید چون بر شاخه برگ از برگ

سنگ آزادگان خاموش

خیمه گاه دشمنان بر جوش

باشگاهی آرزوی برگ آسمان اشکاپر بار

گرد مرد آزادگان در بند روسی نامردمان در کار

فصل هفتم - خسرو روزه
قهرمانی که نامش همیشه خواهد درخشد



خسرو روزه

در چنین شرایط تیره و مرگ زائی بحرانی عظیم و سهمگین فضای میهن ما را در بر گرفت - تسلیم و
آرنداد مردم را سخت بستوه آورد - بود - بخصوص ضعف و عجزی که برخی رهبران ناتوان و نالایق از خود
نشان دادند افکار عمومی افراد حزبی و غیرحزبی را دچار کنوع طغیان و سرکشی و ناراضی عمیق ساخته
بود - مردم طیر غم همه سرخوردگی و خشم و ناراحتی خویش را از در آتش يك مطالبه پرهیجان که از کانون
احساسات انسانی و میهن پرستانه آنها زبانه میکشید میسوختند - کجا شد جانها زبانهها ؟ چه شد در استان
آنها قهرمانیهای حماسه آمیز ؟ چرا شعله جاویدان مبارزات افتخار آمیز میهن ما از فروغ افتاد
است ؟ چطور این آتشکده مقدس خاموش ماند و از این مشعل که جهانی را روشن میکرد نسوری
نی تابید ؟ آیا امری برای همیشه اینگونه مسلط ، اینگونه پرهیمنه و مخوف خواهد ماند ؟ آیا
گلستانی که اینک بکلیه احزان تبدیل گردیده ، بارد یکرصفا و طراوت در بین راباز خواهد یافت ؟
و این مطالبه که از زلفای روح جامعه ماسرچشمه میگرفت بزبان شاعر چنین خلاصه میشد :
آه کو بازوی بولادین و کو سر بنجه ایمان !
جامعه ما بزبان همین شاعر بانا گنید فریاد میزد :

آری آری زندگی زیباست
 زندگی آتشکمی د برونه پابرجاست
 گریه فریضی رقص شعله اش در هر کران پیدا است
 ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست
 زندگی گانی شعله میخواهد
 شعله هارا حیمه باید روشنی افروز

چشم مردم در حیوة يك دوران وحشت، انحطاط، ارتداد و تسلیم در انتظار شععی بود که
 افروخته گردد، و اگر خود را تا انتها میسوزاند، اما بجمع روشنی و گرمی امید و ایمان بدهد - آرش کمانگیری
 که بد شمن بد نهاد و تیره درون درون باش بشکاید و جان بر سر تیر نهد و این انحطاط و سقوط بدون وقفه،
 این عجز و تسلیم د نائت آمیز رابه نقطه توقف برساند و بد آن " ایست " بدهد.
 در اینچنین شرایط خاصی است که مردی د لا ورجان باز قدم در مید ان قد آکاری میگذارد و بزبان
 شاعر مردم نگران و منتظر چنین پاسخ میدهد:

براین بیگان هستی سوز سا مان ساز
 پری از جان بیاید تا فرو نشیند ز پرواز
 به صبح راستین سوگند،
 به پنهان آفتاب مهتاب پاك بین سوگند
 که آرش جان خود در تیر خواهد کرد
 هزاران چشم گو پا و لب خاموش
 مراییك امید خویش مید انند

این شهرمان نامد ار خسرو روزه بود.
 روزه بدون تردید یکی از درخشان ترین سیماهای یکی از قهرمانان پارچ حزب ماست که چه از
 لحاظ، خصایص اخلاقی، عفت روحی، پاک و سادگی، وجه از حیث روحیه پرشور انقلابی، وجه از جهت
 ایمان استوار و تزلزل ناپذیر او به پیروزی سوسیالیسم، روشن بینی امید و ارانه بفر دای تابناک همه بشریت
 جای برجسته ای در بارگاه شهیدان دارد.
 روزه با مقاومت د لیرانه خود در برابر دشمنان سیاهکار، و با مبارزه انقلابی خویش در تیره ترین
 وکدترین روزهای بلاخیز عمر میهن ما، سکوت وحشت زای حکومت کود تارا در هم شکست.

چگونه روزه بد ام افتاد

خائنی سفله و تیره روان جایگاه ملاقات خسرو روزه را که در ساعت معینی میبایست صورت گیرد به
 پلیس اطلاع داد. این اطلاع هیچجانی عظیم در سراسر دستگاه پلیس و سازمان امنیت بوجود آورد. چرخ
 عظیم این دستگاه بکار افتاد. دو کامیون مجهز با افراد مسلح ما مورشند که بهر قیمت شده او را گرفتار
 کنند. این بار برخلاف همیشه روزه با تجهیز کامل از خانه خارج نشده بود. چون قبلا بوجود اطلاع از
 احتمال خیانت د پلارد یگرد رخیابان قرار ملاقات داشته و از دشمن اثری ندیده بود باین نتیجه رسید.
 بود که این بار نیز خطر خاصی او را تهدید نمیکند و باینجهت تنها هفت تیری با خود برداشته و نارنجکها
 را که در دفعات قبل با خود داشت بر جای گذاشته بود.

دشمن نیز در همین چنین موقعیتی بود. خسرو موقعی متوجه جریان اطراف خود شد که دید

د شمنان از دست و سوی خیابان اراد رومیان گرفته اند. او بدون اینکه دلتش بجزد، با آنها به نبرد پرداخته. قطع نظر از برتری دشمن از لحاظ تعداد نفرات، موقعیت خاصی ریزه را امید داشت که در تیراندازی نتواند آزادانه عمل کند. وی بیاس خاطر مردم رهگذری که احياناً از آنجا میگذشتند تا حدود امکان نخواست دست به تیراندازی بزند. در حالی که دشمن سیاهکار به بهای گرفتاری شکستاری اینچنین آریزه و وارچند پرواشی داشت از اینکه ده هانفره رگد رهم اگر حاجت افتد نیست و ناپود شوند. باشد که از آن میان تیری بر قلب ریزه بنشیند و این دریای جوشان را از حرکت بازدارد. چگونگی امر را از زبان خود خسرو ریزه بشنوید:

"من مشهم هستم که در برابر ما مورین دولت بطور مسلحانه مقاومت کرده ام ولی در این امر تردید ندارم که هرگز بقصد کشتن کسی تیراندازی ننموده ام. زیرا همانطور که در بازرسی هم نوشته ام من فقط یک تیر خالی از میانم و چون نمیدانستم طرف مقابل کیست هیچگونه دقتی و تعمدی نداشتم که بسری یا پلنگ یا پیلک نقطه حساس دیگر را بزنم. از آن پس نیز چون ما مورین با اهالی مخلوط شده بودند و حقیقتاً شمشیر آنها را بر ما محال بود و جدا نمیکردیم. از آنجا که ما با طرف اشخاص ناشناس و بیگناه تیراندازی کردیم و شاید اگر من تحت تأثیر چنین نیروی عظیم وجدانی قرار نداشتم و میخواستم خودم را بهر قیمت نجات بدهم تفریبانده و درصد احتمال قرار نمیداد. ولی من قیمت جان خودم و بهای دشمنان را به دستگیر شدن و اعدام خودم حاضر نشدم. خودم را به آب و آتش بزنم و هر بیگانه‌ای را به قتل برسانم و الا چه کسی میتواند انکار کند که تیر خسرو ریزه بخطر انحراف و بهر تقدیر بیک انسان آنهم از فاصله نزدیک اصابت خواهد کرد."

اری طبیعت مهربان و روح انسانی خسرو ریزه با اجازه نمیداد که به طرف اشخاص ناشناخته تیراندازی کند. ولی دشمن که تمبلیت و اخلاقی و انسانیت برایش مفهوم نداشت بدون توجه بحال عابری از چند سو اراد در میان آتش گلوله گرفت و حتی وقتی کودکی ده دوازده ساله نیز مورد اصابت گلوله در خمیان واقع شد از تیراندازی منحرف نگردد. برای دشمن تنها یک امر اهمیت وارزش داشت: گرفتار کردن خسرو ریزه با هر جنایتی که ممکن باشد. این برای سراسر دستگاه امری حیاتی بود. شاه باتا لید هر چه تمامتر گرفتاری و پراخواستار شد. ریزه هدف چندین تیر ترار گرفت. خود وی میگویی: "یک تیر به آرنج دست چپ اصابت کرد. یک تیر به ران پای چپ خورد و یک تیر نیز به زیر قلب اصابت نمود که موجب خونریزی داخلی گردید و روده هایم را در چند نقطه سوراخ کرد و از کلیه چپم عبور نمود."

علاوه بر این شانه ریزه نیز بعلت پاره اجزای که یکی از خمیان از نزدیک بپوشانده بود، به سختی مچروچ گردید. با وجود این وی در برابر دشمن برانورد نماند و در حالیکه از چندین موضع وی خون جاری بود، خود را بوسیله طناب بیابالی پامی رسانید و در آنجا همینقدر فرصت یافت نام موجود خائن را که سبب گرفتاری وی بدست دشمنان شده بود در چندین نسخه نوشته با طرف پراکنده سازد. مضمون نوشته چنین بود: "فائل من عظیم عسکری است."

اطلامیه ای که نزد ای انروز از طرف فرمانداری نظامی در باره جریان این درگیری انتشار یافت، نشانی از همت و عزم این شهرومان نادر است. مقاومت در برابر دشمن، جرات و رشادت و قدرت روحی و یکی پس از چندین زخم گلوله و با وجود شکستگی شانه او را بیابالی پشت پام رسانید خواه و ناخواه مهرت اعجاب و حیرت نشود دهندگان این اعلامیه شد.

در محبوسه عقب نشینی های ارتد آد آمیز این مقاومت قهرمانانه در بین مردم ما موسی که تسلیم وارند اد آنها را بجان آورد ، بود اثری معجز آسا بر جای گذاشت . روزه در نامه ای که بکمیته مرکزی نوشته چنین روزی را پیش بینی نموده و تأثیر عمیق آنرا از بیایی کرده است . روزه از جمله در این نامه چنین نوشته است :

* من بآن توجه بخاطر آنی که کرد اگر خود می بینم تصمیم دارم در مواجبه با خطر از خود دفاع کنم . این دفاع اگر منجر به نجات من شد چه بهتر ، والا با احتمال قوی ممکن است زنده گیر دشمن نیستم و همین امر در بالا بردن روحیه بچه هاتا میریختی خواهد داشت و از بد بینی آنها همیزان زیادی خواهد کاست . و اگر هم حالت سوم پیش بیاید که بعلمت های قوی زنده گیر نیستم ، یعنی وسیله دفاع من از کار بیفتد و عد ای از دشمنان هنوز زنده باشند و دستگیرم کنند ، در چنین صورتی خودم تصمیم دارم بدست اعتقادیم دفاع کنم من وظیفه خود میدانم بقیامت جان خودم این سقوط روحیه را جبران کنم . اگر چنین توفیقی دست دهد *

چنین توفیقی دست داد . پیش بینی روزه کاملا درست از کار در آمد . در عین محظورات اخلاقی که برای تیراندازی داشت اسلحه او نیز باو وفات کرد و از کار بازماند و وی در حالیکه از چندین جا مجروح گردیده بود بدست دشمن گرفتار گردید .

روزبه بعد خود وفا کرد . وی باضعف مزاج ، و در حالیکه قوای جسمانی خود را بکلی از دست داده بود اما با اراده ای نیرومند و شکست ناپذیر در مسالاح خانه ای که دادگاه نظامی عنوان در ارد حضور یافت و بدفاع بر حرارتی از حزب خود و بد ثولوری انسانی و آرمان والای آن پرداخت .
وی ضمن این دفاعیه نظامات غلط و اسارت آوری را که بر اجتماع ایران حاکم است و همواره استعداد ها و شایستگی هارابه تباهی میکشاند و تعادل زندگی را بکلی بهم میزند مورد انتقاد شد بدست قرار داد .

* من احتیاجی ندارم که وجود چنین عدم تعادل و بی عدالتی شکست انگیزی را ثابت کنم . ایسن چیزی است که مورد تصدیق همه است . وقتی وزیر جنگ ملکوت فیلم زندگی ساحل نشینان خلیج فارس را به معرض نمایش میگذاورد و وزیرا * و نمایندگان و سناتور هار را بگیرد و امید ارد لابد فقر و محرومیت شد یسندی گریبانگیر اکثریت ملت ایران است . وقتی اساتذد ارگرمان در کنفرانس اساتذد ایران کشور صراحتا میگوید که عد ای از کودکان ملکوت ظهر هار بجای رفتن با طاقهای ناهار خوری سر صحر ا میگذازند تا شکی از عزت ا در بیارند و مثل بزغاله از طریق علف چری سد جوع کنند نمیتوان گفت خاطر مبارک آسوده باشد همه مردم ملکوت در رفاه و آسایش زندگی میکنند . وقتی دست های صد نفری برای بدست آوردن گاز و تحصیل چند ریال مزد بطور قاچاق از مرزهای دریائی بخارج میکشند و طعمه امواج خروشان در میاشوند یا بضر ب گلوله مرزداران شیخ کویت راه عدم در پیش میگیرند حتما فقر و گرسنگی و بد بختی شدیدی د امنکیرشان شده است .*

سراسر این دفاعیه بر از تصاویر تارا * تیرانگیزی است از زندگی پر درد روزی مردم میهن ما . این در حقیقت دفاعیه نیست . ادعائنامه ای است علیه نظامات جبارانه زندگی و طبقات صاحب امتیازی کسه این نظامات را به مردم تحمیل کرده اند . روزه دادگاه را با همه محدودیت هایش وسیله محکوم ساختن رئیس قرار داد که پایه های آن بر اساس ستم و تجاوز ب حقوق مردم از یکطرف و فقر و جهل و بد بختی و بیم دائمی برای اکثریت قریب باتفاق خلفهای میهن از طرف دیگر قرار داد .

روزبه نشان میدهد که زندگی شخصی او از آسیب این نظامات مصون نبوده است و وی با اینکه

بعلت شایستگی سرشار و استعداد زیاد راه همه گونه ترقی برایش باز بود. معهدا بساطقه يك عصيان انقلابی نسبت باین نظامات راه مبارزه را بمنظور دگرگون ساختن نظام جابرانه این زندگی بسرای خود برگزیده است.

" من چگونه میتوانستم بحساب زندگی مرده آینده و دورنمای جالبی که میتوانست جلو چشمم تصویر کرد زندگی پر درد و توهین آمیز گذشته خودم را فراموش کنم ؟ چگونه میتوانستم صد ها هزار خسرو روزه را که در شرایط سخت ترو بد تری زندگی میکردند و امیدی هم به آینده نداشتند از یاد ببرم ؟ تازه اگر چنین میکردم چه حقی داشتیم این زندگی مرده را بعنوان حق المکوت ببندیم و اجازة بد هم که نسبت به خسرو روزه های دیگر چنین رفتار اهانته آمیزی بشود ؟ آری من چنین حسی و اجازة ای نداشتم و نمیتوانستم داشته باشم . حقیقت قضیه اینست که نظرم خیلی وسیعتر از حسد ناجیز مناقع شخصی بود ."

حزب ماد فاعیه خسرو روزه درد ادگاہ نظامی را بد رستی ارزایی کرده و در مقدمه آن میگوید :
" گرانبهارترین ارثیه ای که رفیق شهید خسرو روزه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایسران و قهرمان ملی کشور ما از خود بیادگار گذاشته همانا آن سخنان آتشین و پرشوری است که وی در استانبول مرگ بد فاع از حزب خود و مردم مستعدیده میهن خویش در دوران خوف اختناق و ترور درد ادگاہ درسته و فرمایشی نظامی اد کرده است . کمیته مرکزی حزب توده ایران بسی شادمان است که این استاد پرانج را اکنون در اختیار همه رفقای حزبی ، همه مردم ایران و سراسر جهان قرار میدهد . این استاد بهتر از هر توصیف دیگری میتواند قدرت روح مردی را که در برابر خطر خمی مرگ از تابناک ترسین آرمانهای انسانی با هیچانی عالی مدافعه میکند نشان دهد . این استاد بی شک در بیرون و الا ترسین صفات قهرمانی و جاننازایی درهم میبندان ما تا میری زرف خواهد داشت و نفس خود را از جهت برانگیختن بهترین شهرهای انساندوستی و میهن پرستی ایضا بخواند نمود ."

روزبه باد فاع منطقی و مستدل و شمرانگیز خویش ، و آنگاه بامرگ بر افتخار خویش همانطور که خود منتظر بود تکتانی عظیم با اجتماع سرخورده و مایوس ماد اد . داستان حماسه آمیز گرفتاری ، محاکمه و مرگ روزه با وضوح بیشتری این واقعیت را بر دم نشان داد که برخلاف تبلیغات یکطرفه دشمن ، حزب توده ایران نه عبارتست از خطاها و اشتباهات و گمراهیهای ناشیانه آن ، و نه عبارتست از عجزها و تسلیم ها و ارتدادها و خیانتها .

درد امن حزب توده ایران است که اینهمه قهرمانان پاکباز تربیت شده اند . این شهر و هیچانی که در نهاد این مردان نامدار در عشق به میهن و سر نوشت هم میبندان پیوسته جوش میزند در مکتب حزب توده ایران بهترین میدان را برای تظاهرها یافته است . در برابر هر فرد ناتوان و عساجز و شکست پذیر که با پستی رقت باری در برابر دشمن زانو میزند ، و بر آستان آلوده و خونین خصم بسو سه میدهد ، قهرمانانی پیدا میشوند که مانند خسرو روزه در تنگنای زندان ، در کنج دادگاههای کذایی نظامی که حقا باید آنها را اصلاح خانه نام نهاد ، در حالیکه باقوای مسلح اهر یعنی از هر سو احاطه شده اند و کوچکترین ارتباطی با جهان خارج ندارند ، با شرف و افتخار حماسه آمیز میگویند :

" من باقتضای آتشی که بخاطر رخدست بخلفهای ایران درد رزون سینه ام شعله میکشد راه حزب توده ایران را برگزیده ام و باید اذعان کنم که جانم ، استخوانم ، گوشتم ، پوستم ، و همه تار و پود وجودم این راه را راه مقدسی شناخته است و تمام سلولهای بدن من و تمام ذرات وجودم توده ایست

کسانی که جریان گرفتاری و مرگ روز سه رابیان دادند میدانند دران شرایط خاص جریان نبرد وی یاد شمن و مجموع داستان مبارزه و گرفتاری وی که بافسانه های حماسی عصر پهلوانسان شباهت داشت، چطور روحیه های افسرده و مرعوب رابالابد ، چطور مردم امید داد ، چه شوری در دلها بپا کرد ، وجه تأثیر عظیمی در اعتلای مجد د حیثیت حزب مایخشید .

کمیته مرکزی حزب توده ایران بحق در اعلامیه خود درباره خسرو روزه چنین میگوید :

"جهانیان خسرو روزه رامیشناستند - سراسر زندگی وی سرشار از نبرد د شوار علیه ارتجاع و استعمار بود . روزه بمثابة نمونه ای از مقاومت د مقابل ستم ، بحق سرمشق برای کلیه ایرانیان است که در راه آزادی و استقلال میهن خود مبارزه میکنند . روزه د برابر شد اید زندگی سخت دوران اختفا که سالها بذول کشید ، د مقابل شکنجه های غیر انسانی ، د برابر مرگ بی تزلزل ایستاد . تمام مساعی ارتجاع برای آنکه روزه رابنحوی مرعوب سازد ، فریب دهد و به تسلیم وادارد ، به صخره اراده انعطاف ناپذیرش برخورد کرد . تردیدی نیست که مردم ایران روزه رابیکی از قهرمانان ملی خود خواهند شمرد و خاطره وی رابرای همیشه عزیز خواهند داشت . جاد ارد نام روزه د زمره نام قهرمانانی قرار گیرد که زندگی راباجسارت د راستانه حقیقت ، عدالت ، صلح و دموکراسی و موسیالیسم بخاطر خلق خود و سراسر بشریت فد کرده اند "

و امروز د سراسر جهان نام روزه د در دیف فوجیک ها ، گابریل پری ها و بلویانیس ها جز گرامی ترین نامهایی است که بهمه مردم الهام میبخشد ، و نیروی مقاومت آنها را د برابر ستمگران برمی انگیزد .

فصل هشتم - شهیدان دیگر

روزیه همانطور که نخستین شهید راه آزادی و استقلال ملی میهن خود نبود ، آخرین آنها هم نبود . پس از وی خو نهایی دیگری از قهرمانان فد اکار حزب مابد ست د شمن بخاک ریخت . د تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۳۸ کارگران کیره پزخانه ها که از سختی زندگی پر مشقت خویش جان رسیده بودند دست باعصاب زدند . این اعتصاب به قیمت جان بیش از پنجاه تن کارگران ستم کثر میهن ما آوزن و مسرد و کودک تمام شد . (۱)

دربحوجه این اعتصابات و بدین منظر که زهر چشم بیشتری از کارگران گرفته شود مهند من علی علوی عضو هیئت اجراییه حزب توده ایران رابچوبه اعد ام بستند تا محیط ارباب و اختناق تشد بد شود . از موده ۶ جلاذ د د صفتی که عنوان داد ستان ارتش داشت د موضوع این اعد امها گفت : - باید این خو نهاریخته شود تا تحت سلطنت محمدرضا شاه محکم کرد و برقرار ماند | " سلطنت محمدرضا شاه رابخواستند یاخون شهیدان راه آزادی و استقلال ایران ساروج کنند .

کمیته مرکزی حزب توده ایران در اعلامیه خود راجع مرگ مهند من علی میگوید :

" اعد ام علوی بهترین دلیل وفا داری او به آرمانهای مقدسی است که اوچان خود را د راه آنها فد کرد . اعد ام علوی سند افتخار جاوید برای او و برای حزب او و نهضت نجات بخش مردم ایرانست . اعد ام علوی الهام جدیدی د مردم ایران د مبارزه علیه ارتجاع و رژیم مغرور محمدرضا شاه و استعمار خونخوار خواهد بود . نام علوی برای همیشه در دلهای مبارزان راه حزب توده ایران وهمه دوستداران

(۱) رجوع شود به نشریه " رژیم ترور و اختناق "

صلح و استقلال گرامی خواهند ماند*

پس از آن در ۱۴ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۱ در استان مسافرت شاه به اروپا بدستور وی پنج تن دپلمات سرمازان راه آزادی و استقلال ملی قربانی شدند. این پنج تن ازین يك عده چندین صد نفری که طی يك بورس شبانه از طرف نوای صلح شاه در مسرا آذربایجان شکار شده بودند و متعجبین گردیده بچوبه اعدام بسته شدند. عده دیگری محکوم برزند ان بامد تهای مختلف گردیدند و از سر نوشت دیگری تاکنون کسی مطلع نشده است و معلوم نیست در خیل انهار اذ رکند ام بیخوله هاودر چه شرایط شوانقرسا از بین برده اند. این پنج تن عبارت بودند از:

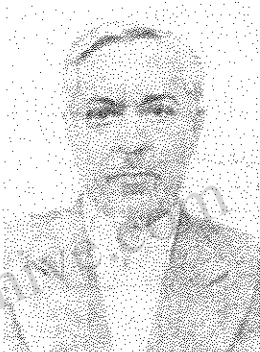
خسر و جهانیان آذری

حسن زهتاب

جواد عظیم زاده

جواد فروش الیاس

ایوب گلانتری



مهندس س علی علوی

این قهرمانان ناهد ارکه همه متعلق بسسه خاندانهای زحمتکش بودند هیچ گناهی جز عشق شورانگیز و آتشین برای آزادی و استقلال میهن خود نداشتند. آنها قربانی گردیدند تا سلطنت سوم و نامیر محمد رضا شاه که بنای آن بر خون مردم ایران گذاشته شده است، این مرکز ثابت همه بند و پستهای ضد ملی، همه توطئه های تبهکارانه و ایران بر بساده همچنان پایدار بماند و در تهای استعماری از چنین تکیه گاه اطمینان بخشی در داخل میهن محروم نشوند.

اما آیدار این عصر استاخر ملت با هیچ قدرتی هرقدر خونریز و وحشی و تبهکار باشد بر روی امواج خون استوار تواند ماند؟ در سهای تاریخ چنین توهم ابلهانه رانی میکند. تمامی جریان تاریخ گذشته نشان دهند و این واقعیت است که پندار امثال آزموه چند راپلهانه و کوهه بیثانه بوده است. این درین عبرت انگیز در این عصر انقلابات اجتماعی مفهوم خاصی بخود میگیرد.

حزب توده ایران مولید يك ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی میهن ما بوده است. حزب توده ایران در آن آرمان عالی انسانی خلاصه میشود که جنگ و فقر و کمرنگی و جهالت و اسارت را محکوم میکند و سعی در ارد بر روی بنای فرسوده جامعه ما کماخ پرشکوه نویسی از یک زندگی آزاد از جهل و فقر و مرض و ترس برقرار سازد. این هدفی شریف و انسانی است که ارزش فدکارهای قهرمانان حزب ماراد ارد ما بمنظور بوجود آوردن يك جامعه سالم و آرد عرصه نبرد شده ایم. جامعه ای که فضیلت ناز و حمت آرزوی واقعی و ووالای خود را پدید آید. ما از دشمن خونخوار هیچگاه انتظار نداریم که این بطیب خاطر عقب بنشیند و برای حفظ موقعیت خود متشبث به خونریزی و کشتار و جنایت و خیانت نشود.

دشمن نماینده و در عین حال پاسبان دنیای فزونی است. محکوم بزوال است. امام به آسانی بزوال خود گردن نمی‌نهد. در سراسر جریان تاریخ چنین بوده است. برای اینکه مردم دنیا بساین واقعیت ساده توجه کنند که زمین ناچیز مامرکز جهان همی نیست، بلکه ذره ای است که بد در خورشید میگردد، چه خوبها که ریخته نشد! چه جنایاتی که بوقوع نییوست!

حزب ما بنیابه نماینده جهان نو علیه تمام بقایای قرون وسطایی و غیر انسانی دنیای پوسیده گذشته قیام کرده است و جهادی سخت و سهگین بعهده گرفته است. حزب ما مبتنی است بر جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم، منکی است بانقلابی ترین طبقات و قشرهای جامعه ما و بیوندی ناگسستی و عمیق با جامعه خود دارد. حزب ما با این متکای استوار طوفان عظیمی را از سرگذرانیده و در همان لحظه که دشمن خونخوار ماراد را مواج سهگین حادثات تلخ و خونین غرق و نابود شده می‌انگاشته است، بار دیگر توسط این طوفانهای پای خاسته و پرچم مقدس مبارزه را از نو برافراشته است. این واقعیت است که دیکرانکار نباید بر شده است که عیج قدرتی نادره متجز ساختن حزب ما نبوده و نیست. هیچ بحرانی که اعمال تبهکارانه دشمن بوجود آمده است قادر بانقراض حزب ما نیست. راه ما دشوار و پر مخاطره است، اما عزم و اراده ما که بمنافع انسانی میلیونها مردم میثان ما و سراسر بشریت بستگی دارد در سراسر این دشواریها که دشمن ایجاد کند سست نخواهد شد.

ما از رویان پاک شهیدان خود در تنگنای این مبارزه دشواری که در پیش داریم الهام میگیریم و از تربیت آنها که زیارتگره زندان جهان خواهد بود، همت میطلبیم تا راهی را که آنها برای وصول بسندان جان خود رافند نکردند با شایستگی دنبال کنیم. میهن ما مهد این چنین راد مردم انی است. قهرمانانی که حکومت مرگ زای رژیم اختناق و وحشت شاه را با آوای غرور آمیز و پر حماسه میهنی خویش در هم شکستند. نوای این جانبازان برای همیشه در محیط میهن ما ملین انداز است، ما را بخود میخواند و بما الهام میبخشد:

میهن ما امروز در جنگال تبهکارانی که تمام افتخارات حاصله از پیروزیهای دوازده ساله و گران بدست آمده راد زیر پای بیگانگان افکندند دست و پامیزند. نظام ارتاب و وحشت میکوشد تا خیانت را در خون غسل تمعید بدهد و جنایت راد ر لیا مرخند و و نیرنگ بیاراید، و عده ارزشهای انسانی را در لای چرخهای غول پیکر خود له و لورده کند. ارواح خرد شده ای هستند که میگویند همه چیز از دست رفته است و با اهریمن مسلط کاری نمیتوان انجام داد. اما آیا ابوالهول جنایت و ستم تا این حد قادر مطلق است؟ این چه ضعف و زبونی است که بجای نشیده های افتخارانه در ارواح و افکار میجان نبرد و مستیز برمی‌انگیزند، آیه یا مس سروده شود؟ این ظلمت هرگز جاودانی نیست. اجتماع پیش میرود. اگر ما هم با فرومایگی از شرکت در پیش برد آن خود داری کنیم و امید آن را با هر میثان واگذاریم، قانون زندگی در برابر آنها زانو نمیزند.

این دالمس در پریازود شکسته خواهد شد. این در با بتلاطم خواهد آمد و تخته پاره های سلطنت نامعین محمد رضا شاه را که بر روی مواج خون ترار گرفته است بدست طوفان خواهد سپرد. پرچم مبارزه ناپیروزی نهایی همچنان در اهتزاز خواهد بود.

تذکر: ما این نشریه را بپایاد آوری شهیدان حزب خود و فرقه دموکرات آذربایجان که اینک بخشی از حزب مارا تشکیل میدهد، و حزب دموکرات کردستان که پیوند ناگسستی با حزب ما دارد، اختصاص

دادیم. این البته هرگزند ان معنی نیست که ما برای سایر قهرمانان شهید که بدست دژخیمان رژیم کودتا شهادت چشیده اند ارزش قائل نیستیم و آنها را گرامی نمیداریم. همانگونه که در جای دیگر خاطرنشان شده است، خاطره دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه د کتر مصدق که بعلمت پیگیری خسود در مبارزه و ایمانش به حقانیت مردم بوسیله برانکار نمیدان اعدام برده شد برای ما رجعت است. مسایه خاطره کریم پورشیرازی بعلمت آنکه مورد خشم این دستگاه بود و با آن طرز فجیع کشته شد، و بخاطره رهبران فدائیان اسلام بعلمت آنکه سر در راه عقیده و ایمان خود گذاشته و بقبول ثواب صغوی، رهبر فدائیان اسلام، حاضر نشدند در پیشگاه یزید عصر سمرقود آرند و به خاطره شهیدان دیگر ارزش میداریم. برون پاک همه این شهیدان که خون آنها وثیقه آزادی و استقلال ملی ما میباشد، درود میفرستیم و از آنها در راهی که میرویم هست میجوئیم.

بهمن ماه ۱۳۴۲

پسی افزون

نشانده بر آن بود که نسخه ی تمیل شده ان از یاد نامه یسیدان برای باب دوساره ی آن ه مورد سواست برانند فان است تدارك بیینم . این خواست نشانی است از علاقه ی بی شائبه ی مردم میرن مباحطه ی تابك فرماتان شریعتی که در راه حصول آرمانهای انسانی و خلقی خود از بدل جان درینا نقتند ، و ارا هر خود باین هدف دست نیافتند اما شمع وجود خود را بدست سخته غای سوزان فریب ترین مردم ان نامبر نام سپردند تاراه را برای دیگران روانگی هم ندیده روشن تر ساخته باشند .

اجرای این تاریخپوشی دلپسند بران نشانده د سواست ، از سویی یاد نامه بخودی خود از آنجهت ناقص بود که نام درسی ده داوند خاتمه بران فداکاری شهبازان شمار یاد نامه در بیخوله های زندان او شکنجه گاهها جان سپرده یا بدست جوجه ان اعدام تیرباران شده بودند معلمی که در مقدمه ی یاد نامه آمده است از نظم افتاد در توزیع از نامه های آنها قبرستی که حتی بطور شکی قابل باشد درد ست برین نیست .

از سوی دیگر ایره ی نلی و نشناور سرتوب بیرحمانه در سالهای پرا زان شمار نخستین چاپ کتاب تاکنون جودی مستر تر یافته و تعداد شهیدان بچنان رقم وحشت انگیزی رسیده است که تنها ذکر نام دهان تعداد شناخته شدگان قبرست مقلی راد بر میگردد . از این رو در باب نین تا زیر یاد بیک " پی افزون " در حدود مدارك موجود پسته ه کرد . نمیتند میتوان گفت حوادث دهه اخیر بخودی خود دلیل گیای این واقعیت است که غیر رقم تمام فشارها را ختنان ، با توسعه ان دامنه ی تهرسم علیه رزمند نان نیاز باز میدان نبرد در میهن ما هیچگاه ازینکار جویان فداکارو سخت کوشه قطع نظراز درستی یاناد رستی راخی که برای وسول پهنف در ریش داشتند خالی نبوده است . که ترقی بر ایران گذشته که در نیاله نبرد س تبردی که از سپیده دم شهنخت سروریت در میهن ما آغاز شده و ان سنوز به انجام منطقی خود نرسیده است . بدین یاد ان شکل ادامه نیافته باشد . در این " پی افزون " میسوان بخلاصه ی ناملا بهم فشرده ای در باره این ریانیها اکتفا کرد .

سال ۱۳۱۵ شامد سادات دوتن از رزمندگان فداکار حزب توده ایران بود : حسن رژی ، محمد حسین مصوم زاده .

حسن رژی در سال ۱۳۰۹ سسی در بیک خانواده ان زعمتگر در تبریز تولد یافت و از همان آغاز زندگی با مقوم فقر و هم ایقتی آسانند ، خانواده اش بزحمت میتوانستند با رسنکین هزینه ی تحصیل او را بد و تر بکشند ولی حتی یک لحظه در انجام این وظیفه تردیدی بخود راه ندادند . رژی وظیفه شناسی را که یکی از صفات برجسته ی او بود دوستب زندگی ازید رواد را بوخت پس از شناخته تحمیلات به خدمت ارتش در آمد و توانست مدارج ترقی را با سرعت کافی ببیناید و تاد رجه سرگردی ارتقا یابد . اما

سرشت انقلابی و عشق آتشین وی بخدمت نسبت بخلقبای ایران ارداد رسال ۱۳۴۰ پیروی سازمان
افسران حزب توده‌ی ایران گشایید. پس از ولورفتن سازمان وی متواری گردید و ناگزیر شد ایران را ترک
گوید. وی از آن زمره کسانی بود که از روزهای مهاجرت و دوری از وطن برای خود یک منتب انقلابی
ساخت و با جدیت کافی به تکمیل اطلاعات ایدئولوژیک خود کوشید.

رزمی در طی این مدت همه وظایف حزبی خویش را با شero علاقه ای که خاص اینگونه عناصر
انقلابی است انجام داد. وی انسانی بود راستکار، وارسته، بی ادعایی توقع. نسبت بدوستان و
پاران رزم، وفادار، بردبار، خیرخواه، و باگذشت بود. همیشه دنبال فرصتی میکست که برای انجام کار
انقلابی به ایران بازگردد. نخستین پیشنهاد حزب را در این زمینه با آغوش باز پذیرفت و در سپتامبر
میهن شد. اما آنجا خیلی زود بدام سازمان امنیت افتاد. مامورین ساواک در مهرماه ۱۳۴۵ شبانه او
را ربوده و پس از یک دوره شکنجه های فجیع سر به نیست کردند بنحوی که جریبان شهادت وی بشکوم ماند.
همین سرنوشت در انتظار محمد حسین معصوم زاده بود. معصوم زاده نیز در خانواده ای
شهید ست و زحمتش دیده بروی جبران کشود. دوران کودکی و جوانی خود را با کارهای توانفرساگذرانید
برای تامین حداقل نیازمندیهای زندگی بمنازل مختلف تن در داد. ده پاکفاهی، زمانی با نجاری و
روزگاری با آئیزی امرار معاش میکرد. در جریان تمامی این کارها تلخی دردناک فقر و رنج درنگ و پوستی
پاشیده میشد. پیرامون وی همه جا از این درد انباشته بود. او نمیتوانست سرنوشت خود و هزاران نفر
چون خود را که در پیرامون وی میزیستند بمناهی حکم بی برکتت قضا و قدر ببیزد. مسلماً کار درجائی گره
میخورد و این گره میبایست گشوده شود. این اندیشه بتدریج توجه او را بریسه های طبقاتی مناسم
اجتماعی محطوف میداشت، اینچنین درکی او را گام بنگام بحزب توده ایران نزدیک میکرد. وی خیلی زود،
در سال ۱۳۲۱ با این حزب پیوست و از آن پس زندگی وی در مسیر یک فعالیت مستمر و بیخس حزبی افتاد و
وی یکی از فعالین برجسته ای اتحادیه ای کشاوران مبدل گردید.

در سال ۱۳۲۸ او با ویل دوران مخفی شدن حزب تن بمهاجرت در داد. روزهای مهاجرت را
بیم و ده ازدست شست و در روسکی کشاورزی به تحصیل پرداخت. پس از چندین پتانظر فعالیتهای ساز-
مانی از طرف حزب به ایران اعزام گردید. در سال ۱۳۴۵ سازمان امنیت بمخفی گاه وی دست یافت،
شبانه او را ربود. پس از یک دوران شکنجه او نیز همانند همزمش رزمی سر به نیست شد.

پرویز حقیقت جو عضو نمیک مرکزی حزب توده ایران در سال ۱۳۰۶ در یک خانواده ای
روشنفکر چشم بجهان کشود. دوران کودکی را در تهران پشت سر گذاشت. بعلمت تغییر ماموریتهای
پدا و اونیز ناگزیر بود بهرام خانواده تغییر محل پد تدد. درد دوران ماموریت پد رش در سرحدات ایران -
افغانستان، وی در مشهد پسر میبرد و بعد رسه میرفت. آنگاه که به تهران باز گشتند وی در دبیرستان رازی
وسپس البرزیه تحصیل پرداخت. سپس به رسته خلیجانی دانشکده افسری رفت اما او دوی دیگر در سر
داشت. او خواستار خدمت در راه نیکبختی و آزاد مردم میرفت. بود ریلی زود باین واقعیت پی برد
که از نیروی واستعداد و کاراو همه ای آنها که در موقعیت او هستند، نه بسود خلق ایران بلکه بسسود
دشمنان خلق استفاده میشود. این کشفی بود تکان دهنده که سرانجام او را پیروی حزب توده ایران
گشایید. وی در سال ۱۳۲۱ وارد سازمان افسری حزب شد و با تمام نیرو و تمام سادگی وسداقت فداری
خود بفعالیت در این سازمان پرداخت.

پس از ولورفتن سازمان افسری حزب وی موفق شد خود را از مملکت برساند و از ایران خارج شود.
ده سال زندگی در مهاجرت او را از سر ایدئولوژیک نیز روزیده و سبب ساز ساخت. در سال ۱۳۴۴ طبق
تقاضای خود بر برای فعالیتهای سازمانی به ایران اعزام گردید و پس از آن زندگی علی خانوری بمشاه پیرترین

هم رزم با پیوسته، هنوز سالی از فعالیت آنها نگذشته بود که پنهان ساواک در میان آنها بودند تن از یاران صادقی آنها فرورفت، آنها را بدادگاه درستی ندانی خواندند، حکمت جو در آخرین دفاع خود با شور انقلابی از عقاید و اندیشه های خود دفاع کرد و گفت:

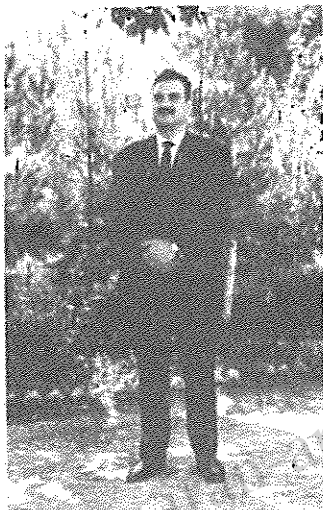
"... انسون که نه ادبیم که با قلمم، نه خداییم که با حتم عشق مقدسم را برینم و هم میباشم بیان دارم، عشق آشتین من بوختم، بخلمم، بر قایم ای دستامم به تمام آتراهی که در راه پیروزی افراد شرافتمند و زنجیر شده در تالانند، عشق من بر همه زدمشکان میباشم و سراسر جهان عشق و احترام یکسانی است که در راه صلح بین کلیه ملل جهان بجهاد برخاسته اند، و همین عشق بسجادات مردم است که با صلاح صوفیان در مقام فنایم نشانده است."

حکمت جو میدانست محاکمه در دادگاه نظامی در مورد اوونسانی در ردیف او بسیار بزرگ خیمه شب بازی نیست و احکام اعدام در تمامی این موارد قبلاً آماده شده، و این دادگاهها تنها مأمورین ابلاغ این احکامند. مانظور هم شد، دادگاه حکم اعدام حکمت جو و سایر را اعلام کرد، سپس این محاکمه و حکومت در سراسر جهان واکنشی سخت پدید آورد، مخالف مرفقی و دو مؤثراتیک با اعتراضات وسیع و شدید دست زدند، موج این اعتراضات بدان حد بالا گرفت که حکم اعدام حکمت جو و سایر یکی درجه تخفیف یافت و مبدل به حبس ابد شد، از آن پس در زندانی این دو تن یک دوران شنبانگو- لانی مقاومت حماسه آسا فرساید، این دو تن در حالیکه خود در زنجیر و زیر شکنجه بودند بدفاع از وضع رقت انگیز زندانیان پرداختند، کاریکه آتراه خشم ساواک را علیه آنها شعله ورتر میساخت، باید گفت آن جوهر انقلابی که مشخص وجود این دو مبارز بود در این دوران تالونی بیزار زنده میماند.

شرایط روز بروز بر آتشبار سوارتر میشد، حکمت جو با وجود قدرت جسمانی از برای درآمد و بیمار شد شکنجه هایی که در مورد او اعمال میشدید کار او را بیساعت کسانید، آخرین باریکه مادر بر برای دیدن او رفت در خمیان بوی گفتند پیروز را برای "نوشمائی" به کینه، در وقت شکنجه گاهها برده اند، وی از آنجا زنده بازنگشت، ولی نام گرامی او برای همه "میرزا ناصر شمیمه زنده" است.

هوشنگ تیرایی در سالهای اولیهی جهل پسا فقهی شور و سازمان انقلابی خویش وارد عرصه نبرد شد، او یکی از مبارزین خود ساخته بود که با قدرت تشخیصی منطقی خویش توانست خود را از قروطنگین در کوره راههایی که بخشی از جوانان روستا فکر را در خود فرو میبرد و میبلندید منون بدارد، در آغاز کاره نوزد یک روشنی از مسائل تئوریک و انقلابی ندانست، اما بعد رستی دریافت بود که عمل درست انقلابی مستلزم داشتن تئوری صحیح انقلابی است، بدین رجه و در جریان فعالیت خویش آثار مارکسیستی را بدست میآورد و یادقت و هوشگانی مورد مطالعه قرار میداد و بدین نحو خیلی زود خود را با تجربه تئوری لنینی انقلابی آشنا ساخت، طولی نکشد که دست با انتشار نشریه ای تحت عنوان "پسوی حزب" زد که مندرجات آنرا براساس تحلیل های مذکور بافت حزب وارد بوی پیت ایران تدوین میکرد و مبارزین انقلابی را بسوی حزب توده ایران سازماندهی انقلابی فرامیخواند، وی در عین حال یکی از طرفداران سختی گوش مبارزین تشکیل جبهه ی متحد، همه نیروی انقلابی بود و آثار یگانه راه پیروزی انقلاب میدانست، راه مبارزه مسلحانه را در شرایط حاضر درست نمیدانست و تاکید میکرد که "عده ترین شرایط (پیروزی انقلاب) عبارتند از آزادی توده های وسیع کارگران و دیگر زحمکشان بدین صورت انقلاب اجتماعی و آنگاه هسی آنها و حد اقل آزادی ترین آنها برای جنبانازی و فداکاری در راه آن و همچنین وجود حزب انقلابی و مجرب طبقه کارگر با سازمانهای سراسری یا نسبه نیرومند."

پس از جاده سیاهگل که منجر با اعدام عده ای از جوانان پر شور و فداکار میباشند، تیرایی ضمن یک مقاله ای انتقادی از زنده تحت عنوان "علل اساسی شکست سیاهگل"، تمامی جریان



پرویز حکمت جسو



حوشنگ تيزابى



حسن رزى



محمد حسين معصوم زاده



کرامتله دانشيل



حسرو گلبردى

شرایط حاکم بر آنها مورد بررسی انتقادی قرارداد. وی این شکست را که عده ای نتیجه استیفاء اینس
یا آن رهبر بقلم میدادند شکستی خوانند استراتژیک که وقوع آن در چنان شرایطی ناگزیر حتی و
الزامی و نتیجه‌ی جبری و نه هر چه شرایط عینی و ذهنی جامعه بود.

اثر ارزنده‌ی دیگری که از او میراث مانده مقدمه‌ی ای است بر ترجمه‌ی کتاب "روانشناسی
فریود" اثر کالدین حال که حاکی از تکامل ژرف ایده‌ی تولوزیک اومبیاشد. در این اثر ایده‌ی آلیسم منحنی
و علم اجتماعی فریود مورد انتقاد کوبنده قرار میگیرد. وی در سایر این دیدگاه‌های تحقیقات علمی
و اجتماعی مارکس را قرار میدهد که "دیالکتیک شکل را از تولیدگی ایده‌ی آلیسم زمینی پاک نمود."

او را ماورین سازمان امنیت بود و در زیر شکستجه پهلکت رسانیدند. روز دهم تیرماه ۱۳۵۲
از طرف سازمان امنیت اعلامیه‌ی ای پخش و ضمن آن ادعا شد که "موشنگ نیزایی" یکی از خرابکاران در
مخفی گاه خود در محاصره‌ی ماورین سازمان امنیت افتاد و "بجالت مقاومت مسلحانه و زد و خورد متقابل
قتل رسید."

خسرو گسرخ و کرامت‌الله دانشیان بیکارشان آنتیپان بهم وابسته است که چون نام یکی

از آنها برده شود نام آن دیگری در ذهن میگذرد.

گسرخ در آغاز کار یک روشنفکر دموکرات انقلابی بود. فریضه‌ی اسلوب کار چریک‌های فدائیس
خلق. وی نیز مانند بسیاری از روشنفکران که با وجود دور بودن از مائوئیسم بطور ناخود آگاه تحت تاثیر
اندیشه‌های پانزدهم انقلابی که تمامی مبارزات نه‌ت‌بخش خلقها را در "جنگ پارتیزانی" خلاصه میکند
قرار می‌گیرند، در آغاز کار مسجور نبود. برای پارتیزانی بود و تاریخها را ادامه خلاق لنینیسم میدادند.
اما حقیقت آنستکه وی در آتش‌نکام سوز از لنینیسم هیچگونه اطلاعات دست‌اول نداشت و آنچه باین عنوان
پراور عرضه میشد از راه "امواج" سکننده‌ی اندیشه‌های انحرافی غیر لنینی عرضه میشد و از این جهت تغییر
شکل یافته، مسخ شده و درهم شکسته بود.

خسرو از وقتی دتری ارزنده‌ی ای برنورد آریود متناسب با روحیه‌ی انقلابییش با شاعرانی که شعر
را از محدودی زندگی جامعه خارج کرده و در برنج عاج شعر خالی زندانی میکنند، و مخصوصاً با شاعرانی
که شعر را بصورت کالائی در بازارهای حراج به مشتریهای مجینی عرضه میدارند میریزید.
یکی از دست‌اندرتالیو شعرمندان ای از افکار و اندیشه‌های ارتسیم شده است و در باره‌ی او
مینویسد که چون از زبان این آوان می شنید که "شعر شعاریست" میفکرت لفظ آیه‌های روشنفکرانه را
مثل گاه و طلف جلو ماترینید. چرا نباید شعر شعاریست؟ در جوابی که زندگی‌گترین شباهتی بوجودش
ندارد این گفتارست که بدنه‌ی شعر ناب و چون سیال شعری سینه پاک داریم.

در زمینه‌ی سیاسی نیز در او به پانزدهم از همان آغاز کار دارای یک جنبه‌ی نیرومند واقع‌بینی غاری
از تعبیب و پیشدوری بود که از صداقت وی در منطق انقلابی‌رئانی میداد. همین دست‌وی تونیسج
میداد که چون خسرو در برابر کسائی قرار می‌گرفت که سعی داشتند حزب توده را بخطر این بیان استیفاء
شهریکوبند وی اعتبار کند وی میگفت "یک روز به برای تیرش تمام ندانم تا به با واغتیافات یک سسزب
کافی است."

وی اشتیاق آتشین به بحث برای شرح بیشتر روشن شدن جهت حرکت جامعه و انقلاب
اجتماعی ایران داشت. طرف بحث او گروه‌های مختلف بودند. در جریان این بحثها بود که متوجه شد
مدق بچانباری انقلابی در برابر پارتیزانی و انقلاب مسلحانه در ناساعدترین لحظات تاریخی دوران ما
اورا بر طبعی یکتواید مائوئیسم انقلابی که از واقعیت زندگی در راست می‌مانند. این تردید از راه طبیعی
جستجو نمودیم جستجوی بیشتر واد است. در این تحول فکری افراد توده‌ای از فرفترین تاثیر رای بخشینند
اوست بیج در می‌آفت که راه انقلاب و آمادگی برای انقلاب راه. یکی در بدترین شرایط نیست هر قدر

این واقعیت بر او روشن تر میشد باین افراطی‌تایید تئولوژی حزب نوده نزدیکتر میکردید . در این مرحله بود که وی با تفاق هم رزمش کرامت‌اله دانشیان بدام مأمورین سازمان امنیت افتاد . آنها را طبق معمول به شکنجه گاه بردند . آنها را که تا آن لحظه دست به هیچ عمل مسلحانه نزده و در هیچ جنگ پارتیزانسی شرکت نکرده بودند ، با اتهام توپخانه و سوز و قتل با اعدام محکوم کردند .

در جریان دادرسی نویی سخن به خسرو رسید صدای رساین در صحن دادگاه طنین افکند : "بنام مردم" . این برداشت کلام دادگاه را تکان داد . خسرو خونسرد و مستولی و باوقار فریاد کشید . "از خود دفاع میکنم و بعنوان یک مارکسیست خطابم بخلق وتاریخ است" . رئیس دادگاه ادامه سخن را قضاوت کرد و وی را تا کثیر ساخت تا بجای خود بنشیند .

در آخرین دفاع خود با تاکید بر اینکه حتی از نظر قوانین جابرائتی حاکم بردادگاه مجوزی برای اعدام او وجود ندارد اظهار داشت . "جامعه ایران باید بداند که من در اینجا صرفاً بخاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه میشوم و بردادگاه نظامی محکوم بمرگ گشته ام" . در این دادگاه که آقایان ژورنالیستهای خارجی حضور دارند اعلام میکنم که علیه این پرونده علیه برای «دردان گاه عادی» به تمام مراجع و کمیته های حقوقی و قضائی جهان اعلام جرم میکنم مارکسیست هشتم و شریعت اسلام ارج میگذارم و معتقدم که در هیچ کجای دنیا ، در کشورهای وابسته و تحت سلطه ای استعمار حکومت ملی نمیتواند وجود داشته باشد مگر آنکه حتما یک زیربنای مارکسیستی داشته باشد ."

کرامت‌اله دانشیان ضمن دفاع آخرین خویش اظهار داشت:

"دادگاه اول بنیادسرایط فاشیستی حاکم بر آن دفاع مرا تا اتمام شنید . اگر وحشتی از نیروی انقلابی و مبارزات مردم ندارد و در واقع بمرگ طبقه حاکم بر ایران مومن نیستید ، تاریخ این واقعیت را نشان داده و خواهد داد . ایمان ما به پیروزی جنبش نوین ایران و سراسر «جامع طبقاتی» جهان ، عظیم ترین قدرت است . اینرا هم بگویم که مارکسیسم هیچگاه مورد خوش آیند طبقات حاکم و وابستگان آنها نیست"

صبح روز ۸ بهمن ۱۳۵۲ او و هم رزمش کرامت‌اله دانشیان را به میدان اعدام بردند . آنگاه که سربازانی برای بستن چشمهای خسرو بسوی او رفت خسرو با صدای آرام وی گفت : "داداش ، چشمهای مرا ببند . میخواهم طلوع خورشید را تماشا کنم" . آنگاه که خورشید بر مید خون ارغوانی این د مبارز در زمین اعدام اشعهی زرین آنرا درخود منعکس ساخت .

در این دههی اخیر مبین مایوسه عرصه پیکارهای گوناگون و خونین مردم بوده است . از یک سو طبقات مستکثر برای تأمین بدوی ترین و ساده ترین مسائل زندگی خجسته و تحصیل حداقل حقوق انسانی واجتماعی خود بکنشک ظواهرات و اعتراضات سازمان یافته و اعتراضهای متساوی به نبرد ادامه داده اند . در تمام موارد برای سرکوب این اجتماعات سوزنوزده قوای مسلح وارد میدان شده و ظواهرات آرام این زحمتکشان را بخون کشیده است . در جریان تعداد بیضاری از این مردم زحمتکش و بی نام و نشان بخون خود در غلطیدند . اما علیرغم این - رگیبها باز در اینجا و آنجا پیروزی خائس بدست آورده و رژیم را تا کثیری به برخی عقب نشینی . . . و مانورها کرده اند .

از سوی دیگر موارات این شیوهی مبارزات ، قشرهای خویشی از مردم بیدار دل و شریف رندارای روح انسانی که نمیتوانستند در جریان نبرد بین نیک و بد ، آزاد و وابستاری بیطرف بمانند ، گروهی که میباید ان رزم کشانیده شده اند که برجسته ترین آنها گروه "جرنگهای فدائی خلق" و "سازمان مجاهدین خلق" میباشد . یکی از پدیده های نوین در طی مبارزات دهه های اخیر اسلامیه و شیوه های خائرسریدر سستگاه این گروه در پیش گرفته اند . حزب مادرانستاد خویش نظر صحیح خود را پیرامون شیوهی مبارزه و گونگی بشر رساندن نبرد انقلابی توده ها بیان داشته و در این "بی افزود" جای تکرار آن نیست .

با اینحال شایسته یاد آوری است که اندیشه انحرافی مائوئیسم نتوانست با آسانی بین گروه‌های انقلابی اصیل حیثیت و اعتباری بدست آورد و آنها را مبدل بیابگاه خود کند. حتماً بسیاری از این مبارزان راستین در برتوی صداقت انقلابی خویش آن قسمت ازین اندیشه های انحرافی را که بر محور خصومت با اتحاد شوروی وارد نگاه سوسیالیستی و حزب توده‌ی ایران میگردید شدیداً مورد انتقاد قرار دادند و به سوسیالیسم بمطابقت راه حل تضاد های جامعه و رهنمای توده های زحمتکش از ستم سرمایه خالصانه، اگرچه مبهم غالباً و ناپخته، عشق ورزیدند. محضاً تأثیر مخرب اندیشه های ضد انسانی دس مائوئیستی که تنها نوعی نبرد مسلحانه گروه پیشتاز با بمطابقت انکوی واحد مبارزه تمام کشورهای جهان قطع نظر از شرایط و مشخصات داخلی هر کشور مرصه میکرد، در تعیین شیوهی نبرد آنها کم نبوده است. جوانان پرشور و ناشکیبا خیلی زود محصور طنین این اسلوب نبرد میشدند بدو اینکه بیراهه فعالیت های نافرجام و شهادت آنها اثری در پیشبرد انقلاب و سازمان نبرد انقلابی توده ها نداشته باشد. ولی آنچه در اینجا میتواند مطرح باشد صداقت و فداکاری شایان تحسین آنها و مقاومت و دیربازی آنها است در برابر تمام شداید و فجا یح رژیم، و از این رو میتوانیم با صداقت تمام بگوئیم که خاطره ی آنها برای ما پس گرامی و ارجمند است.

بر سردن نام تمامی شهیدان این گروهها که جان پیر سر آرمانهای انسانی خود گذاشته اند در این پی افزودن " ممکن نیست" قطع نظر از تعداد بی شماری که یاد در جریان نظامات و یا ضمن حوادث مختلف بخون کشیده شده اند و شماره ی آنها فزون از هزاران است، تعداد افرادی ام از جرگه ی نامجاهد یا وابسته بگروه های مستقل که طی زد و خورد ها بقتل رسیده یا زیر شکنجه شهید شده و باید ست جوخه های اعدام تیرباران گردیده اند، حتی این دهه از ۶۰۰ تن تجاوز میکند. بعنوان نمونه تنها میتوان از معدود از آنها نام برد بدون اینکه مبارزه و شهادت تعداد کثیری را که ذکر نامشان میسر نیست ناچیز بشماریم.

" بریکه های فدائی خلق " یکی از سازمانهای است که در طی دهه ی اخیر طغات بی شماری متحمل شده است.

حادثه ی فاجعه آسان سیاه کل محصول یکی از نخستین فعالیتها و درگیریها، عده ی چریکها بوده است. در ۱۶ بهمن ماه ۱۳۴۸ گروهی از چریکها که عنوان " دستة جنل " یا آنها انقلابی گردید طی برخوردی با افراد پاسگاه زندان مرمن سیا کل در لیان در محاصره عده ی کثیری از نیروهای مسلح که در زیر پوشش چندین دلیکوتر نظامی فعالیت میکردند افتادند. نیروی دشمن چندین ده برابر و با انواع سلاحهای مدرن مجهز بود. حلقه مبارزه هر روز تشکر میشد. زد و خورد در قلب جنل تا اوایل اسفند بطول انجامید و طی آن از چریکها محمد رحیمی سامی و مهدی اسحاقی شهادت میدادند. در فاصله کمتر از سه هفته بدنیال یک محاکمه مخفی بقیه افراد گروه بنامهای زیر تیرباران شدند: علی اکبر صفائی فراهانی، علی دانش پورزاد، احمد فرهودی، سیف دلایل صفائی، محمد دادی - فاطمی، شجاع اله میشدی، اسکندر مرتضی رحیمی، ادی بنده خدا لشکری، محمد دوشنگ تیری،

محمد علی محمد قندی، حلیل افغانی، غفور حسین پوراصیل

بدنیال این کشتار، در تهران محاصره و کشتار و توقیف دسده های مختلف چریکها که سازمان امنیت بجایگاه آنها پی برده بود آغاز گردید. طی حمله های شبانه یاروزانه عده ی زیاد از این فدائیان کشته شدند و عده ی بیشتر بچنگ سازمانها افتادند.

از جمله شهیدان اند: اسکندر صادق نژاد، امیر سوز پیمان، رحمت بیرون تری و سپس احمد زاده جا، فناقی، دا، صلاحی، دا، صفاوی، اشتیانی، خرم آبادی، انزلی، نایدل، ملکی تیریزی، دقانی، توکلی، اریان، بیریم و دیگران. و در آنها نفر دیگری

در سال زمان مآخذین خلق ایران خانواده‌ی رضائی از جهت شرکت فعال تمامی اقصاد خانواده در رشد و ترقی نمونه برجسته‌ای است. کوشش‌های ارزشمند حال این خانواده را دفاعیات مهنی رضائی روشن میکند.

مهدی رضائی فرزند نوزده ساله‌ی این خانواده آنگاه که در جنگال در خیابان ساواک اسیر بود هم بعلت مشارکت خود در فعالیت‌های فرهنگی و هم بد آنجهت که مأمورین گمان میکردند او را از مخفی‌گاه برادرش رضا رضائی اطلاع دارد پنهان‌کننده افتاد. چهار ماه متحمل انواع شکنجه‌ها و ضربت‌های روحی شد. آنگاه که ساعات شکنجه بدنی تمام میشد در معرض ضربت‌های روحی قرار میگرفت. رقابیت را کشته‌اند، هرگونه مقاومتی در هم شکسته شده، همکاری تسلیم شده‌اند. "تشریح‌ای که شامل شرح مقاومت و متن دفاعیه‌ی مهدی میباشد مینویسد که علیرغم تمام این شکنجه‌ها و ضربتها مهندسی تسلیم ناپذیر برجای ماند. "مهدی اطلاعات زیادی داشت که مدعی سالم ماند، "زیرا وی در تمام احوال پیوسته بانقلاب می‌اندیشید."

وی ضمن دفاعیات خود از سابقه‌ی زندانی خویش، از توجه پدرش برادرانش مخصوصاً احمد رضائی در تربیت انقلابی وی بی‌شائبه‌ی یک سنت کهن اسلامی سخن میگفت و آنگاه چنین توضیح میداد: "شکایه در آذر ماه ۱۳۵۰ رضا از زندان کریمت باعث شد که پدر شصت ساله من را دستگیر و مدت چند ماه زندانی کردند. در سپتامبر ماه سال ۱۳۵۰ طی زند خودی که بین مأمورین ساواک و برادر هم احمد صورت شرکت احمد بشهادت رسید." و آنگاه این پرسش را بیان می‌آورد: "چرا بهترین جوانان میهن با که در کار و تحصیل به نیکی و صداقت و سمیت و احساس مسئولیت شهرت داشته‌اند مبارزه‌ی روی آورده‌اند؟ بجای مبارزه با مملول باید با علیت مبارزه شود." و در پاسخ می‌نویسد: "تا ظلم هست مبارزه هست تا مبارزه هست شکست و پیروزی هست. ولی پیروزی سرانجام متعلق به خلق است. اینرا تاریخ می‌نویسد. اینرا خلقها می‌گویند و خلقها حقیقت را می‌گویند."

ازینج برادر خانواده‌ی رضائی سه تن بشهادت رسیدند: احمد، رضا و مهدی. یکی از خواهران ناکزیریزندگی مخفی شد. یک خواهر دیگر بنا به منطقه بزرگان افتاد و یک کودک وی در زندان متولد شد. یک خواهر دیگر نام شهین و همچنین مادر آنها و شوهر فاطمه، همه زندانی هستند. چهارمین برادر، محسن رضائی هنگامیکه بزرگان افتاد هیچده ساله بود.

فهرست شهدای سازمان مجاهدین خلق ایران نیز همی طولانی است:

سعید محسن یکی دیگر از مبارزین راه حق و آزادی بود که بدام سازمان امنیت افتاد و پس ازیک دوران شکنجه‌های توانفرسا بدگاه کشیده شد. وی با همه مخالفت شکنجه‌ها و بیم اعدام هیچگاه پای عمت سست نکرد. ضمن دفاعیاتش پس از بیان مقدمه‌ای درباره وضع خانواده‌ی وی و معتقدات اسلامی خویش درباره‌ی نبردی که در ایران جریان دارد گفت:

"چنگی است میان حق و باطل که در یکجهت آن دشمنان خلق مجبور بآزمودن شکنجه و سلاح و در جهت دیگر آزادی‌های آرزین توده‌ی زحمتکش و دست‌پینه‌ی پستی کارگران و دهقانان قرار گرفته است. ... هدف ما اجماع هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان است تا در هر تو چنین سیستمی استفاده‌ی های انسانی را برای رسیدن به کفالات عالییه و رفعمون باشد."

وی بسائقه معتقدات اسلامی خود به علی و نبرد او علیه جبروت فساد و ستم اشاره کرد، و در این زمینه در پاسخ رئیس دادگاه که از بهار داشت علی در دنیا یکی بود، وی چنین گفت: "شخصیت علی در تاریخ پیروی نادر است ولی فکر علی، سیستم علی یعنی قیام علیه ظلم و احماء آن و ایجاد وحدت و برابری برای بشر امروزه تنها یگانه نیست بلکه نهایت آمال و آرزو است."

حاجتی نیست، بلونیم اگر بزم مسجد محسن تنها همین دفاعیه هم میبود بران محکومست او کفایت میکرد. پس از چند روز پسند مکه شده ی اورا بستون اعدام بستند ویزند نانی شرافتمندانه و مشحون از فدائیکاری و ایمان او بحقیقت عدالت پشری خاتمه دادند.

ناصر صادقی، علی میرین دوست، مسعود رجوی و محمد بازرگان در یک گروه یازده نفری در سال پنجاه و پنج امنیتی ها افتادند. سر نوشت آنها همان مسیر را پیمود که سر نوشت دیگر مبارزان. این مبارزان که دوران شکنجه را با گردن فرازی به پایان رسانیده بودند، در دادگاه و در قبایل بیم اعدام، در پاسخ دادستان بد قاع از عقاید خویش برداشتند. رجوی گفت: "در قرآن آمده است که رکسی تا آنجا مالک شئی است که خود برای آن زحمت کشیده باشد. این چیزی است که مارکسیسم و سوسیالیسم انقلابی هم میکند. انقلاب اکتبر ۲۰۰ میلیون مردم شوروی را آزاد کرد و دولت شوروی بعد از انقلاب اکتبر همه امتیازات استعماری تزارها را از بین برد."

ناصر صادقی ضمن دفاع خود گفت:

"ما مسلمانیم ولی به مارکسیسم میتوان یک مکتب مترقی اجتماعی احترام میگذاریم." دادگاه احکام محکومیت آنها را در برابر آنها نهاد. صبح روز ۳۰ فروردین ناصر صادقی و علی میرین دست

و محمد یازگان همراهِ شاهید علی باکری از یک گروه دیگر پیچیده اعدام بسه و شهید شدند.

در فروردین ماه سال ۵۴ ساواک دست به تبهکاری فحیحی زد که سالها پیش از آن در مورد

مبارزان توده ای اعمال کرده بود. قتل هارم کره ۹ نفری بیژن جزینی، پلنوم یازده هم که به مرکز ی

حزب توده ای ایران در پیام خود راجع به این سیاهکاری اعلام میدارد که ۹ تن زندانی با ساسی بیژن جزینی،

مشعوف کلانتری، عباس سورکی، حسن ظریفی، عزیز سردی، مصطفی جوان، احمد جلیل افشار،

محمد جهان زاده و کاظم ذوالنور در اثر یک توطئه فحیح و میخون اینکه کجا قصد فرار داشته و حین

فرار یقتل رسیده اند. جمعا بدست مأمورین زندان کشته شده اند. پیام پلنوم حاکی است که هدف

این کشتارها نابود کردن مخالفان رژیم و ایجاد محیط ره و وحشت بوده است. رسپرادامه میداد:

"پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ای ایران با افشای این بیه چنایات فحیح و هول انگیز با اعلام

خطر مرگ برای هزاران نفر از فرزندان بیگناه همین ما که نشانی جز علاقه با آزادی و عدالت و استقلال

ملی ندارند، از تمام نیروهای مترقی جهان، از سازمانهای دموکراتیک بین المللی، از کلیه احزاب مترقی

از سازمان بین المللی ففو واپسه سازمان ملل متحد، از کمیسیون حقوق بشر واپسه باین سازمان،

از آقای والد هایم دبیر کل سازمان ملل متحد، از شخصیتهای علمی، ادبی و فرهنگی جهان میطلبید

که بپاری زندانیان سیاسی ایران برخیزند و برای نجات جان آنان از هر اقدامی که میتوانند خود داری

نویزند."

چنانکه پیش از این اشاره شد اپوزیسیون کنونی در ایران طیف وسیعی از گروههای مختلف را

در بر میگیرد یکی از آنها که بخاطر ترکیب کارگری خود و سخنان پر شور انقلابی اعضایش بلند آوازه است

گروهی است که شمایی کثرتی، شوشنگ ترک، ناصر مدنی، ناصر کریمی و بهرام طاهرزاده از برجستگان

آن بوده اند. آنها در جریان فعالیت خیمتر جنگ سازمان امنیت افتادند و پس از گذراندن دوره

شکنجه، پیچیده های اعدام بسه و تیرباران شدند.

شرکت فعال زنهای ایران در مبارزات اجتماعی امر تازه ای نیست. از همان سینه دمنهخت

مشروطیت، همین ما پیوسته در تمام موارد و مراحل شاهد مشارکت این "برده شینان" در انقلاب

اجتماعی بوده است. در سالهای پنجاه نیز عده ی زیادی از بهترین و قداکارترین زنان و دختران نیز

پس از قهی شور انقلابی در این مبارزه ها شرکت جستند و حماسه شان ز یاداری، از جان گذشتگی بخاطر

آزادی خلقهای همین خیمتر آفریدند. علاوه بر بسیاری زنان و دختران کارگر و دانشجو و دهقان

که در اعتمبات و تظاهرات بشهادت رسیدند از تنی چند از زنانی که جان بر سر آرمانهای انسانی خود گذاشتند یاد میکنیم .

مرضیه احمدی اسکویی از جمله چریکهای فدائی خلق، از چهره های درخشان این گروه است که ترجمه سرشار شاعرانه، استعداد ممتاز نویسندگی، و شور و هیجان پایان انقلابی را در وجود خود جمع دارد . وی در حقیقت پسرزاد شهر شعراست . نمونه غائی از اشعار او باقی است که از حدت و طبع، زیبایی فکر، سلامتی روح، و شور و جوان انقلابی او حکایت دارد . داستانهای کوتاهش که شملگی پایه و مایه ای انقلابی دارند او را نموده ان چهره دست معرفی میکنند .

وی در یک خانواده می میان حال دهقانی در شهر کوچک اسکوزاده شد . از همان دوران کودکی متوجه شگاف بزرگی بود که زندگی او را از طرفی از مردم شهری دست تراز خودش، و از سوی دیگر توانگران که همه چیز در اختیار داشتند مجزا میساخت . در دوران کودکی هم در آموزشگاه تحصیل میکرد و هم بمنظور کمک پدر در خویش بزمیر میرفت و در شریک و شراو کار میکرد . با مرارت فراوان وارد دانشسرای تبریز شد . پس از سه سال آموزشی در قطب اطراف به تهران رفت و در جرگه های سپاهیان دانش در آمد و در آبادیهای اطراف تهران مجددا در نقاط مهم جنوب بکار پرداخت . در زمانی ایمن مدت برای آنکه با واقعیت زندگی مردم محروم میهن خویش آشنا باشد با کودکان منسوب به شهری دست ترین خانواده ها رفت و آمد برقرار میکرد و برای داستانهای خود مایه می اندوخت .

مرضیه بادل و جان شیفتهی مشارکت در امر انقلابی بود اما پیش از آنکه به راه درست مبارزه سالم دست یابد مانند بسیاری جوانان ناشکیب و ستاب زده ای دیگر در پیراهن فعالیت چریکی افتاد . در سال ۱۳۵۱ با اتفاق نادر شایان، حسن رویینار عده ای دیگر گروهی چریکی تشکیل داده فعالیت بدکل نبردهای مسلحانه پرداختند . طولی نگذشت که ناگزیر شد زندگی مخفی اختیار کند . آنگاه که نادر بشهادت رسید مرضیه بمن تاه ای پادار دادند و او که پس از مرگ فرزند خود جان او را گرفته بود و درین چریکها از استقامی فوق العاده برخوردار بود او هم " رفیق مادر " خوانده میگردید تا این نوشت :

" رسم اینست که به محبوبترین کسان ندیده ان میدهند ، و من احساس فراوان فکر کرده ام برای یک رفیق بزرگوار به ندیده نایسته ان بتوانم به هم و با خود گفته ام : " ابریشانی . همینستوده ان وقتای ، فدائیکار پدانی ، ان همیشه نایسته باشی رفیق مادر ، با شهادت ترین رفیق را ، دوست بدارن میتوانی از قهرات خون خود دست غلی بپوشی ، روزی که در راه رهایی توده ها آخرین شایسته را کردی ، و آنگاه که آخرین تیرت را در قلب دشمن نشاندن ، بران مادر بفرستی . شاید این سدیهای باشد که جوانی آنرا بی سراسر به شایسته ترین رفیق تقدیم کنی . "

آرزوی خیلی زود فرا رسید . در هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۲ طی یک نبرد رود روویسا دشمن ، ولی بکلی نابرابر و نامتداول بیکر غرقه در خون شد .

ان ۱۳۵۴ برای مبین ما ارمغان خوبی به همراه داشت . در این سال برای نخستین بار در تاریخ ایران دختر پنجم میزبان اسر زاده ای کرمانی به دین اعدام است . روز سه شنبه ۱۳۵۴ این سال بود که زمین اعدام این اقتدار یافت که از خون زنی گلگون فرد .

چند ماه بعد ، ۲۴ روز ، ۱ شهریور ۱۳۵۵ قاجمعه تشریفه میگرد اعدام روحی آن شران بدست بوجه ان اعدام شایک شدیدی .

روز ۲۹ آذر همان سال زهرا قاضی در میدان اعدام بخون خود در عقیدت شهادت رسان . ۵۵ بیست و پنج زن و دختر بدست جادان سازمان امنیت شهید شدند . شهیدانی که مادرین دارم قبل از هر چیز یک نبرد میهنی ، اجتماعی و طبقاتی است ، چه

در عرصه‌ی ایران در برابر دستگاه فرمانروا وجه در عرصه‌ی جهانی در برابر امپریالیسم بین‌المللی در این نبرد باید با انقلابی ترین طبقه، پیاده کثیر زحمتکشان متکی بود، باید در وهله اول به بیداری آنها و کشاندن آنها ب میدان نبرد کوشید و آنگاه میتوان در آغوش امواج این نبرد طبقاتی با اطمینان پشتا پرداخت و خود را در وسط کوسه مانعها تنها احساس نکرد. راه خاراگین انقلاب اجتماعی در جریان یک نبرد طبقاتی بزرگ تنها از طریق اتحاد همه نیروهای ملی و مرفقی و با حرکت آوردن انقلابی ترین طبقات جامعه میتواند با پیروزمندی طی شود.

مقابلا بزرگترین آفت هر انقلاب که ریشه‌ی آنرا موجود و آنرا مستعد فروریختن میکند تفرقه نیرومائی است که در میان رسانیدن موفقیت آمیز انقلاب نفع مشترك دارند. با توجه بهمین واقعیت است که حزب توده‌ی ایران از آغاز تشکیل خود این راه، راه متحد ساختن نیرومائی انقلابی را برگزیده و در مدت سی و پنج سال عمر پرماجرا و در عین حال پرشمر خود یکدم از تکاپو در این راه باز نایستاده و پیوسته و نمایای کلاسیک های مارکسیسم را بمنای پایه فعالیتهای خویش در مرکز کار خود قرار داده که حصول پیروزی در یک انقلاب اصیل کار عمومی توده هاست و پیروزی در گرو اتحاد عمل تمام نیروهای انقلابی و مرفقی است، مبارزانی که ارضیه محتوی شهیدان خلق را گرامی میدانند بساین راه وفادار خواهند بود.

www.iran-archive.com

سرود شهیدان

www.iran-archive.com

به فردا

به گلگشت جوانان ،
یاد ما زنده دارید ، ای رفیقان !
که مادر طلعت شب ،
زیر پال وحشی خفاش خون آشام ،
نشاندیم این نگین صبح روشن را ،
به روی پایه انگشتر فردا .
و خون ما ،

به سرخی گل لاله ،
به گرمی لب شیدار عاشق ،
به پاکی تن بیرنگ زاله ،
ریخت برد ییوار هر کوجه .
ورنگی زد به خاک تشنه هر کوه .
و نقشی شد به فرش سنگی میدان هر شهیری .
و این است آن پرند نرم شکرگزی ،
که می بافید .

و این است آن گل آتش فروز سعیدانی ،
که در باغ بزرگ شهر میخندد
و این است آن لب لعل زنانی را ،
که می خواهید .

و بریزند ارواح ما ،
اندر سرود عشرت جاویدتان .
و عشق ما ست لای برگهای حرکتایی را ،
که می خوانید .

شما ، یاران ! نمی دانید ؛
چه تنهایی تن رنجور ما را آب می کرد .
چه لبهایی به جای نقش خنده داغ می شد .

- وجه امید هایی در دل غرقاب خون ، نابود می گردید .
ولی ما ، دیده ایم اندر شبان دهره خود :
سرآزاد مردان را افزا ز چوبی دار .
حصار ساکت زندان ،
که در خود می فشارد نغمه های زندگانی را .
و رنجی گان درون کوره ی خود می گذارد ،
آهن تنها
طلسم پاسداران فسون هرگز نشد کارا .
کسی از ما :
نه پای از راه گردانید ،
و نه در راه دشمن گام زد .

- و این صبحی که می خندد د بروی بامهاتان
- و این شوشی که می جوشد درون جامهاتان
- گواه ماست ، ای یاران !
• گواه پایمردی های ما .
• گواه عزم ما ، کز رزمها جانانه تر شد .

www.iranarchive.com

گل پولاد

بازای کزبه بتاز
بر سر همزه من ، کودک من ، خواهر من ،
بازای بوسه‌ی شلاق بیوس
گونه دختر من ،
داغ گذار
بر دل مادر من ،

با شکوفای شود از داغ سیه روز سپید
تا که اشکی نتچکد ، رحم ببرد جاوید ،
باز بر نعلش رفتان من ای دیو برقص
دسترنج همه یاران تو بتاراج ببر
شعله درد فتر آموختی هادرکتس
باسم اسب تن شهر برآخته بکوب
هرچه خواهی بکن ای مست می بیگانه
تا تا تاگر رقص تو و بیتابی من
راز تلخی که ندانسته ، بداند اکنون ،

خون اگر نقش ستم بر رخ یاران بنوشت
 خون گرمی که بهر چهره دوید
 رنگ ترسی که ندید
 سر مغرور رفیقان که شکست ،
 نشکسته است غمخواری که در اوست
 کز چه دژخیم سر راه گرفت ،
 ره فردا که نیست .
 با هجوم تو و غارتگری شد آزاد ،
 هر کتایی که تنش در قفس چوبین بود .
 آشیانی ز رفیقان من ار سوخته شد ،
 برگ آتش خور آتش در جان ،
 برگ یاد آور بر باد نشین ،
 بیشتر شعله زند خانه پوشالی تو

دیدی آخر تو که در کشفکش نبره و چشم ،
 برق چشمان رفیقان همه جا کور نمود ،
 برق سرنیزه یاران تو را
 کز چه یک اختر تابنده نبیند دیگر
 سحری را که براه است براه
 کز چه آن دختر بی چشم بدل می بیند ،
 پس از این سایه چینی خورده ای سیاهی پدر
 لیک کور است تو را دیده امید هنوز
 روزه در پهنه نیلی شب ملت من می دیدی
 کاین همه اختر جاوید درخشنده که هست ،
 پاسدار سحر است !

باز ای گزبه خونخوار پتاز
 روی این مزه سی سبز جوانی و نشاط
 روی این سفره رنگین حیات
 زبر و روکن همه هستی ها
 کینه در کام زمینهای عطش کرده بیاش
 چون ندانی که اگر خشم بر وی درونی

روی این دشت بزرگ
گل آن نیست گلی ، که درو بتوان کرد
کس نچیده است آتش
کس نه انباشته طوفان درمشت
هیچکس خوشه‌ی خورشید نکرده است درو
کوش میدار که باز از دل آن ویرانه
از بر خانه‌ی مخروبه صلح
از پس و سردر پنکسه‌ی کانون جوانان دلیر
از بن هر دل آشفته برآید آواز
ونه آواز ، سرود
بانگ بیناد جهانی بهتر
غش فتح دگر باره سراینده و پیر آواتر
که بر آن باد درود
آهن تنگه نباشد دل بیدار
که هست

گل پولادی در کام خطر یافته آب
نیست آن گل رویانی مهتاب پسند
نیست آن گل گل‌دانی برجوی نشین
هست این گل کرداب رو توفانرا
گل افروخته‌ی آتش خیز
ریخت باران و تپه‌ی شد دل آن ابر کران
آسمان در دل خود زاد هزاران خورشید
روی که‌واره‌ی رنگینه کمان

هرچم صلح سپید •

مرگ در هر حالتی تلخ است ،
اما من ،
دوست تر دارم که چون از رو در آید مرگ
در شی آرام ، چون شمع شوم خاموش . . .

لیک مرگ دیگری هم هست ؛
در دناک ، اما شگرف و سرکش و مغرور
مرگ مردان ، مرگ در میدان ،
با طعنه های طبل و شیون شیور*
با صغیر تیر و برق تشنه شمشیر*
غرقه در خون ، بیکری افتاده در زیر سم اسبان !

مرگ دیگر

وه ، چه شیرین است
رنج بردن ،
یا فشردن ،
در ره یک آرزو مردانه مردن !
وتدر امید بزرگ خویش ،
با سرود زندگی بر لب ،
جان سپردن !

آه ، اگر باید
زندگانی را بخون خویش رنگ آرزو بخشید ،
و بخون خویش نقش صبرت دلخواه زد بر پرده امید ،
من بجان و دل پذیرای شوم این مرگ خونین را !

آنها که مرده اند نمردند ،
از ماکسی نمردند رآنروز
دشمن نمود آنسهمه بیداد ،
اما نشد از آنسهمه بیروز .

خونسپا ، بسی بروی زمین ریخت ،
بسی آرزو بسینه درون مرد .
بسیار کشته شد ز رفیقان ،
دشمن ولی شکست ز ما خورد .

هنگام بازگشت درینجا !
از جمع مانبودتنی چند
چندین نفر ز جمع رفیقان ،
هنگام بازگشت نبودند .

آنها به تیر دشمن خونریز ،
از پاد رأیدند سرافراز .
تاد ز مسیور خویش نویسند ،
با خون سرخ قام یکی راز .

رازی که ایست داد ، بتاریخ ،
" تاریخ رنج بردن انسان " .
بکسود شاهراه جدیدی
در پیتر پای خلق پریشان .

آری بخون سرخ نوشتند
آنروز راز خویشتن آنها
زین رو نمرد ، اندو نمیرند ،
از ماکسی نمردند رآنجا .

آنها که مرده اند

لب رازدار من

آن لب که بوسه زد علم خشم توده را
شلاق جور نشنودش ناله ها و راز
بر این لب کبود ، خموشی است پایدار
تا روز رختخیز که گردد دو باره باز .

بگذر تو ای فریب و بگویشم دگرمخوان
از تلخی شکجه و شیرینی نجات
از بوسه های مادر و دلجویی پدر
از خنده های کودکم آن غنچه حیات .

بگذر تو ای فریب و بدر پرده ی دروغ
آغوش مادری نبود جای خائنین
بر چهره سیاه و گشکار یک پدر
فرزند جای خنده زند مشت آهنین .

عمیان خاموشی که بکار است راه ما است
سر باز این وظیفه لب راز دار من
خلقی گرسنه هر شبه خمید بشام نار
اندر امید دیدن می شب زند دار من .

قد رسای دار اگر در نبرد ما
ز انبوه نعش مردم بیدار خم شود
یکدم گمان بر که ز طغیان این سکوت
موجی فونشیند و این خشم کم شود .

بس ای لب شکسته که فدای قهرمان
درد امن سکوت تو پرورد میشود
خونین شو و دریده شو اما بیاد دار
آینده ؛ ملالی گسترده می شود !

بشکن تنم ، شکجه محال است زبرد
رازی تو بشنوی زمین و شرهان من
بشکن تنم که بشکنم آخر من این سکوت
پیمان زندگی است سپرده لبان من

خنده شاه

شاه می خواهد بخندد
شاه می خواهد بخندد
گوش دارید ای رفیقان !
زیر طاق معبد بشکسته‌ی بت *
انتم کاس خنده‌ی شومی بپیچید *
در فضا غلطان شود آرای دردی *
مرگه بال و پر کشاید بر فراز جان خلقی *
اشکها آندین کند رخساره هارا *
سینه‌ها درهم بریزد *
دیده‌ها در خون نشیند *
شهر در تاریکی غم خانه گیرد
ملتی گریان شود * سرنیزه‌ها سرها شکافت *
جز چنگاچاک سم اسبان و تیغ نفته باران *
کس صدایی بر نیارد
شاه می خواهد بخندد

شاه می خواهد بخندد * لیک خلق زنده من *
خنده هارا بشکند در کام و ناگاش نماید *
زهر در جاش نماید *
دختر خشم گران ملتی را
پیش چشمانش کشاید *
کینه هارا باز گوید *
همچو دریا حج گیرد تا فراز شانه اش *
چشم در چشمان خاشن دوزد و حق را بگوید
بسانگه بود آرد بمردی *
مرگه بر جلاد خاشن *
مرگه بر دژخیم دشمن خواهد بد دل *
داغ نفرت بر چبین وی بکشد *

قهرمانان ره آزاد مردی !
کز زبان ملتی نریاد خشم آتشین را
از پس سرنیزه‌ی خونین نوح پامداران ،
دست از جان شسته بکوبید بر مغز ستمگر ،
پیش آرید اینک آن پیشانی مغرور خود را
با سرود زندگانی ، بانوای شادمانی
تا نشان اختار ملت آزاد ، ام را
زینت افزای سر پرشورتان سازم و تیغان !
کل بریزم برد هائی کز دل من حرف گوید ،
غرق اندر بوسه سازم دید می پر باوتانرا ،
زین همه مرد انگل الهام گیرم ، توشه گیرم
تهرمانیها فراگیرم ز همراهان پردل .

ای تبه کار سیه دل !
چنگ و دندان را فرو کن !
سرمه لاک خود فرو بر !
آتش عصیان ماگر شعله گیرد ،
در نوردد کاخها را ،
زنگ هرگه آید بگوشت ،
نوست ما باشد اینک
خلق می خواهد بختند ،
خلق می خواهد بختند .

آنها سه تن بودند

اینجا بزیخاک
آرام و بی صدا
از کارمانده است ، سه قلب پراز امید
خفته است دیدگان سه سیمای نورسید
اینجا ، در این مزار
در زبیرخاک سرد ،
ناگفته رازهای نهان مرد ، روی لب
آهنگ عشق و زمزمه کنگ تپه شب
مانده است ناتمام ،
اینجا ، در این سکوت ،
در برکهای زرد ،
که دامان همی کشند ،
چون روح گمشده پسر اشیب گورها ،
همراه بانگ شیون خابوش باد سرد
می افکند طنین :
لالای مادری که گمان می کند هنوز
رفته است نوجوان عزیزش بخواب خوش .

اینجا خواب ناز فرورفته "مصطفی"
اینجا فرو تپیده دل گرم "قندچین"
اینجا "شریعت رضوی" بسته دیدگان
اینجا بجزیر خاک ، نهان قلب ملت است
اینجا ، در این مکان ، سه گل خون شکفته است
فرزند خلق در دل این گور خفته است
و آن خلق بی شکست ،

با خون سرخ خویش ،

اینجا ، در این مزار نوشته است یادگار !
اینجا ، بجزیر سایه سرنیزه های سرد ،

نورس جوانه ها ،

کز بوستان خلق ،

بادست دشمنان بشکسته است ساقشان ،

خوش آرمیده اند همه در کنار هم .

آنها سه تن بدند ،

سه شاخ از سه بوستان ،

اینجا سه تن ، سه رنج ، سه امید گمشده

آرام خفته اند .

اینجا ، میان پنجه دریای پر موج ،

در زیر آبر تار ،

اندر غمیو رعد ،

همراه باد و برقی ،

روزی ، دمی ، سه قطره شفاف و تابناک

آرام در دل سدای زندگی چکید ،

تا آورد بیبار

روز دگر سه گوهر بر بار افتخار ،

آنها سه تن بدند و چو بسیار دیگران

هرشتند پایه پهنه دنیای بیگوان

اما زمان مرگ

آنها سه تن بدند که مردند قهرمان !

آنها سه تن بدند که ماندند جاودان !

پس از من شاعری آید

www.iran-archive.com

پس از من شاعری آید ،
که اشکی را که من در چشمم رنج افروختم ، خواهد سترد .
پس از من شاعری آید ،
که قدر ناله های مرا که گستردم نپسنداند ، گلوی نغمه های درد را خواهد فشرد .
پس از من شاعری آید ،
نه در کوهواره نرم سخنهایم ، شنیده لای لای من ، که پیوند طلایی دارد او با من .
و این پیوند روشن قنبره های شمرهای بیکران ماست ، ولی
بیگانه ام با او ،
غریب است او برای من ، واو زیبای شمرم بکنج موزه اندازد .

پس از من شاعری آید ،
 که شعر او بهار بارور در سینه اندوزد •
 نمی انگیزدش رقص شکوفه های شوم شاخه‌ی سبز •
 که چشمانش نمی پیوید سکوت ساحل تاریک را چون دیده فانوس ،
 و او شعری برای رنج یک حسرت ، که بر آشکی است آویزان ، نمی سازد •
 پس از من شاعری آید ،
 که میخندند اشعارش ، که می پیوند آواهای خود رویش ،
 چو عطر سایه دار و دیرمان یک گل نارنج ،
 که می رویند الحانتش غبار کاروانسهای قرون در دو خاموشی •
 پس از من شاعری آید ،
 که رنگی تازه دارد جمبه رنگه او ،
 ز یادید صورت خاکستر از کانون آتشیهای گرم خاطر فردا ،
 زند بر نقش خونین ستم رنگ فراوشی •
 پس از من شاعری آید ،
 که طوفان رانی خواهد ،
 نمی جوید امیدی را درون یک مدف در قعر دریا ،
 نمی شوید موج اشک چشم آرزویش را •
 پس از من شاعری آید ،
 که می روید بساط شعرهای من ،
 که می گوید همه گلنهای روح من ،
 نمی گیرد بخود زیبایی پیر ، نگاه جستجویش را •
 پس از من شاعری آید ،
 که با چشم ندارد آشنایی ، آسانهای خیال او ،
 و او شاید نداند ، میگذشت جوانی را ز لبهای جهان من •
 و او شاید نداند ، غنچه های عمرنا سیراب من ، بشکفته در گامش •
 و یا شاید نداند ، در سحرگاه ورودش ، همچو شب من رنگ خواهم باخت •
 پس از من شاعری آید ،
 که من لبهای او را در دهان شعرهای خویش میبوسم ،
 اگر چه او نخواهد ریخت ، اشکی بر مزار من ،
 من او را در میان اشک و خون خلق میجویم •
 و من او را درون یک سرود فتح خواهم ساخت •

.....

بشنو ای جلاد

و مپوشان چهره بادستان خون آلود !

میشتا سندیت بدمد نقش و نشان مردم

میدرخشد زهر برق چکمه های تو

لکه های خون دامگیر !

و بکوه و دشت پیچیده است

نام ننگین تو باهر مرده باد خلق کینفرخواه !

و بجامانده است ،

از خون شهیدان ،

بر سواد سنگفرش راه

نقش يك فریاد :

ای جلاد

ننگت باد !

Память мучеников

Das Andenken an den Märtyrer

Une memoire sur les martyrs

Memorial of the martyrs

In memoria dei caduti

by
Kahim Nassar

Judeh Publishing Centre
Takman P.O. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

153

یادنامه شهیدان

رحیم ناسور

چاپ جدید شامل یک « پی افزود »

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)

www.iran-archive.com

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)